



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

موسیقی و حکم آن

نویسنده: محمد ناصر الدین الألبانی

به سفارش مجموعه اهل سنت و جماعت

إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ نَحْمَدُهُ وَنُسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ، وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّهِ وَأَنْفُسِنَا، وَ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا، مَنْ يَهْدِهِ اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ، وَ مَنْ يَضَلِّ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ.

اما بعد: در سال (۱۳۷۳ه) در مجله «الاخوان المسلمون» مصر شماره (۱۱) در تاریخ (۲۹) ذی القعدة استفتا درباره موسیقی و آواز دیدم که متن آن به شرح زیر است:

من جوان مسلمانی هستم که بسیار خالصانه به شعائر دینی پایبندم اما موسیقی را دوست دارم، حال علی رغم این که من دارم قرآن را حفظ می کنم، آیا دوست داشتن موسیقی برایم حرام است؟

استاد شیخ محمد ابوزهره این گونه پاسخ داده بود: اگر موسیقی موجب تحریک غریزه جنسی نشود، ما هیچ دلیلی برای تحریم آن سراغ نداریم. این در حالی است که عرب ها رجز و آواز می خواندند، دف می زدند و حتی در برخی روایات آمده است که در ازدواج به دف زدن دعوت کرده اند و گفته شده: «تفاوت بین حلال و حرام دف زدن است».

موسیقی نیز مانند: همین است. اما این را دیده ایم که پس از آمدن موسیقی فارسی با آهنگ ها در زمان تابعین به دو دسته بودند: یک دسته مانند حسن بصری که به جواز گوش دادن موسیقی گرایش داشته و براین باوراند که گوش دادن به موسیقی با دین منافاتی ندارد. دسته دیگری مانند: شعبی به شنیدن موسیقی گرایش ندارند و می گویند این عمل با زهد و پرهیزگاری منافات دارد. به هر حال همه اتفاق نظر دارند که تا موسیقی موجب تحریک جنسی نشود و فرد را از یاد الله و نماز باز ندارد؛ در آن چیزی نیست که با دین منافات داشته باشد!؟؟

مؤلف می گوید: در آن زمان به دلیل مخالف بودن این فتوا با احادیث صحیح و مذهب جمهور علما ردی بر آن نوشتم و به مجله مذکور فرستادم لیکن تعطیل شدن مجله در زمان عبدالناصر موجب شد که منتشر نشود.

در این فتوا- بطور خلاصه- اشتباهات و توهّمات ساخته و پرداخته ای وجود دارد که هرگز تصور نمی کردم شیخ بزرگی به چنین چیزهایی گرفتار باشد. لذا بطور خلاصه و در حد امکان سعی کردم پاسخ فتوای مذکور را توضیح دهم و تلاش کردم چیزی جز آنچه به موضوع مرتبط است، ننویسم.

## آواز و موسیقی

۱- در حقیقت به دلیل احادیث صحیح و ثابت در کتاب های حدیث - که بزودی ذکر خواهیم نمود- موسیقی حرام است. این در حالی است که علما احادیث فوق را که در این رساله تخریح کرده ام، صحیح دانسته اند. آیا این شیخ که از علمای بزرگ ازهر است از این واقعیت بی خبر است؟ یا همانند برخی از شاگردانش خودش را به بی خبری زده است؟ (همان طور که در ضرب المثل می گویند: شیرین ترین این دو تلخ است!)

این که می گوید: غریزه جنسی را تحریک نکند قیدی است که از خودش ساخته و برخی از شاگردانش مانند: قرضای و غزالی و... از او تقلید کرده اند.

قرضاوی می گوید: اگر موسیقی تحریک کننده نباشد، ایرادی ندارد! در حقیقت، این قید نظری است نه عملی لذا تشخیص آن غیر ممکن است؛ چرا که عوامل تحریک کننده‌ی غریزه با اختلاف در سلیقه‌ی مردان، زنان، جوانان و گرمی و سردی طبیعت افراد، متفاوت است. (این حقیقت برای افراد خردمند پوشیده نیست!)

سوگند بخدا! من از این که این دسته از علمای ازهر یکی پس از دیگری این قیدی نظری را ذکر کرده‌اند، سخت شگفت زده شدم! چرا که اینان علاوه بر مخالفت با احادیث صحیح مذاهب ائمه‌ی اربعه و اقوال سلف از خودشان علت‌هایی درست می‌کنند که کسی از ائمه‌ی اهل سنت نگفته است و با این (علت من درآوردی) موسیقی حرام، از نظرشان مباح می‌شود! شایسته است برای (توضیح) مثالی بزنیم حال چه بسا که یکی از شیوخ مذکور همسر، پسر و دخترانی داشته باشد که موسیقی گوش می‌کنند. مانند: شیخ غزالی که به صراحت حتی چه بسا که با افتخار می‌گوید! من ترانه‌های ام گلثوم - که از زنان خواننده‌ی مصری و در جهان عرب بسیار مشهور است و خواننده‌ی مردی، بنام محمد بن عبدالوهاب - و امثال این‌ها را گوش می‌کنم. به این ترتیب فرزندان و گاهی شاگردانش - همان‌طور که خودش در یکی از کتاب‌هایش اشاره کرده - وی را می‌بینند که ترانه گوش می‌کند! سوال ما این است آیا افراد فوق می‌توانند تشخیص دهند که کجای موسیقی‌هایی که غزالی - و خانواده‌اش - گوش می‌کنند، تحرک کننده است تا گوش‌های خود را بگیرند یا به این قید توجهی نمی‌کنند و به گوش دادن موسیقی ادامه می‌دهند؟!

سوگند به خدا! این فهمی است که فقط فرد خشک ظاهر بین عقده‌ای یا هوا پرست احمق دارد. این نظریه مرا به یاد آن تفاوتی می‌اندازد که در مذهب حنفی بین شرابی که از انگور گرفته می‌شود - که همه‌اش بدون هیچ گونه تفاوتی بین کم و زیاد آن حرام است - و بین شرابی که از چیزهای دیگر مانند: خرما و... درست می‌کنند؛ قایل شده‌اند که معتقدند فقط مشروط به زیاد و نشئه کننده بودن حرام است؟!<sup>۱</sup> حال سوال این است که چگونه شراب کمی که نشئه آور نباشد را از زیاد نشئه آور آن تشخیص می‌دهند؟! اگر چنین چیزی امکان دارد، چه زمانی؟ قبل از نوشیدن یا بعد از نوشیدن؟! آری، این از سوال‌هایی است که بی پاسخ یا بهتر بگوییم به خود شراب‌خوار گذاشته‌اند؟! درست مانند: همین آقایانی که می‌گویند: موسیقی تحریک کننده حرام است اما اگر تحریک کننده نباشد، حرام نیست؟! آیا کسی که به حدیث: «وَمَنْ حَاوَلَ الْحِمَى يُوشِكُ أَنْ يَقَعَ فِيهِ» (... هر کس در کنار مرز قرق گوسفندان را بچراند بزودی گوسفندان او وارد محدوده‌ی قرق می‌شود).

و حدیث: «دَعَّ مَا يَرِيْبُكَ إِلَى مَا لَا يَرِيْبُكَ»: (هر آنچه تو را به شک می‌اندازد رها کن و به چیزی پرداز که در آن شکی نداری). ایمان دارد چنین حرفی می‌زند؟! و آیا کسی که به نصوص قرآن و سنت که قاعده‌ی سد ذریعه (منع برای پیشگیری) از آن‌ها گرفته شده است و از نشانه‌های کمال شریعت به شمار می‌رود، در پی چنین بهانه‌هایی می‌رود. خود شیخ قرضاوی در مقدمه‌ی کتاب حلال و حرام در این باره بحث خوبی دارد و ابن قیم برای این ده‌ها مثال ذکر کرده است.<sup>۲</sup> به آن جا رجوع کنید که بسیار مهم است!

۱. نگا: فقه حدیث بخاری فی تحریم الخمر و المعازف الصبیحة ج ۱ ص ۹۱

۲. اغائة‌النهان من مصاید الشیطان (۳۷۰-۳۶۱/۱) و مسایلی که در ص/۱۰۱ این رساله وجود دارد و ص(۱۵۶-۱۵۳) به همین معنا بحثی وجود دارد.

بدتر از این، تفاوت قایل شدن آن چیزی بود که در نشریه‌ی یکی از احزاب معروف اسلامی خواندم! نوشته بودند برای مرد جایز است که در هنگام احوال پرسی زن بیگانه را ببوسد!!؟؟ تنها مصافحه نه! بلکه بوسیدن آن نیز جایز است؟! آری، چنین گفته‌اند! البته می‌گویند: مشروط به آن که با نیت پاک و بدون شهوت باشد!!!؟

به این ترتیب افراد فوق از قاعده‌ی بسیار مهم (سد ذریعه) که با ده‌ها دلیل مورد تایید واقع شده است، اعراض کرده‌اند علاوه بر این که به ادله‌ی عمومی که برای همه واضح است، توجهی نکرده‌اند. حتی در مثالی دیگر که ابن قیم ذکر کرده و در حدیث صحیح که آنان را رد می‌کند، مخالفت ورزیده‌اند؟! اینان بوسیدن نامحرم و دست دادن با او را مباح دانسته‌اند! اما آنان شنیدن موسیقی را مباح قرار داده‌اند!!؟؟

آری، امثال غزالی گوش دادن به ترانه‌های ام‌گلوام را مباح می‌دانند در حالی که پیامبر این را نوعی زنا به شمار آورده است و می‌فرماید: «كُتِبَ عَلَى ابْنِ آدَمَ نَصِيْبُهُ مِنَ الزَّوْنِ مُدْرِكُ ذَلِكَ لَا مَحَالَةَ فَالْعَيْنَانِ زِنَاهُمَا النَّظْرُ وَالْأُذُنَانِ زِنَاهُمَا الْإِسْتِمَاعُ وَاللِّسَانُ زِنَاهُ الْكَلَامُ وَالْيَدُ زِنَاهَا الْبَطْشُ وَالرَّجُلُ زِنَاهَا الْخَطَا [وَالْفَمُّ زِنَاهُ الْقُبْلُ وَالْقَلْبُ يَهُوَى وَيَتَمَنَّى وَيُصَدِّقُ ذَلِكَ الْفَرْجُ وَيُكْذِبُهُ]»<sup>۱</sup> (برای فرزندان آدم بهره‌اش از زنا نوشته شده است که ناگزیر به آن مبتلا خواهد شد، زناى دو چشم نگاه کردن است! زناى دو گوش شنیدن است! زناى زبان، حرف زدن است! زناى دستان گرفتن است! (در روایت دیگر لمس کردن آمده است!) زناى دو پا، رفتن است! [و زناى لب‌ها، بوسیدن است!]). مسلم و دیگران..

مؤلف گوید: با توجه به آنچه گفتیم قیدی که ابوزهره و مقلدانش آورده‌اند که تنها موسیقی و آوازی حرام است که غریزه‌ی جنسی را تحریک کند، باطل و بی اعتبار است. بلکه قول صحیح این است که موسیقی بدلیل مطلق بودن احادیثی که ذکر خواهیم نمود و قاعده‌ی سد ذریعه حرام است. حتی قیود دیگری هم که ذکر کرده‌اند به همین صورت باطل است.

۳- می‌گوید: عرب‌ها رجز و آواز می‌خواندند و دف می‌زدند! در پاسخ باید بگوییم که این سخن از چند جهت باطل است، از طرفی روشن است که منظور وی از «عرب‌ها» سلف (مسلمانان قرون اولیه) هستند. اما تعبیر با این لفظ، تعبیر ملی‌گرایانه، معاصر و از (رسوم) جاهلی است که استفاده‌ی از آن بوسیله‌ی شیخی از علمای ازهر سخت شگفت‌انگیز است!؟

### صورت‌های بطلان سخن فوق:

اول: این سخن گنگ و لگام گسیخته‌ای است که هیچ عالمی آن را نگفته است، لذا باید آن را به دیوار بزنیم.  
دوم: اگر منظور از عرب‌ها، خاص و علما باشد- که در چنین مواردی همین‌ها مورد نظر هستند- که این سخن باطل و بی اعتبار است، چرا که از علما خلاف این ادعا نقل شده و ثابت است.

خداوند این شیخ را بیامرزد! چنان به نظر می‌رسد که در هنگام نوشتن این فتوا هیچ یک از منابع علمی گذشتگان را در اختیار نداشته یا به هیچ کتاب فقهی یا بحث مربوط به این موضوع که از محققان امت مانند: ابن تیمیه، ابن قیم جوزی

۱. صحیح مسلم/ ۶۹۲۵ بیهقی در سنن ش/ ۱۳۸۹۳، ابن حبان، احمد ش/ ۸۷۵۲، گفتنی است که افزوده‌ی بین دو گروه در مسند احمد و ابوداود است، اما این روایت در الإرواء ش/ ۱۷۸۷، الصحیحۃ ش/ ۲۸۰۴، ظلال الجنة ش/ ۱۹۳ و صحیح ابوداود ش/ ۱۸۶۸ تخریج شده است.

و... مراجعه نکرده است. بلکه همانند: شاگرد خود غزالی و... بدون تحقیق و بررسی فتوای خود را نوشته است. اگر غیر از این است، پس این حرف‌ها کجا و آن قول ابن مسعود کجا؟ که می‌گوید: «الْغِنَاءُ يُنْبِتُ النَّفَاقَ فِي الْقَلْبِ»: (موسیقی موجب رویش نفاق در قلب می‌گردد).

این روایت را بصورت مرفوع نیز نقل کرده‌اند. اما همان‌طور که ابن قیم در اغاثه اللهفان (۱/۲۴۸) می‌گوید: این روایت موقوف است، به همین دلیل من این روایت را در (الضعیفه ش/۲۴۳۰) آورده‌ام و آن سخن ابن عباس کجا که می‌گوید: (دف زدن حرام است، آلات موسیقی حرام است...). این را بزودی در ادامه‌ی بحث ذکر خواهیم نمود.

و آنچه ابوبکر خلال در «الامر بالمعروف/۲۷» ذکر کرده است، کجا؟ که می‌نویسد: از حسن بصری روایت است که دف زدن در اسلام جایگاهی (جوازی) ندارد. تا جایی که اصحاب ابن مسعود دف‌ها را پاره می‌کردند!! و دیگر ادله‌ای که در جای خود ذکر خواهد شده است. به صفحات (۱۰۲-۱۰۳) متن عربی مراجعه شود.

سوم: کسانی که دف می‌زدند فقط زنان بودند نه مردان، آن هم در مناسبت ازدواج. در این باره احادیثی وجود دارد که من در کتاب آداب زفاف ۱۷۹-۱۸۳ ذکر کرده‌ام. یا مناسبت عید که در حدیث عایشه آمده و در آخر این رساله آن را آورده‌ام به همین دلیل حلیمی می‌گوید: دف زدن فقط برای زنان رواست، چراکه در اصل از اعمال مخصوص زنان است و رسول‌الله مردانی که خود را شبیه زنان می‌کنند، لعنت کرده است. شعب الایمان (۴/۳۸۳)

۴- این که می‌گوید: در برخی آثار آمده... تعبیر دقیقی نیست، چرا که منظور از آثار، احادیثی است که بنده به آن‌ها اشاره کردم، رسواتر از این‌ها آن سخن شیخ است که بعد از این جمله می‌گوید: و گفته شده فرق نکاح حلال با حرام دف زدن است؟! چون کلمه‌ی «قَبْلَ» در نزد علما از صیغه‌های بیمار است که برای سخن افراد عادی به کار برده می‌شود، این در حالی است که این جمله حدیث معروف پیامبر است؟! حال اگر هدفش از این، اشاره به ضعف حدیث باشد که دو مرتبه اشتباه کرده است! هم از نگاه روایت و هم از نگاه اصطلاح! از نگاه روایت به این دلیل اشتباه کرده است که این حدیث ضعیف نیست بلکه همان‌طور که ترمذی می‌گوید: حسن است. حتی حاکم و ذهبی آن را صحیح دانسته‌اند. این در ترمذی و إرواء (۵۱-۵۰/۷) تخریج شده است.

و از نگاه اصطلاح به این دلیل اشتباه است که درباره حدیث ضعیف می‌گویند: (رُوی) نه (قیل) در این اشتباه دیگری نیز مرتکب شده است که به جای کلمه‌ی (فَصَلَ) که در حدیث است، کلمه‌ی (فَرَّقَ) را به کار برده است. حال جای تامل است که چقدر در حرف‌های این شیخ از هری جهل و بی‌خبری نسبت به حدیث و اصطلاحات حدیثی وجود دارد! پس از شاگرد چنین فردی جای تعجبی نیست که حرف‌های شگفت‌انگیزتر بگوید - بزودی حرف‌هایش را ذکر خواهیم نمود - این مسئله بیانگر این است که در الازهر به تدریس درایت و روایت حدیث توجهی نمی‌شود.

آری، بزرگ‌ترین دلیل این مدعا، این است که ما در این عصر نمی‌بینیم از ازهر محدث معروفی دارای تالیف معروف فارغ التحصیل شده باشد و برای تایید آنچه می‌گویم همین بس که شیخ بزرگ‌شان چنین حرف‌های بی‌اساسی می‌زند.  
والله المستعان!

می گوید: «موسیقی نیز همانند: همین است!» این قیاس، بیانگر این است که شیخ همانند: شاگرد خود احادیثی که در آن‌ها تحریم آلات موسیقی آمده را رد می کند. از جمله حدیث صحیح بخاری است که در ادامه بحث ذکر خواهیم نمود یا احادیث تحریم را می پذیرد اما قیاس را به خوبی نمی شناسد، چون همان طور که علمای اصول می گویند: با وجود نص جایی برای قیاس نیست اما این چیزی است که من بعید می دانم چون خود (ابوزهره) در اصول فقه کتاب نوشته است یا این شیخ هم مانند: شاگرد خود از عقل گراهایی است که نه به اصول و نه به فروع و نه به حدیث و نه به فقه پایبندی دارد، بلکه تمام وجود این‌ها را هوا پرستی فرا گرفته است! این در حالی که زرکلی در الاعلام می گوید: ابوزهره بزرگ ترین دانشمند علوم شرعی در زمان خود بوده است!

۶- می گوید: یک دسته به شنیدن موسیقی تمایل دارند. مانند: حسن بصری، اما گروهی مانند: شعبی تمایلی به این چیز ندارند. خدا شیخ را پیامرزد! این طور گفته است.

آری! مسئله‌ی تحریم موسیقی را یک قضیه سلیقه‌ای محض همانند: دیگر چیزهای مباح طلقی کرده است و حتی به سلف چیزی نسبت می دهد که خلاف اش، از آنان ثابت است!

در حقیقت حسن بصری از داشتن چنین نظریه‌ای پاک و بیزار است. ابن ابی الدنیا در «ذم الملاحی ش ۶۲ و ۶۳» با دو سند از او آورده است که می گوید: «صَوْتَانِ مَلْعُونَانِ مِزْمَارٌ عِنْدَ نِعْمَةٍ، وَرَنَةٌ عِنْدَ مُصِيبَةٍ» (دو آواز معلون هستند، آواز ساز در هنگام خوشی و آواز گریه‌ی در مصیبت!).

این روایت به صورت مرفوع نیز از پیامبر ثابت است. انشاءالله در ادامه بحث (حدیث دوم) این روایت را ذکر خواهیم نمود.

ابن ابی الدنیا از شعبی (ش/۵۵) با سند صحیح روایت می کند: پولی که زن خواننده می گیرد، مکروه است. و در (ش/۴۵) با سند صحیح از قاسم ابن سلمان - ابن حبان ایشان را ثقه دانسته است - روایت می کند که می گوید: اجاره کننده‌ی ترانه خوان و خود خواننده را لعنت کرده است.

ابن نصر در قدر الصلاة (ق/۲/۱۵۱) با سند جید از شعبی روایت می کند که گفت: (موسیقی در دل نفاق می رویاند همان طور که آب موجب رویش می شود. و ذکر در دل ایمان می رویاند، همان طور که آب موجب رویش زراعت می گردد).

آیا چنین سخنانی را فردی مانند: شعبی مطابق میل شخصی خود می گوید؟! خداوندا! هدایت تو را خواهیم! اما این که گفته است... از مسایل اتفاقی است). چنان بطلان آن روشن است که نیازی به طولانی کردن بحث یا رد آن نیست.

در آغاز ماه شعبان سال ۱۳۷۵ه یکی از برادران مجموعه «رسائل ابن حزم اندلسی» را که با تحقیق دکتر احسان رشید عباس بود، برایم آورد. در میان آن‌ها، رساله‌ای به نام «رساله فی الغنا الملهی أُمباح هو أم محظور؟» بود. در این رساله ابن حزم موسیقی و نواختن به آلات موسیقی را با تمام انواع آن مباح دانسته است. - بنده به میزان تأثیر بدی که بزودی این رساله در میان مخاطبان بویژه دانشجویان و طلبه‌ها خواهد گذاشت چه رسد به عموم مردم، پی بردم - این به دو دلیل

است: اول شهرت علمی که ابن حزم در جهان اسلام دارد، هر چند ایشان ظاهری مذهب هستند و بر خلاف ائمه اربعه و... قیاس را قبول ندارند.

دوم: بیشتر مردم مغلوب هواها و هوس‌ها هستند، با این حال وقتی فردی مانند: این امام (ابن حزم) چیزی را مباح می‌داند که با هواهای‌شان سازگار است دیگر هیچ چیز مانع هوس‌های‌شان نخواهد شد. حتی در برخی جزوهایی که از مرشدان خود می‌شنوند سخنانی می‌یابند که برای‌شان تقلید از ابن حزم را روا می‌گرداند. مانند: این که می‌گویند: هر کس از عالمی تقلید کند خدا را (از نظر ایمانی) سالم ملاقات می‌کند. حتی برخی خیال کرده‌اند که این جمله حدیث است حال آن که هیچ اصلی از نگاه حدیثی ندارد.<sup>۱</sup> هر چند خود ابن حزم از تقلید کردن منع می‌کند و بشدت آن را حرام می‌داند!؟

علاوه بر این علمای خیرخواهی که حکم صحیح اسلامی را در این زمینه به مردم گوشزد کنند و احادیث صحیح را بگویند، کم هستند و نظریات مخالفی که نوشته و پخش می‌شود، بسیار زیاد است. به این ترتیب مردم خیال می‌کنند که قول ابن حزم در این باره صحیح است، بویژه زمانی که فتوای برخی از علمای معاصر را که مؤید این نظریه است، در مجله‌های اسلامی می‌خوانند یا پخش این نظریات را در تلویزیون برخی از کشورهای عربی می‌شنوند. از جمله آخرین - تا زمان نوشتن این کتاب - مقاله‌ای است که «الاخوان المسلمون» در شماره (۵) تحت عنوان موسیقی اسلامی منتشر کرده است که موسیقی دانان هنرمند امثال «بتهوون»، «شورپ»، «موزار» و «تشیایکوفسکی» به آن دست یافته‌اند.

در آن مقاله آمده: در حقیقت این آهنگ‌ها تعبیری از عواطف و احساساتی است که از طبیعت یا خود انسان منعکس می‌شود و برای نواختن این آهنگ‌ها بزرگ‌ترین شمار نوازندگان ماهر جمع می‌شوند و با جدیدترین انواع آلات موسیقی می‌نوازند و تا حد امکان به تعبیر از حقیقت نزدیک‌تر شود.

تیم موسیقی دانان آهنگ پاپ مصر را که بیش از سی نفر نوازنده تشکیل می‌دهد که گروهی از جوانان مسیحی نیز با این تیم همکاری دارند!؟ این تیم در یکی از دانشگاه‌های آمریکا کنسرت اجرا کردند!؟ این چقدر زینده است! و چقدر نیاز داریم که به نوع جدیدی از این موسیقی‌ها دست یابیم!؟ تا به زودی در دنیای موسیقی جا باز کند و برای خود پیشرفت جهانی کسب نماید و در آن صورت است که رنگی جاودان پدید خواهد آمد که بر دل جهان چیره خواهد شد و آن موسیقی اسلامی بجای موسیقی شرقی است!؟

مؤلف می‌گوید: بزرگ‌ترین دلیل بر این واقعیت که مباح دانستن آلات موسیقی بین مسلمانان پخش شده، همین است که منادیان بازگشت به عزت و دولت اسلامی مانند: «اخوان المسلمین» چنین حرف‌هایی را پخش می‌کنند!؟

اگر اخوانی‌ها موسیقی را مباح نمی‌دانستند، هرگز اجازه نمی‌دادند مجله‌های‌شان مقاله‌ای را که به صراحت حرام الهی را حلال کرده، منتشر کنند!؟ یا حتی به موسیقی - که حرام است - دعوت دهد!؟

۱. نگا: الضعیفه ۵۵۱/۲۹/۲

آری، تنها این نیست؛ بلکه اسم‌های دیگری نیز همانند: «موسیقی اسلامی»، «سوسیالیست اسلامی» و «دموکراسی اسلامی»<sup>۱</sup> و دیگر اسم‌هایی که ساخته‌اند، نیز رایج است. لذا برای این‌ها، آن فرموده‌ی خداوند متعال چه مصداق نیکویی است، که می‌فرماید: «إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مِمَّا أُنزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ» (این‌ها چیزی جز اسم‌هایی که شما و پدران‌تان ساخته‌اید نیست. و هرگز الله بر این‌ها دلیلی نازل نفرموده است). «نجم/۲۳»

پیامبر نیز با اشاره به این واقعیت و می‌فرماید: «لَيْسَتْ حِلْنٌ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي الْخَمْرُ بِاسْمٍ يُسَمُّونَهَا» (بطور قطع گروهی از امت من شراب را با اسمی که خودشان بر آن می‌گذارند، حلال خواهند نمود!). و در روایت دیگر می‌فرماید: «يُسَمُّونَهَا بِغَيْرِ اسْمِهَا»<sup>۲</sup> (نامی دیگر بر آن (شراب) می‌گذارند!). این حدیث در «الصحيحه ش ۹۰» تخریج شده است. و در ادامه بحث ذکر خواهم نمود.

من بیم آن دارم که وضعیت از این هم بدتر شود و مردم این حکم الهی را فراموش کنند تا جایی که هر کس از تحریم موسیقی حرف بزند بر او ایراد بگیرند و او را به تندرو و عقب مانده متهم کنند. همان طور که در روایت عبدالله بن مسعود به آن اشاره شده است، آن جا که می‌فرماید: «كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا لَبَسْتُمْ فِتْنَةَ يَهْرَمَ فِيهَا الْكَبِيرُ وَيَرَبُّ فِيهَا الصَّغِيرُ، إِذَا تَرَكَ مِنْهَا شَيْءٌ قَبِيلَ تَرَكْتَ السُّنَّةَ؟ قَالُوا: وَمَتَى ذَاكَ؟ قَالَ: إِذَا ذَهَبَتْ عُلَمَاؤُكُمْ وَكَثُرَتْ جُهْلَاؤُكُمْ، وَكَثُرَتْ قُرَاؤُكُمْ وَقَلَّتْ فُقُهَاءُكُمْ، وَكَثُرَتْ أَمْرَاؤُكُمْ وَقَلَّتْ أَمْنَاؤُكُمْ، وَالتَّمَسَّتِ الدُّنْيَا بِعَمَلِ الْآخِرَةِ [وَتَفَقَّهَ لِغَيْرِ الدِّينِ]» (حال و روزتان چگونه خواهد بود آنگاه که فتنه‌ها شما را فرا گیرد تا جایی که فرد میان سال در آن زمان پیر شود. و مردم بدعت را سنت بدانند تا جایی که اگر جلوی آن فتنه گرفته شود، می‌گویند: جلوی سنت گرفته شده است؟! گفتند: ای ابوعبدالرحمان! این چه زمانی بوجود می‌آید؟ گفت: زمانی که قاریان‌تان زیاد شود، فقهای‌تان کم گردد، امیران‌تان زیاد شود، امانت‌داران‌تان کم گردد و مادیات [پول، سرمایه و...] را با اعمال مختص آخرت بدست آورند! [و برای غیر دین علم بیاموزند]).

این روایت را دارمی (۱/۶۴) و حاکم (۴/۵۱۴-۵۱۵) با سند صحیح روایت کرده‌اند و نیز ابن عبدالبر در «جامع بیان العلم و فضله» (۱/۱۸۸) از طریق دیگر با سند حسن از ابن مسعود روایت کرده است و افزوده بین دو گروه از این طریق است. این روایت حکم روایت مرفوع را دارد. چرا که از مسایل غیبی است که بوسیله رأی و نظریه قابل درک نیست، بویژه اخباری که در این روایت پیش‌بینی شده بوقوع پیوسته است. والله المستعان!

از این رو مناسب دیدم که باید رساله‌ای در خصوص حکم شریعت درباره موسیقی تالیف کنم و نظریه ابن حزم که موسیقی را مباح دانسته را نقد نمایم و اشتباهات وی را در ضعیف قرار دادن احادیث صحیح بیانگر تحریم موسیقی شرح دهم: تا «يَحْيَىٰ مِنْ حَيٍّ عَنِ بَيِّنَةٍ» (هر کس زنده می‌شود از روی دلیل روشن باشد). «انفال/۴۲»

۱. علی رغم تناقض‌هایی که بین اسلام و اصطلاحات فوق وجود دارد باز هم غزالی در کتاب «الاسلام المفترى عليه» (ص ۱۱۲) بر معاویه ایراد می‌گیرد که شرایط دموکراسی را ناپود کرد، به کتاب برادر بزرگوار سلمان عوده «حوار هادی مع محمد الغزالی» ص ۲۹-۳۰ مراجعه شود. (این کتاب نیز ترجمه شده است امیدواریم خداوند شرایط چاپ و انتشار آن را فراهم گرداند. مترجم)

۲. سنن ابوداود ش / ۳۶۹۰



و بر کسانی که علم ندارند حجت تمام گردد و هدایت یافتگان این را دلیلی برای قانع نمودن هدایت طلبان و دیگر کسانی که از پروردگارشان می‌ترسند، قرار دهند.

دمشق ۲۴ شعبان ۱۳۷۵ه. محمد ناصرالدین آلبانی

## شروع کتاب

بیش از چهل سال پیش در این باره مطلبی نوشته بودم. اما متأسفانه - همان طور که تصور می‌کردم - وضعیت بدتر، فتنه‌ها بیشتر و گرفتار شدن به ترانه و موسیقی بدلیل وجود رسانه‌هایی مانند: رادیو، انواع کاست‌ها (و سی‌دی‌ها) و برنامه‌های تلویزیونی و رادیویی، زیاد شده است. و از طرفی سکوت بسیاری از علما و حتی تصریح برخی از کسانی که مردم تصور می‌کنند از علمای بزرگ هستند، به مباح بودن موسیقی و زیاد و متنوع شدن مقاله‌هایی که در برخی از رسانه‌ها و مجله‌ها درباره‌ی مباح بودن آلات موسیقی است و انکار تحریم آن، بدون توجه به دیدگاه حافظان حدیث و ضعیف قراردادن احادیثی که در این موضوع وجود دارد (در حالی که متخصصان فن و محدثین، حدیث را صحیح دانسته‌اند) و عدم توجه به مذاهب ائمه که قایل به مدلول این احادیث هستند و ذکر نکردن این نظریات تا جایی که عموم مخاطبان تصور می‌کنند ائمه در این باره هیچ نظریه‌ای ندارند! همه این عوامل موجب شده که برخی خیال کنند موسیقی مباح است. و از طرفی (حکم مباح قراردادن موسیقی) توسط نویسندگان مجهولی صورت می‌گیرد، همان‌ها که در ضرب‌المثل می‌گویند: «لیسوا فی العیر ولا فی النفر»: (نه با مردم هستند و نه در کاروان!). از این مثال‌ها و نمونه‌ها، در این باره بسیار زیادند. اما ذکر یک مثال در این جا کافی است که در نشریه «الرباط» در کشور اردن شماره (۹-۱۰) در ششمین ماه سال ۱۹۹۳ میلادی) منتشر شد. در این نشریه سه مقاله از سه نفر منتشر شده است که حکم مباح بودن موسیقی را داده‌اند! خطرناک‌ترین و بدترین این‌ها مقاله‌ای است از فردی بنام حسان عبدالمنان چرا که این فرد خودش را فرد محققى تلقی کرده که احادیث صحیح و محدثین را که حدیث تحریم موسیقی در صحیح بخاری را صحیح قرار داده‌اند، رد می‌کند. آن هم با روشی پیچیده، سر در گم و ادعاها و علت‌های دروغینی که هیچ کس حتی ابن حزم که پیشوا ضعیف دانستن این حدیث به شمار می‌رود، نگفته‌اند. -انشاءالله توضیح این واقعیت در ادامه خواهد آمد!- در حقیقت برای چنین افرادی شرایط رد و تضعیف این احادیث را برخی از افراد مشهور معاصر مانند: قرضاوی که از محمد ابوزهره تقلید کرده است -فتوایش را ذکر نمودم- فراهم کرده‌اند. احتمال دارد فرد مذکور هم از شاگردانی باشد که از مدرسه او فارغ‌التحصیل شده و زیر نظر او پرورش یافته‌اند.

قرضاوی در کتاب «الحلال و الحرام ص ۲۹۱ چاپ دوازدهم» در بحثی تحت عنوان «الغنا و الموسیقی» می‌گوید: از نوع سرگرمی که روان با آن استراحت می‌کند، دل‌ها شاد می‌شود و گوش‌ها را می‌نوازد، ترانه است و اگر با آلات موسیقی تحریک کننده همراه باشد، ایرادی ندارد!؟

او در تضعیف احادیث تحریم موسیقی از ابن حزم پیروی کرده است لذا در (ص ۲۹۳) به نقل از وی می‌گوید: هر حدیثی که در تحریم موسیقی روایت شده باطل و موضوع است. قرضاوی - خدا از او درگذرد! - نسبت به نقد و ردهای

پیاپی که در گذر سال‌های متمادی توسط متخصصان حدیث و حافظان آن که بر این حزم نوشته‌اند و در این زمینه از وی آگاه‌تر بوده‌اند. مانند: ابن صلاح، ابن تیمیه، ابن حجر و... که ذکر خواهیم نمود، خود را به بی‌خبری زده است اما آقای قرضاوی نسبت به حکم مبالغه آمیزی که ابن حزم بر این احادیث داده و همه را باطل و موضوع خوانده خود را به بی‌خبری زده است!؟

باید متوجه باشیم که لازمی وجود هر ایرادی در حدیث، این نیست که موضوع باشد، بویژه زمانی که در صحیح بخاری باشد. این واقعیت به قدری روشن است که بر افراد ابتدایی در این علم هم پوشیده نیست. چگونه چنین حکمی می‌تواند درست باشد در حالی که احادیث صحیح دیگری نیز وجود دارد، حتی اگر ضعیف باشد با مجموع طرق خود قوی می‌شود؛ بنابراین حکم باطل و جعلی دادن به این احادیث بدون تردید باطل و بی‌اساس است.

به همین منوال نویسنده‌ی معروف مصری، شیخ محمد غزالی نیز در کتابی تحت عنوان: «السنه النبویه بین اهل الفقه و اهل الحدیث» خود را از حقایق قرآن، سنت (صحیح) و فقه ائمه به بی‌خبری زده است!؟

محمد غزالی گاه بی‌گاه در کتاب‌ها و مقاله‌های خود بصورت پراکند مطالبی را منتشر کرده است که حتی با برخی آیات و احادیث صحیح، آشکارا مخالف است!؟ اما حقیقت بر خلاف آن چیزی است که مخاطبانش را به تَوْهُمِ آن گرفتار کرده است. مانند: این که در مقدمه کتاب مذکور (ص ۱۱) می‌گوید: من از آغاز تا پایان تاکید می‌کنم که با کاروان بزرگ امت اسلام همراهم، همان قافله‌ای که راهنمای آن خلفای راشدین، ائمه مورد قبول و علمای مورد تایید است و از سلف و آیندگان از گذشتگان گرفته‌اند. این حرف‌های زیباست! البته زیباتر از این‌ها عمل به این‌ها و برنامه‌ی زندگی قرار دادن‌شان است. اما با کمال تاسف این از آن حرف‌هایی است که در ضرب‌المثل گفته‌اند: بخوان خوشحال شو! تجربه کن غمگین شو! چون در این اواخر از مذهب این آقا آشکارا پرده برداشته شده است که در حقیقت با کاروان بزرگ امت اسلام نیست که هیچ بلکه با کاروان کوچک آن هم نیست! بلکه غزالی با عقل‌گرایهای شاذ و تک‌رو است که مذهبی جز آنچه عقل‌های‌شان برای آنان زیبا جلوه می‌دهد، ندارند. لذا اینان از هر مذهب همان چیز را می‌گیرند که از مسایل شاذ و نادر برای‌شان پسندیده به نظر می‌رسد. این در حالی است که یکی از بزرگان سلف می‌گوید: هر کس از علم به دنبال مسایل شاذ باشد به شر بزرگی گرفتار می‌شود. با این حال باز هم غزالی خودش را از فقهای می‌داند که بر محدثین خورده گیری می‌کنند و حتی شاذ و علت پوشید موجود در احادیث را کشف می‌نمایند!؟

اما در حقیقت این فرد هیچ گونه علمی از حدیث ندارد و از فقهی که از احادیث استنباط می‌شود، محروم است. بلکه کور کورانه چیزهای پراکنده‌ای می‌گوید که با نظر علمای مسلمان اعم از محدثین و فقها در اصول و فروع مخالف است و هر گاه به حدیث صحیحی برخورد کند که با نظرش سازگار نباشد آن را با ادعاهای باطل و بهانه تراشی آن را رد می‌کند. بطور مثال می‌گوید: فلانی این حدیث را ضعیف دانسته در حالی که می‌داند کسانی دیگری که از این فرد عالم‌ترند یا شمارشان بیشتر است، آن حدیث را صحیح قرار داده‌اند.

موضع غزالی در باره حدیث بخاری (حدیث معازف) به همین صورت است. گاهی حدیث صحیح را به بهانه‌ی این که خبر واحد است، رد می‌کند! این در حالی است که این آقا به خوبی می‌داند که خبر واحد در مسایل فقهی و احکام عملی به اتفاق حجت است. اما هرگاه نتواند به سببی خاص یا... حدیثی را رد کند. می‌گوید: (قطعی الدلاله نیست) باز این در حالی است که به یقین می‌داند که علما چنین شرطی ندارند بلکه گمان غالب برای‌شان کافی است اگر چنین نبود ما نیز تمام ادعاها و مخالفت‌هایش را بدلیل این که قطعی الثبوت و قطعی الدلاله نیست، رد می‌کنیم و اختلافی هم نبود. و اگر حدیث در احکام علمی و مسایل غیبی باشد با این بهانه رد می‌کند که: «به عقیده و عمل ارتباطی ندارد!؟؟» یا معنای باطل و من‌درآوردی از خود می‌سازد و به حدیث می‌چسباند!؟ در حالی که آن حدیث از چنین معنایی پاک و به دور است!؟ علاوه بر این خود را از نظریات علما و تفسیر علمی آنان بالاتر می‌داند و با طعنه‌های ناشایست، ردشان می‌کند و چنان وانمود می‌کند که فقط خودش شایستگی آن را دارد و به آن سزاوار است! مانند: این که می‌گوید: «ما می‌گوییم: همه‌ی این دفاع‌ها بی‌ارزش و دفاع پوچ و نارواست!!».

با چنین حرف‌هایی با علما به مخالفت می‌پردازد در حالی که آنان، شارحان حدیث همانند: مازری، قاضی عیاض و نووی هستند. که سخن فوق را از آن‌ها نقل کرده است اما برای مخاطبان حقیقت را وارونه جلوه می‌دهد و در ابتدا سخنی که نقل کرده است می‌گوید: «مازری گفته است...» و در آخر آن می‌گوید: «این نظریه را مازری و قاضی ترجیح داده‌اند».

اما در حقیقت سخن کاملی که باید نقل می‌کرد این بود که می‌گفت: «نووی در شرح مسلم...» چون این نووی است که می‌گوید: «مازری گوید...» لذا باید مطلبی که نقل کرده به همان منبع نسبت می‌داد. اما متأسفانه این کار را نکرده است چون خوب می‌داند که امام نووی چه منزلت و شهرتی در میان مسلمانان دارد؛ بنابراین مناسب ندانسته که حقیقت را آن طور که هست بگوید! اما باید متوجه بی‌ارزش بودن کارش می‌شد!؟

این‌ها برخی از موضع‌گیری‌های مذذب او در برابر احادیث صحیحی است که از نظر او رد نموده است. و هرگاه حدیث ضعیف و بی‌اصلی که با عقیده وی سازگار باشد آن را صحیح، قوی و متصل‌السند می‌داند!؟ و بوسیله‌ی آن چیزی را که در شریعت صحیح است، باطل می‌گرداند! و در پاسخ به کسانی که آن حدیث بی‌اعتبار را ضعیف دانسته‌اند یا ضعیف می‌دانند. می‌گوید: البته معنای آن با یکی از آیات قرآن یا روایتی صحیح سازگار و موافق است... به طور مثال به مقدمه کتابش «فقه السیره» مراجعه کنید که درباره‌ی تخریجی که بنده برای احادیث آن ذکر کرده‌ام تحت عنوان درباره‌ی احادیث این کتاب». تصریح می‌کند که برخی از احادیثی را که محدثین ضعیف دانسته‌اند صحیح است و برخی احادیثی را که محدثین ضعیف می‌دانند، صحیح می‌داند! بر چه اساسی؟ آیا بر اساس شرایط معروفی که در نزد علمای حدیث وجود دارد!؟ و باز همین مطلب را در آغاز کتاب «السنه بین...» ص ۱۴-۱۵ (آن طور که در ضرب المثل می‌گویند): برای خاکستر در چشمان ذکر کرده است!؟

نه، هرگز او به (قواعد و شرایط محدثین) ایمان ندارد. والله اعلم! و اگر ایمان هم دارد حقیقت آن را به خوبی نمی‌داند. بلکه او بر اساس رای شخصی خود می‌گوید: معنای آن صحیح است! اما این بیچاره متوجه میزان گمراهی که در آن به خاطر دل خوش بودن به دیدگاه خود و بی‌ارزش دانستن علم حدیث و محدثین واقع شده است، نمی‌شود.<sup>۱</sup>

در حقیقت غزالی به آن گروه از دروغ پردازان و جعل کنندگانی پیوسته است که هرگاه سخنی حکمت آموز یا جمله‌ی زیبایی می‌دیدند آن را حدیث قرار می‌دادند! و هرگاه به آنان تذکر می‌دادند که پیامبر فرموده است: «من کذب علی متعمداً فلیتوباً مقعده من النار»: (هر کس قصداً بر من دروغ بندد، باید جایگاهش را در دوزخ آماده سازد!) می‌گویند: ما بر علیه پیامبر دروغ نمی‌گوییم؟

در واقع این موضع‌گیری کسی است که: «اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ...»: (هوای نفس خود را معبود خویش قرار داده و الله او را با آگاهی گمراه ساخته است...) «جائیه/۲۳»

حتی غزالی از آن‌ها هم جلوتر رفته و علاوه بر آوردن چیز جدید، حکم شرعی ثابت با احادیث صحیح را نیز باطل کرده است. منظور آن سخنی است که در (ص ۱۸) می‌گوید: در قضیه‌ی تعامل با کسانی که از نظر دینی با ما مخالف‌اند و در جامعه با ما مشارکت دارند، قاعده این است که حقوقی که ما از آن برخورداریم آنان نیز برخوردارند. و وظایف و تکالیفی که به دوش ماست، بدوش آنان نیز هست؛ بنابراین چگونه خون مقتول آنان هدر برود؟ (ترجمه فارسی ص ۵۲/ (آلبانی) می‌گوید: در این سخن مسایلی وجود دارد که با علم و شریعت مخالف است:

اول: هر چه به نفع آنان هست به نفع ما هم هست و هر چه علیه آنان است علیه ما نیز هست. با این جمله به حدیثی اشاره می‌کند که برخی از فقهای حنفی بی‌خبر از علم حدیث ذکر کرده‌اند و می‌گویند: پیامبر این حدیث را درباره اهل ذمه گفته است، حال آن که این روایت هیچ اصلی در کتاب‌های حدیث ندارد. حافظ زیلعی حنفی در «نصب الرایه» به این واقعیت اشاره کرده است. این روایت در جلد پنجم سلسله الاحادیث الضعیفه تحت ش/ ۲۱۷۶ تخریج شده است.

دوم: این جمله‌ای که حدیثی مستقل قرار داده‌اند، در اصل بخشی از حدیث صحیحی درباره‌ی مشرکانی است که اسلام آورده‌اند و پیامبر درباره‌ی آنان فرمود: «لَهُمْ مَا لَنَا وَعَلَيْهِمْ مَا عَلَيْنَا»: (برای آنان همان چیزی است که برای ماست و علیه‌شان همان چیزی است که علیه ماست). به همین صورت در سنن ترمذی و... به روایت سلمان و در صحیح مسلم، صحیح ابوعوانه، ابن حبان و ابن جریود به روایت بریده بن حصیب آورده‌اند.

هر دو حدیث فوق در «الارواء» ش/ ۱۲۴۷ و صحیح ابوداود ش (۲۳۵۱-۲۳۵۲) تخریج شده است.

به این ترتیب غزالی این حدیث صحیح را با نظریه‌ی خام و نادانی رسوای خود نسبت به سنت، و با تکیه بر حدیث بی‌اصلی، باطل گردانیده است.

۱. غزالی در ص ۱۹ درباره‌ی یکی از کفار می‌گوید: نویسنده‌ی ادیب؟! اما به اهل حدیث در ص ۹۸ «وعاظ» می‌گوید: در ص ۹۸ این خواهد آمد. و می‌گوید: اهل حدیث دیه زن را نصف دیه مرد قرار داده‌اند، این کیج اندیشی و رفتار بدی است که فقهای محقق رد می‌کنند؟! در حقیقت منظر از فقهای محقق خودش و هم‌فکران عقل‌گرای هواپرست او است چون اگر منظورش فقهای امت باشد که به آن‌ها تهمت زده است، چرا که آنان در مسئله دیه زن با اهل حدیث هستند. بطور مثال نظریه‌ی امام مالک در مؤطا (۳/۶۱) و ابوحنیفه و یارانش نیز همین است. مختصر ص ۲۴۰ ولی مذهب شافعی در روضه‌الطالبین نووی (۹/۲۵) و مذهب دیگر علما نیز همین است حال این آقا از چه کسی پیروی می‌کند و سزایش چیست؟

سوگند به خدا! اگر در کتابش تنها همین مخالفت‌ها، بلکه همین مسایل ناگوار می‌بود، بطور قطع برای نابودی ارزش کتابش و سقوط مؤلف آن از جمع فقهاء کافی بود. نوشتن مال خودش! اما علم و فقه برای خود رجال و مردانی دارد!! چرا این چنین نباشد در حالی که ده‌ها و بلکه صدها مسئله ناگوار و انحراف خطرناک در کتاب‌هایش وجود دارد که موجب شده برخی از برادران و اساتید بر وی ردیه و نقد اشتباهاتش را بنویسند. خداوند همه آنان را جزای خیر دهد!

سوم: غزالی با جمله‌ی: «چگونه خون مقتول آنان هدر رود؟» به انکار حدیث: «هیچ مسلمانی در برابر کافری کشته نمی‌شود» اشاره دارد. این در حالی است که حدیث مذکور صحیح است که بخاری و... از علی و ترمذی و... از ابن عمر روایت کرده‌اند و این حدیث در «الارواء» ص ۲۲۰۸-۲۲۰۹ تخریح شده است.

و جمهور علما، از جمله ابن حزم- که در ابطال حدیث «معازف» دچار اشتباه شده و غزالی از او تقلید کرده است- در «المحلی» این حدیث را پذیرفته‌اند. اما غزالی در این مسئله به رأی ابن حزم توجهی ندارد؟! در حالی که نظریه‌اش درست است؟! فاعتبرو یا اولی الألباب! (خردمندان عبرت بگیرید!)

اما آن روایتی که برخی از نویسندگان معاصر مانند: مودودی به تقلید از مذهب حنفی ذکر کرده‌اند که پیامبر «مسلمانی را در برابر خون ذمی گشت» منکر است! و همان طور که برخی از ائمه گفته‌اند: صحیح نیست. لذا بنده در «الضعیفه» تحت ش/ ۴۶۰ بطور مفصل این بحث را شرح داده‌ام.

وانگهی من و هر فرد خردمند و منصف می‌پرسیم: چرا شیخ غزالی عمل به این حدیث صحیح را هدر دانسته است؟! حال آن که این حدیث با مفهوم عام آیه‌ی: «أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ»: (آیا مسلمانان را همانند جنایت‌کاران [کفار و مشرکین] قرار دهیم؟ شما را چه شده؟ چگونه داوری می‌کنید؟! «قلم ۳۵-۳۶»

هر چند سیاق آیه موضوع مورد بحث ما نیست. اما غزالی به ظاهر نصوص سخت حریص است و می‌خواهد به مفاهیم عام آیات قرآن چنگ زند هر چند بوسیله‌ی احادیث خاص شده باشد. مثال‌ها برای این مسأله بسیار است. از جمله همین مسئله که پیش تر ذکر کردیم که غزالی با تمام علما اعم از محدثین و فقهاء مخالفت کرده بود، چرا که همه فقهاء و محدثین خون‌بهای زن را نصف خون‌بهای مرد می‌دانند لذا غزالی علما را به مخالفت با آیه‌ی: «النفس و بالنفس»: (یک نفر در برابر یک نفر) متهم می‌کند؟!

چهارم: مخاطب محترم در تأمل به نرمی شیخ غزالی با دشمنان خدا (یهود و نصارا) با من باش که می‌گوید: کسانی که «از نظر دینی با ما مخالف‌اند!» و بسی اوقات می‌گوید: «برادران ما!»<sup>۱</sup> و این حرف‌هایش را با موضع‌گیری‌های متعدد وی در برابر برادران مسلمانش مقایسه کن که چگونه موضع‌گیری تندی در برابر افراد زنده و مرده بویژه دانشجویان مسلمان دارد. اندکی پیش حرف‌هایی که درباره‌ی اهل حدیث و شارحان حدیث گفته بود نقل کردیم. افسوس! آیا این برخورد با آنچه در کتاب خود «خلق المسلم» نوشته است، مطابقت دارد؟! یا با آیه‌ی: «أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ»: (در برابر مؤمنان متواضع، و در برابر کافران سرسخت و نیرومندند.) «مائده/ ۵۴»

<sup>۱</sup> غزالی به یهود و نصارا می‌گوید: برادران ما! این تعبیر اوست!؟

و آیه‌ی: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبِرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ»: (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا چیزی می‌گویید که خودتان انجام نمی‌دهید [بدانید که این] موجب خشم عظیم الله خواهد شد که چیزی بگویید که عمل نمی‌کنید) «صف ۲-۳»

آیا عمل کرد غزالی آشکارا با این‌ها مخالف نیست؟!

این‌ها نمونه‌های اندکی از موضع‌گیری‌های بسیار زیاد غزالی است. اما از احادیث ضعیف هر چه را بخواهد می‌پذیرد و هر چه با هوای نفس وی مخالف باشد بدون توجه به قاعده‌ای معتبر نزد علما، با پراکنده‌گویی‌های کور، رد می‌کند. این مسایل را یادآور شدم تا خوانندگان کتاب‌های غزالی بدانند که روش وی در رد احادیث صحیح با روش علمای فن مخالف است. حتی غزالی از کسانی نیست که بتواند حدیث صحیح را از حدیث ضعیف بوسیله قواعد آن تشخیص دهد - کتاب فقه‌السیره با تخریج بنده و نمونه‌هایی که متذکر شدم، دلیل قاطع بر این واقعیت است! - و حتی با علما هم نیست. و همان‌طور که خداوند متعال می‌فرماید: «وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»: (با راستگویان [علمای] حقیقی باشید). (توبه/۱۱۹)

و می‌فرماید: «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»: (پس اگر نمی‌دانید از آگاهان پرسید). «انبیاء/۷»

آری، مقدمه‌ای که بر تخریج بنده در مورد احادیث کتابش نوشته و نمونه‌هایی که ذکر کردم، همه همین واقعیت را مورد تاکید قرار می‌دهد، بنابراین غزالی هرگز از علمای حدیث و با آنان نیست. حداقل باید با زبان حال بیت شعر همان شاعر عصر جاهلیت را بگوید که گفته است:

وهل أنا إلا من غزبة إن غوت غويت وإن ترشد غزبة أُرشد

مگر نه این است که من از قبیله غزیه هستم اگر گمراه شود، گمراه می‌شوم و اگر قبیله‌ی غزیه هدایت شود من هم هدایت می‌شوم.

در پایان نگاهی داریم به موضع غزالی در برابر حدیث صحیح بخاری درباره آلات موسیقی و روش وی در تضعیف آن، باید بگوییم که تنها همین بحث کافی است که بدانیم او در نقل احادیث فقط پیرو هوای نفس و گمان انحرافی خود است؟! در ص ۶۶-۶۷ خطاب به یکی از علمای خلیج در حالی که با وی درباره‌ی شب نیمه‌ی شعبان جروب‌بحث می‌کند، می‌گوید: گمان می‌کنم احادیثی که درباره نیمه شعبان روایت کرده‌اند از احادیثی که در خصوص تحریم غنا و موسیقی نقل شده، قوی‌تر باشد!<sup>۱</sup>

همین گمان او برای محکومیت به جهل و نادانی وی بس و بیانگر این حقیقت است که وی بدون اندیشه حرف می‌زند؟! این سخن غزالی مرا به یاد آن آیه می‌اندازد که خداوند از زبان کفاری که نسبت به برانگیخته شدن پس از مرگ شک دارند. می‌فرماید: «مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنْ نُنظَنُّ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُستَيِقِّينَ»: (ما نمی‌دانیم قیامت چیست؟ ما تنها گمانی در این باره داریم، و به هیچ وجه یقین نداریم). «جاثیه ۳۲»

۱. ترجمه‌ی فارسی ص ۱۲۶

حال اگر منظورش از روایات نیمه‌ی شعبان فضیلت عبادت شب و روزه‌ی روز آن باشد- که به ظاهر هدف از جر و بحث وی با آن عالم همین بوده است- این یک حدیث بیش نیست که اسناد آن «ضعیف جداً»: (بسیار ضعیف است!). حتی این روایت آن گونه که بررسی و نقد کرده‌ام «موضوع است».

این روایت را در جلد پنجم «الضعیفه» تحت ش ۲۱۳۲ مورد نقد و بررسی قرار داده‌ام.

اما اگر منظورش روایت مغفرت تمام مخلوقات بجز افرادی که استثنا می‌شوند، باشد که باز هم یک روایت است که از گروهی از صحابه با الفاظ مختلف نقل شده که هیچ یک از آن‌ها خالی از ایراد نیست. به همین دلیل بسیاری از علما همان طور که ابن رجب می‌گوید، این روایت را ضعیف دانسته‌اند.

اما ابن حبان این حدیث را صحیح دانسته است در حالی که در سند آن انقطاع وجود دارد. لذا به دلیل طرق مختلف ممکن است به درجه صحیح یا حداقل حسن برسد به همین سبب این روایت را در «الصحیحه» تحت شماره‌ی ۱۱۴۴ آورده‌ام حتی این روایت را در قسمتی از کتاب جدید خود «صحیح الموارد الضمان» تحت شماره ۱۹۸۰ قرار داده‌ام. وقتی این روایت ضعیف است، کجا با احادیث تحریم موسیقی که بسیارند- و شرح این واقعیت را در همین رساله خواهید دید- قابل مقایسه هستند؟!

ای هواپرست مغرور! این احادیث (احادیث تحریم موسیقی) کجا و آن روایت کجای؟ جای شگفتی است که غزالی از نویسنده غیر مسلمان با عرض پوزش و معذرت سخن می‌گوید! این گونه سخن گفتن با آن که ایرادی ندارد اما به مراتب کم‌تر از آن دشنام‌هایی است که نثار سلف و علما و دانشجویان عامل به سنت می‌کند. این دشنام‌ها تاجایی زشت است که اگر کسی (از افراد مذکور) بخواهد این کالای تو را به خودت برگرداند، بطور قطع نمی‌تواند مگر آن فرد، آدمی بد زبان و نویسنده‌ای همانند: توی غزالی باشد؟!

سپس غزالی پاسخ آن عالم خلیجی را ذکر می‌کند و از قول او می‌نویسد: «با انزجار پاسخ داد: این درست نیست! حرمت موسیقی و ابزار آن از احادیث نبوی ثابت است؟!»

آلبانی گوید: «این یک حقیقت مسلمی است که کسی جز هلاک شده از آن منحرف نخواهد شد!».

سپس غزالی می‌گوید: بیا آنچه را ابن حزم گفته با هم بخوانیم. سپس بین که باید چه عملی انجام دهی... ابن حزم می‌گوید:...

آری، این گونه سخن گفته است. اما نگفته که پس از آن بین‌شان چه سخنانی رد و بدل شده است، احتمال می‌رود که آن عالم به غزالی تفهیم کرده باشد که این شیوه از راه و روش علما نیست بلکه روش فرد جاهل و مقلدی است که در پی اقوال علما هستند، هر چند با قرآن و سنت مخالف باشد.

در حقیقت عالم کسی است که استدلال معتبر را با استدلال معتبر پاسخ می‌دهد. در این جا باید از غزالی بپرسیم که وقتی تو به استدلال ابن حزم (آن هم فقط در یک مسئله) دل خوش کردی! درباره عموم علما اعم از محدثین و فقهای که ابن حزم را در تضعیف حدیث بخاری و... نقد کرده‌اند، چه می‌گویی؟! آن هم علمای بزرگواری هم چون ابن

۱. ترجمه فارسی نگرشی بو در احادیث نبوی ص ۱۲۶-۱۲۷

صلاح، نووی، ابن تیمه، ابن قیم و... که اقوالشان را ذکر خواهیم نمود! اگر این را به غزالی بگویی سرباز می‌زند و تکبر می‌ورزد؟! اما در ضرب‌المثل گفته‌اند: «عززة ولو طارت»: (بزی است حتی اگر پرواز کند!).

هدف این است که در این جا توضیح دهیم مسایلی را که غزال از ابن حزم نقل کرده تا چه حد علمی و معتبر است. وی در سه صفحه، ده حدیث آورده که حدیث آخر آن، حدیث بخاری است که ابن حزم با دو علت انقطاع و شک راوی در نام صحابی، آن را رد کرده است. لیکن غزالی این را ذکر نکرده بلکه بجای آن این سخن ابن حزم را نقل کرده که می‌گوید: به تعلقات امام بخاری استدلال می‌شود! چون غالباً دارای اسنادی متصل هستند. ابن حزم می‌گوید: در این روایت سند منقطع است، چون بین بخاری و صدقه بن خالد، راوی حدیث؛ انقطاع وجود دارد.<sup>۱</sup>

در این جا هدف نقد ابن حزم نیست، اما این اسناد متصل است و نقد ابن حزم را ذکر خواهیم کرد. بلکه در این جا می‌خواهیم جهالت و نادانی نقل‌کننده سخن ابن حزم را توضیح دهیم.

اول: می‌گوید: «مسلماً تعلقات امام بخاری قابل استدلال هستند...»

این جمله غلط و گنگ (و در آن تدلیس کرده) است! دلیل غلط بودن آن این است که در علم اصطلاحات و اصول حدیث - که از نظر غزالی ارزشی ندارد مگر زمانی که با هوا و نظرش موافق باشد!؟ - تعلقات امام بخاری بصورت مطلق قابل استدلال نیست! تنها زمانی قابل استدلال‌اند که امام بخاری با صیغهی جزم مانند: «روی»: (روایت کرده است). یا «عن»: (از قول). یا «قال»: (گفت). روایت کند. همان‌طور که در این حدیث گفته است. إن شاء الله این بحث را مفصلاً در فصل سوم ذکر خواهیم نمود.

می‌گوید: «یؤخذ بها»: (به آن استدلال می‌شود).

این جمله نیز گنگ (و تدلیس کرده) است، چرا که فعل را بصورت مجهول آورده در حقیقت منظور این است که دیگران به تعلقات امام بخاری استدلال می‌کنند. اما نمی‌گوید: «نأخذ بها»: (ما به آن استدلال می‌کنیم). زیرا بسی اوقات به تعلقات امام بخاری استدلال نمی‌شود. همان‌طور که خودش در این جا از استدلال به روایتی که می‌گویند: معلق است، خود داری کرده چگونه چنین نباشد، حال آن که در بسیاری از احادیثی که بخاری بصورت متصل روایت کرده است. حتی اگر مسلم و دیگر کتاب‌های شش‌گانه و حتی کتاب‌های شصت‌گانه ائمه روایت کرده باشند، غزالی نمی‌پذیرد! نمونه‌هایی از این‌گونه احادیث را پیش‌تر ذکر کردیم.

دوم: در حقیقت غزالی نمی‌داند که هشام بن عمار از اساتید امام بخاری است! به این ترتیب وقتی امام بخاری می‌گوید: «قال هشام بن عمار...» تعلیق نیست، بلکه متصل است و برای امام بخاری این فرقی ندارد که بگوید: «قال هشام» یا بگوید: «حدثنی هشام» این مسئله را در فصل سوم توضیح خواهیم داد و نیز این با سخنی از خود ابن حزم مورد تأیید قرار خواهد گرفت.

<sup>۱</sup>. نگرشی نو در فهم احادیث نبوی ص ۱۳۰



سوم: غزالی شایستگی این را داشت که اشتباه ابن حزم را بفهمد که می گوید: «بین بخاری و صدقه انقطاع وجود دارد» چون انقطاعی که گمان کرده اند بین بخاری و هشام است، به دلیل آن است که هشام بین بخاری و صدقه وجود دارد، در ادامه بحث برای همه روشن خواهد شد که سند به صورت فوق است.

چهارم: وقتی حقیقت به این صورت است به طریق اولی غزالی باید متوجه غلو و تند روی ابن حزم نشود که بدون علم حدیث پیامبر را رد می کند و تعجبی هم ندارد، چون همان طور که گفته اند: پرنندگان با هم نوعان خود می نشینند (در فارسی می گوئیم: کبوتر با کبوتر باز با باز...) لذا حق اوست که درباره اش گفته اند: «زبان ابن حزم و شمشیر حجاج برادرند». منظور آن سخن ابن حزم است که درباره حدیث هشتم غزالی از او نقل کرده است: در آن حدیث آمده: «نَهَى رَسُولُ اللَّهِ عَنْ صَوْتَيْنِ مَلْعُونَيْنِ: صَوْتِ نَائِحَةٍ، وَصَوْتِ مُغْنِيَةٍ» (رسول الله از دو آواز ملعون منع فرمود، آواز نوحه خوان و آواز ترانه [موسیقی]).

ابن حزم درباره ی این حدیث می گوید: «برای این حدیث سندی نمی شناسیم و این روایت ارزشی ندارد!»<sup>۱</sup> اما غزالی به نقل از وی می گوید: «سند آن ارزشی ندارد!»<sup>۱</sup>

این که ابن حزم می گوید: «و هذا لا شيء» در حقیقت تندروی و بهانه جویی او را می رساند. چرا که علما وقتی برای روایتی اسناد و طریقی نیابند می گویند: «لا نعلم له اصلاً»: (برای این اصلی سراغ نداریم). یا با مبالغه می گویند: «لیس له اصل»: (هیچ اصلی ندارد).

آن گونه که برخی از حافظان حدیث از متقدمین مانند: عقیلی گفته اند. اما اصطلاح اول: «لا نعلم له اصلاً» صحیح تر است. بویژه برای افرادی مانند ابن حزم که از حافظان و متخصصان در فن حدیث نیستند، برای چنین فردی و مقلدانش همانند: غزالی واجب است که از بیم وقوع در تکذیب حدیثی که پیامبر فرموده است، در به کار بردن اصطلاحات احتیاط کنند، چون گناه کسی که حدیثی را به ناحق رد می کند از کسی که بنام رسول الله دروغ می بندد کم تر نیست و خداوند متعال درباره ی مشرکان می فرماید: «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلَمِهِ»: (بلکه چیزی را که علم نداشتند تکذیب کردند). «یونس/۳۹»

در واقع روایت فوق دو سند به روایت عبدالرحمن بن عوف و انس بن مالک دارد که گروهی از حافظان مشهور حدیث از جمله: طیالسی و بزار که از حافظان معروف در نزد ابن حزم هستند. - همان طور که ذهبی در السیر (۱۸/۲۰۲) نقل کرده - از مسند این دو به کثرت استدلال کرده است. این روایت را آورده اند و این حدیث در «الترغیب» وجود دارد. - بعداً ذکر خواهیم نمود - وجود دارد اما غزالی به این کتابها مراجعه نکرده است. نمی خواهیم بگوئیم که غزالی به مصداق: «إنه كالنعامة مع الصياد»: (مانند: شتر مرغ در برابر شکارچی است! که توان فرار ندارد!).

پنجم: دل غزالی برای رد آن حدیث با قول ابن حزم که می گوید: «و هذا لاشيء» خنک نشده است، بلکه آن را تحریف کرده و می گوید: «وسنده لا شيء!» این نهایت نادانی وی را نسبت به این علم می رساند! یا بیانگر غفلت بیش از

۱. نگرشی نو... ص ۱۲۹

حد است، چرا که هوا پرستی بر او غلبه دارد. در قدیم می‌گفتند: «حبك الشيء يعمي ويصم»: (چیزی که بیش از حد دوست داشته باشی تو را کور و کر می‌گرداند).

در حقیقت این قول تحریف کننده با آن سخن ابن حزم که می‌گوید: «هیچ سندی برای این سراغ نداریم» قابل تطبیق نیست. چون عقل هیچ انسانی نمی‌تواند، نفی مطلق سند یا اثبات سند را - حتی اگر با اشاره به ضعف هم باشد - بپذیرد که بگوید: «سند آن ارزشی ندارد!» آن هم در یک جا؟! آقای غزالی! خودت را بشناس، پروردگارت را می‌شناسی! و آن ادبی که رسول الله تو را به آن دستور داده است، رعایت کن! آن جا که می‌فرماید: «لَيْسَ مِنْكُمْ مَنْ لَمْ يُجَلِّ كَبِيرَنَا وَيَرْحَمْ صَغِيرَنَا وَيَعْرِفْ لِعَالِمِنَا حَقَّهُ»<sup>۱</sup> (هر کس احترام بزرگان ما را رعایت نکند و به کودکان ما ترحم نکند و حق عالم ما را نشناسد از ما نیست). «التعليق الرغيب ۱/۶۶»

ای شیخ! پایت به لب گور رسیده قدر علمای حدیث، سنت و فقه‌های امت را بدان و از مسیر آن‌ها به اندازه‌ی مویی منحرف نشو و فریب جدل، قلم و نوشته‌هایت را نخور! پیامبر ما که درود و سلام الهی بر او باد! می‌فرماید: «إِنَّ أَبْعَضَ الرَّجَالِ إِلَى اللَّهِ الْأَلَدُ الْخَصِمُ»<sup>۲</sup> (منفورترین مردان در نزد الله (افراد) لجوج ستیزه جو هستند). «متفق علیه» آری، تو یقیناً می‌دانی که زندگی مادی و حتی -زندگی دینی- در جامعه‌ی بی که افراد آن به حرف‌های متخصصان و دانشمندان آن توجه می‌کنند دوام نخواهد یافت. آن قدر این واقعیت روشن است که نیازی به ذکر مثال نیست. و بطور مثال کسی که می‌خواهد صحت حدیث یا مسئله فقهی را بداند به یک نویسنده یا دعوتگر مسلمانی که نمی‌داند حدیث و فقه چیست؟ و از اصول این دو علم بی‌خبر است و حتی منابعی که باید برای فهم این مسایل استفاده کند، نمی‌داند و یا به هر سببی توان این کار را ندارد، مراجعه نمی‌کند. همان طور که گفته‌اند:

«وإذا لم تر القمر بازغاً فسلم لأناس رأوه بالأبصار»

(وقتی تو خود طلوع ماه را نمی‌بینی تسلیم کسی باشی که آن را با چشمان خود می‌بیند).

در حقیقت تو (غزالی) نه از علمای حدیث هستی و نه از علمای فقه (در هیچ یک از این دو تخصص نداری) گمان نمی‌کنم که چیزی جز تکبر و نیرنگ بر تو غلبه کرده باشد تا این واقعیت را انکار کنی! و تسلیم هم نشدی که هیچ بلکه در مقام رد بر آنان برآمدی آن هم با تمسخر و استهزای به اقوالشان! چنان به نظر می‌رسد که تو نمی‌دانی یا فهمیده‌ای اما ایمان نداری که رسول الله فرموده است: «الْكِبْرُ بَطْرُ الْحَقِّ وَعَمَصُ النَّاسِ»<sup>۳</sup> (تکبر انکار حق و کم شمردن مردم است). «الصحيحه ۱۳۴ و ۱۶۲۶»

و می‌فرماید: «ثَلَاثٌ مُهْلِكَاتٌ: شُحٌّ مُطَاعٌ، وَهَوَىٌّ مُتَّبَعٌ، وَإِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ» (سه چیز هلاک کننده است: بخل ورزیدن زیاد، هواپرستی و خودپسندی). «الصحيحه ش ۶۵۸»

۱. مسند احمد ش/ ۲۳۴۲۵

۲. بخاری ش/ ۲۴۵۷

۳. مسلم ش/ ۲۷۵

و می‌فرماید: «لَوْ لَمْ تَكُونُوا تُدْنِبُونَ لَخَشِيتُ عَلَيْكُمْ أَكْثَرَ مِنْهُ، الْعُجْبُ»: (اگر مرتکب گناه نشوید بر شما بیمی نیش‌تر آن دارم که خود پسندی است). «الصحيحه ش ۶۵۸»

بنابراین از آن‌چه پیامبر بر تو بیم داشت، بترس! و گرنه از هلاک شدن گانی! این خیر خواهی است که می‌خواهم همه مخالفان محدثین و فقها را که در این زمان فراوانند، نصیحت کنم! و دین نصیحت و خیر خواهی است. در حالی که تو همانند: من بر لبه‌ی گور قرار داری و نیز افرادی همانند: حسن سقاف و مقلدش حسان عبدالمنان که در تلاش‌اند احادیث صحیح را ضعیف قرار دهند و با حافظان حدیث و نقادان آن مخالفت می‌ورزند و چنان وانمود می‌کنند که در این زمینه مجتهد هستند نه مقلد و برای مخاطبان با مسایلی خلاف واقعیت، حقایق را دگرگون جلوه می‌دهند. برایم شرایطی فراهم شد که برخی از احادیث صحیحی که ضعیف قرار داده بود او را نقد کنم و توضیح دهم که وی در این علم چندان آگاهی ندارد لیکن می‌خواهد خود نمایی کند. و به مصداق آن سخن حافظ ذهبی: «وکیف یطیر ولما یریش»: (بال درنیاورده چگونه پرواز می‌کند!؟).

از جمله احادیثی که ضعیف قرار داده یکی همین حدیث بخاری است که در تضعیف آن راه نیرنگ را در پیش گرفته است و چیزهایی گفته که از گذشتگان حتی ابن حزم هم نگفته است! در پیوسته‌های آخر جلد اول چاپ جدید «الصحيحه» نادانی و بی‌خبری وی از این علم را توضیح داده‌ام و ثابت نمودم که حقایق را انکار می‌کند و دگرگون جلوه می‌دهد!؟ امید است برایم میسر شود که در این رساله هم مقداری از آن مسایل را بیاورم!

آقای غزالی! شاید این کسی که به احادیث صحیح تعدی می‌کند و امثال او از ثمره‌ی تلخ یورش‌های تو بر احادیث صحیح، ائمه و عدم توجه به صحیح و ضعیف قرار دادن ائمه باشد.<sup>۱</sup> تا جایی که حرج و مرج علمی پدید آمده و دایره آن بین امت و جوانان مسلمان گسترش یافته و هر یک هر طور که می‌خواهد حدیث را صحیح یا ضعیف قرار می‌دهد. حال بیا و از این روش منحرف و امثال این توبه کن و اگر چنین نکنی گناه این عمل و گناه هر کس از تو پیروی کند، به دوش تو خواهد بود! از خداوند متعال حسن خاتمه را بخواه که رسول‌الله می‌فرماید: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ عَمَلًا أَهْلُ الْجَنَّةِ فِيمَا يَبْدُو لِلنَّاسِ وَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ عَمَلًا أَهْلِ النَّارِ فِيمَا يَبْدُو لِلنَّاسِ وَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ»:<sup>۲</sup> (یک نفر عمل بهشتیان را از نگاه مردم انجام می‌دهد حال آن‌که دوزخی است و یک نفر از نگاه مردم عمل درزخی‌یان را انجام می‌دهد حال آن‌که بهشتی است) و بدانید که اعتبار اعمال به خاتمه آن‌ها بستگی دارد[۱]. «متفق علیه» و افزوده‌ی آخر حدیث که بین گروه است، در حدیثی به روایت بخاری است. «ظلال الجنة ۱/ ۹۶ ۹۷»

۱. بعدها وقتی دیده‌ام این تعدی کننده بر احادیث صحیح را در مقدمه‌ای که بر کتابش درباره‌ی جن نوشته و آن را «الاسطورة» نامیده، -نوشتی که در آن با اهل سنت مخالفت ورزیده است و طبق عادت عقیده معتزله را ترجیح داده است. وی را به «العلامه الشیخ» توصیف کردی، یقین کردم و این مرا به یاد آن ضرب المثل می‌اندازد که: پرنده‌گان هموعان خود را می‌نشینند! (در فارسی می‌گویم: کی‌بوتر با کی‌بوتر باز با باز!) و بغاوت(پرنده‌ای کوچک‌تر از کرکس که در پرواز و حرکت کند و ضعیف است) در سرزمین ما کرکس می‌شوند! در فارسی می‌گویم: کس نباشد در سراپی موش باشد کدخدایی!

۲. بخاری ش/ ۳۲۰

خدوند متعال می فرماید: «رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا و لِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ و لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ» (پروردگارا! ما و برادران ما که با ایمان از دنیا رفته‌اند مغفرت بفرما و در دل ما نسبت به کسانی که ایمان آورده‌اند کینه‌ای قرار مده که تو رؤوف و رحیمی). «حشر/۱۰»

و صلی الله علی محمد النبی الامی و علی آله و صحبه وسلم سبحانک اللهم و بحمدک، أشهد أن لا إله إلا أنت، أستغفرک و أتوب إليك.

عمان ماه محرم ۱۴۱۵ محمدناصرالدین آلبنی.

## نقدی بر رساله ابن حزم و بیان انگیزه نقد:

در بین مجموعه‌ی رسائل ابن حزم، رساله‌ای به نام «الرساله فی الغنا الملهی أُمباح هوأم محظور» با تحقیق دکتر احسان رشید عباس، چاپ دارالهنای بولاق مصر، بدستم رسید. ابن حزم در این رساله احادیث تحریم موسیقی و آلات آن را که بیش از ده تا است آورده و سپس با ضعیف قرار دادن آن‌ها این گونه نتیجه‌گیری می‌کند:

وقتی در این باره هیچ حدیث صحیحی نیست و خداوند متعال می‌فرماید: «وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ»: (در حالی که الله بطور مفصل آنچه را برای شما حرام کرده، اعلام کرده است). «انعام/۱۱۹»

و می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا»: (او ذاتی است که تمام آنچه در زمین وجود دارد، برای شما آفریده است). «بقره/۲۹»

سعد بن ابی وقاص روایت می‌کند که پیامبر فرمود: «إِنَّ أَعْظَمَ الْمُسْلِمِينَ جُرْمًا مَنْ سَأَلَ عَنْ شَيْءٍ لَمْ يُحَرِّمْ فَحَرَّمَ مِنْ أَجْلِ مَسْأَلَتِهِ»: (از بزرگ‌ترین جنایات‌ها در اسلام این است که از کسی چیزی پرسند که حرام نباشد آن را بخاطر سوالی که از او کردند، تحریم کند).

ابن حزم می‌گوید: برای هیچ عالمی مجالی نیست که این نتیجه‌گیری را رد کند، اگر این مقدمه‌ای که ابن حزم آورده، درست باشد! (مقدمه‌ای که در آن تمام احادیث تحریم‌کننده‌ی موسیقی را ضعیف قرار داده است!) اما هیئات هیئات! (هرگز چنین نیست!) چون برخی از احادیثی که ضعیف قرار داده در نزد همه‌ی علما و صاحب نظران در علم حدیث صحیح است. و همان طور که اشاره کردیم به اتفاق همه ابن حزم را رد کرده‌اند. علاوه بر این‌ها احادیث دیگری نیز وجود دارد که اسناد و متن آن‌ها یا تنها اسناد آن‌ها از ابن حزم پوشیده مانده حال آن که صحیح‌اند و در بحث نقد ابوزهره و غزالی که از ابن حزم پیروی کرده بودند، یکی از این احادیث را ذکر کردیم. اکنون به هدف بیان این حقایق علمی که بسیاری از دعوتگران از این‌ها بی‌خبرند، این رساله را تالیف کرده‌ام. امید است برای تمام کسانی که برای روز آخرت تلاش شایسته می‌کنند، مفید واقع گردد. و این رساله را در هشت فصل تنظیم کردم:

۱- فصل اول: احادیث صحیح در تحریم ترانه و آلات موسیقی.

۲- فصل دوم: شرح واژگان احادیث.

۳- فصل سوم: نقد ابن حزم و کسانی که برخی از این احادیث را ضعیف قرار داده‌اند.

۴- فصل چهارم: احادیث تحریم آلات موسیقی، تحریم تمام آلات موسیقی را شامل می‌شود.

۵- فصل پنجم: مذهب علما در تحریم آلات موسیقی.

۶- فصل ششم: شبهات کسانی که موسیقی را مباح می‌دانند و پاسخ آن‌ها.

۷- فصل هفتم: ترانه‌ی بدون آلات موسیقی.

۸- فصل هشتم: فلسفه‌ی تحریم موسیقی.

پس از این توضیح به توفیق خدا به شرح هریک از این فصل‌ها می‌پردازیم.

۱. بخاری ش ۶۷۴۵، مسلم و... و در «الصحيحه» ش/۳۲۷۶ این حدیث را تخریب کرده‌ام.

روایات صحیحی که درباره تحریم موسیقی و ابزار آن از پیامبر نقل شده به شرح ذیل است:

برادر مسلمان، باید بدانیم روایاتی که در این باره از پیامبر نقل شده بسیار است که ابن حزم و ابن قیم بیشتر از ده تا را ذکر کرده‌اند. این بیانگر کثرت روایات در این موضوع است که از همه آن‌ها یک نتیجه ثابت می‌شود و آن حرام بودن موسیقی از دیدگاه اسلام حتی اگر فرض کنیم که در سند هر یک از این روایات ایرادی وجود دارد - آن طور که ابن حزم ادعا می‌کند - باز هم براساس قواعد مورد اتفاق علما در علم حدیث حکم آن ثابت است؛ زیرا روایات ضعیف با کثرت طرق یکدیگر را تقویت و تأیید می‌کند).

این موضوع در کتاب‌های مصطلح حدیثی مفصلاً مورد بحث قرار گرفته است. براساس همین قاعده حافظ ابن حجر و کسانی دیگر حدیث: «الْأُدْنَانِ مِنَ الرَّأْسِ»<sup>۱</sup> (گوش‌ها از سر هستند). را قوی شمرده‌اند.

ابن حجر این حدیث را در کتاب خود «النکت علی ابن صلاح» آورده و نام چهار نفر از صحابه‌ای که این حدیث را روایت کرده‌اند و ایرادهای هر چهار سند را توضیح داده و سپس با این جملات کلامش را به پایان می‌برد.

مصنف پس از بررسی مجموعه طرق حدیث فوق به این نتیجه رسیده که اصل و پایه‌ی این حدیث ثابت است، بنابراین می‌گوید این حدیث از روایاتی نیست که بدان عمل نشود. و حتی بسیاری از روایات دیگری غیر از این هم هستند که به خاطر زیاد بودن طرق آن به درجه‌ی «حسن» رسیده‌اند. و الله اعلم!

بنده طرق متعدد این روایات را در جلد اول از کتاب «سلسله الاحادیث الصحیحه» ش ۵۶/ تخریج کرده‌ام که در بعضی از طرق آن یکی از برادران که خداوند به او پاداش خیر دهد! مرا نقد کرده است، علی رغم این باز هم به دلیل طرق متعدد آن حدیث را در «السلسله الصحیحه» ثبت کرده‌ام.

تصمیم گرفته بودم که تک تک حدیث‌های این موضوع را بیاورم و هریک را تخریج دقیق و علمی نمایم و اسناد هر یک از روایات صحیح و غیر صحیح را جداگانه براساس قواعد علم حدیث بررسی، تحقیق و تخریج کنم، و الفاظی که بیانگر صحت ادعای ماست مشخصاً یاد آوری نمایم ولی باگذشت زمان چنان به نظر رسید که این کار موجب طولانی شدن بحث می‌گردد و رساله‌ی ما بزرگ‌تر از حجم مورد نظر در می‌آید، بنابراین من فقط شش حدیث از بین روایات را انتخاب کردم، چون بر مبنای قواعدی که اشاره شد، این شش حدیث صحیح و ثابت هستند و طبق اصطلاحات علم حدیث صحیح لذاته هستند.

برای اطلاع بیشتر به کتاب گران‌بهای «اغاثه اللهفان من مصائد الشیطان» جلد اول صفحات (۲۳۹ و ۲۴۸ و ۲۵۱ و ۲۵۴ و ۲۵۶ و ۲۶۱ - ۲۶۵) رجوع کنید.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup>. ابن ماجه ش ۴۷۸

<sup>۲</sup>. در حالی که نزدیک بود نوشتن این رساله به پایان برسد یکی از برادران رساله‌ای به نام «احادیث ذم الغناء و المعازف فی المیزان» تألیف برادر بزرگوار عبدالله بن یوسف جدیع برایم فرستاد. به نظر کتابی ارزشمند، جامع روایات و آثاری است، که در این باره جمع آوری شده است. واقعاً کاری کرده که تا بحال کسی نکرده است، تاجایی که من می‌دانم. با توجه به این که تک تک روایات حدیث را به شیوه علمی به نقد کشیده، و این کاری است که در کتاب‌هایی که تا به حال در این

**حدیث اول:** از ابو عامر - یا ابومالک - اشعری روایت است که پیامبر فرمود: «لَيَكُونَنَّ مِنْ أُمَّتِي أَقْوَامٌ يَسْتَحِلُّونَ الْحِرَّ وَالْحَرِيرَ وَالْخَمْرَ وَالْمَعَارِفَ، وَلَيَنْزِلَنَّ أَقْوَامٌ إِلَيَّ جَنْبَ عِلْمٍ يَرُوحُ عَلَيْهِمْ بِسَارِحَةٍ لَهُمْ، يَأْتِيهِمْ - يَعْنِي الْفَقِيرَ - لِحَاجَةً فَيَقُولُوا ارْجِعْ إِلَيْنَا غَدًا. فَيُبَيِّتُهُمُ اللَّهُ وَيَضَعُ الْعِلْمَ، وَيَمْسُخُ آخِرِينَ قِرْدَةً وَخَنَازِيرَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» (در میان امت من افرادی پیدا خواهند شد که زنا، ابریشم، شراب و آلات موسیقی را حلال می‌دانند. همچنین افرادی خواهند آمد که در کنار قلعه کوهی زندگی می‌کنند و هنگام شام که چوپان، گوسفندان آن‌ها را به خانه می‌آورد، مسکینی نزد آنان می‌یاید و از آنان، چیزی می‌خواهد، می‌گویند: فردا بیا. اما شب هنگام، خداوند آنها را هلاک می‌کند و کوه را بالای آنان، فرو می‌ریزد. و گروهی دیگر را مسخ می‌کند و تا روز قیامت به خوک و میمون، تبدیل می‌نماید).

این حدیث را بخاری در کتاب «صحیح خود» با صیغه‌ی جزم آورده و حجت قرار داده است و در «کتاب الأشربة» می‌نویسد: «و قال هشام بن عمار، حدثنا صدقه بن خالد، حدثنا عبدالرحمان بن يزيد بن جابر: حدثنا عطيه بن قيس الكلابي، حدثني عبدالرحمان بن غنم الاشعري قال: حدثني ابو عامر او ابومالک الاشعري، به خدا به من دروغ نگفته! - از پیامبر شنیده که می‌گوید: حدیث مذکور را گفت.

شیخ الاسلام ابن تیمیه در کتاب الاستقامه (۲۹۴/۱) می‌نویسد: درباره آلات لهو حدیثی صحیح است که آن را بخاری معلق و با صیغه‌ی جزم که در شرط خود بخاری داخل است، آورده است.

به نظر بنده (آلبانی) این نوع معلق‌ها مانند: معلقی است که حافظ عراقی در تخریج آن بر این حدیث در کتاب «المغنی عن حمل الاسفار» (۲۷۱/۲) می‌نویسد: از آن جایی که غالباً بین روایات معلق و راوی فاصله و قطع وجود دارد، تعلقات

موضوع نوشته‌اند - با پایبندی به این علم شریف - به پایه این کتاب نمی‌رسد، فقط برای خواننده همین بس که بدانند مجموع روایات و آثاری که جمع کرده نزدیک به صدتا است (هشت) تا از آنها صحیح و (هفتاد تا) ضعیف‌اند و (هجده) اثر موقوف ذکر کرده است که برخی از آنها صحیح است به این ترتیب باید بگویم کاری که من می‌خواستم روی روایات مربوط به این موضوع انجام دهم، این برادر ارجمند انجام داده و حتی بیشتر انجام داده است. البته آن‌طور که انتظار داشتم در تضعیف روایات دقیق عمل نکرده است و نباید روایت مباح و حرام را با یکدیگر مخلوط می‌کرد تا درک و فهم آن بر خواننده آسان‌تر باشد، لذا باید هر یک را از دیگری جدا نماید، به ویژه که نویسنده محترم بعد فقهی روایات را مورد بحث و بررسی قرار نداده و استنباط‌ها را بیان نکرده است. مانند حدیث عایشه و ابن عمر که ابن حزم از این دو حدیث مباح بودن موسیقی را استنباط کرده است. که پاسخ وی در صفحات آینده ذکر خواهد شد، انشاء الله! و من دوست داشتم حدیث شماره هفت در کتاب او و حدیث دوم در بحث من را در شماره روایات صحیح قرار می‌داد؛ زیرا اگر چه در سند آن ضعف وجود دارد ولی چون ضعف آن زیاد نیست و اسناد و شاهد آن ضعیف است - در شماره (شش) این بحث می‌آید - ذکر نکرده است این حدیث طبق قاعده‌ی روایات ضعیف یکدیگر را تقویت می‌کند، داخل است همان‌طور که گفتیم خودش نیز در مقدمه کتابش در صفحه (هفتم) به این موضوع اشاره‌ای کرده است. بویژه که در پایان تخریج خود می‌گوید من این حدیث را قبلاً حسن قرار داده بودم شیب از انس پیش از این که در باره آن دقت و بررسی کنم زیرا به نظریه‌ی بعضی از علما فریب خورده بودم: آلبانی می‌گوید به نظر بنده حداقل اگر صحیح قرار نمی‌داد. باید این حدیث را حسن قرار می‌داد آن هم پس از آن که متابع ثقه‌ی از انس را که بخاری حجت قرار داده است باید حسن قرار می‌داد. اگر چه فرد مذکور به پیروی از ابن حبان این حدیث را مدلس قرار داده است. اما حافظ ابن حجر او را پاسخ داده است و این حدیث را گروهی از حافظان حدیث قوی دانسته‌اند که به زودی ذکر خواهیم نمود: و نیز در بین روایت‌های صحیح در صفحه پنجاه چنین می‌نویسد: «نهی عن کسب الزماره»: (پیامبر از گرفتن پول برای نی زدن منع کرده است). از روایت ابو عبیده در «غریب الحدیث» و ادامه حدیث از چشم او افتاده که آورده است «حجاج که یکی از راویان این حدیث است». می‌گوید «زماره» یعنی: زن زناکار از نظر بنده همین موجب شده که این حدیث را با روایات غنا (موسیقی) نیاورده اگر چه لفظ زماره در لغت: احتمال آنرا نیز دارد زیرا لفظ زماره مونت الزماره است و زماره یعنی کسی که نی می‌نوازد، با این که به باور بنده بین زنا کاری (روپسی گری) و آلات موسیقی پیوند محکمی وجود دارد، اما لازمه‌ی آن نیست، به همین دلیل گفته شده ساز و آواز افسون زنا است». این حدیث در «الصحيحه» ش ۳۲۷۵ ذکر شده است:

صورت‌های متعدد و معروفی دارند. لازم به تذکر است که: این حدیث از آن‌ها نیست، زیرا هشام بن عمار از اساتید بخاری است که در کتاب «صحیح بخاری» روایت‌هایش را حجت قرار داده است. نه در یک حدیث بلکه در احادیث متعددی و حافظ بن حجر در زندگی نامه‌ی وی در مقدمه «الفتح» می‌نویسد: از آن‌جایی که امام بخاری فردی نیست که تدلیس روایت از وی وجود داشته باشد و درباره‌ی این حدیث می‌گوید: (قال) این کلمه در حکم «عن» یا (حدثنی) یا (قال لی) است. لذا همه‌ی این الفاظ ثابت می‌کند که بر خلاف آنچه تضعیف‌کننده احادیث صحیح (ابن عبدالمنان) ادعا کرده، حدیث متصل است. در ادامه‌ی بحث این واقعیت بیشتر روشن خواهد شد.

این نظریه‌ی حافظ عراقی با نظریه‌ی ابن صلاح در مقدمه علوم الحدیث، (ص ۷۲) یکی است که می‌گوید: این حدیث به ظاهر منقطع است ولی حکم انقطاع را به خودش نمی‌گیرد. به همین دلیل از درجه‌ی صحیح بودن بیرون نمی‌رود و ضعیف نیست.

سپس ابن حزم را که می‌گوید: این حدیث منقطع است، مورد نقد قرار داده است. انشاءالله همه‌ی بحث او را در فصل سوم خواهیم آورد.

خلاصه‌ی سخن: این حدیث بر خلاف پندار ابن حزم و کسانی که در عصر حاضر از او تقلید کرده‌اند؛ منقطع نیست. و انقطاعی بین امام بخاری و استادش وجود ندارد. بزودی در این باره مفصلاً بحث خواهیم کرد.

با این حال اگر فرض کنیم که منقطع باشد، این علت نسبی است، و استدلال با علت نسبی جایز نیست؛ زیرا این حدیث از طریق جماعتی از حافظان مورد اعتماد و ثقه در علم حدیث بصورت متصل ثابت است که از هشام بن عمار شنیده‌اند. و اینک توضیح را به دیگر محدثین می‌سپاریم: آری، کسی که این‌گونه دلیل بیاورد با حيله و نیرنگ قصد دارد حق را بپوشد، مانند آن کسی که حدیثی را، علی‌رغم داشتن سند صحیح با استناد به سندهای ضعیف، ضعیف قرار می‌دهد. حال در این جا آنچه را از این گروه ثقه (مورد اعتماد) یافتیم، براساس قواعد اصول حدیث ذکر می‌کنم. سپس شرح و فهم حدیث را به دیگران می‌گذارم:

اول: ابن حبان در صحیح (۸ / ۲۶۵ / ۶۷۱۹-الإحسان) خود چنین آورده: اخبرنا الحسين بن عبدالله القطان قال: حدثنا هشام بن عمار به الی قوله «المعازف»<sup>۱</sup>.

ابن قطن حافظ حدیث و ثقه است، زندگی نامه‌اش در «سیر اعلام النبلاء» (۲۸۷/۱۴) وجود دارد.

دوم: طبرانی در المعجم الکبیر (۳/۳۱۹/۳۴۱۷). و دعلج در «مسند المقلین / و ذهبی در المنتقی (ق ۱-۱/۲) به روایت از او، هر دو می‌گویند: حدثنا موسی بن سهل الجونی البصری، حدثنا هشام بن عمار، و مانند روایت بخاری را ذکر کرده‌اند و از طریق طبرانی آن را ضیاء مقدسی در کتاب «موافقات هشام ابن عمار» (ق ۲/۱/۳۷) روایت کرده است. راوی در این سند موسی، حافظ حدیث و ثقه است، زندگی نامه‌اش را در السیر (۱۴/۲۶۱) با دعلج، محمد بن اسماعیل بن مهران اسماعیلی». همراه آورده است. البته این راوی غیر از اسماعیلی صاحب «مستخرج» و ثقه، حافظ و ثبت است.

<sup>۱</sup>. ابن حبان در «صحیح‌اش» (۶۷۱۹/۲۶۵/۸-الإحسان)



سوم: طبرانی در مسند الشامیین (۱/۳۳۴/۵۸۸) می گوید: حدثنا محمد بن یزید بن عبدالصمد الدمشقی، حدثنا هشام بن عمار و حدیث بخاری را ذکر کرده است.

زندگی نامه‌ی محمد بن یزید را به نقل از جماعتی در تاریخ دمشق (۱۶/۱۲۴) تالیف حافظ ابن عساکر، نوشته‌اند. وی در سال ۲۶۹هـ. وفات کرده است.

چهارم: اسماعیلی در المستخرج علی الصحیح و از طریق او بیهقی در کتاب سنن ۱۰/۲۲۱ می گوید: حدثنا الحسن بن سفیان، حدثنا هشام بن عمار، سپس حدیث مذکور را آورده است.

گفتنی است که: حسن بن سفیان خراسانی، نیشابوری، حافظ و ثابت الحدیث است. که از اساتید ابن خزیمه، ابن حبان و کسان دیگر از حافظان حدیث به شمار می‌رود. زندگی نامه‌اش را در (السیر ۱۴/۷۵۱/۱۶۲) و نیز در کتاب «تذکره الحافظ» نوشته‌اند. علاوه بر این‌ها چهار نفر دیگر نیز این حدیث را از ابن هشام شنیده‌اند که حافظ در کتاب «تغلیق و التعلیق ۱۹/۱۷/۵» روایات‌شان را تخریج کرده است.

و ذهبی زندگی بعضی از آن‌ها را در «السیر ۲۱/۱۵۷ و ۲۳/۷» آورده است.

به این ترتیب روشن شد که این حدیث را تنها هشام روایت نکرده است و حتی استادش صدقه بن خالد، نیز در این روایت تنها نیست، بلکه هر یک توابعی دارند.

ابوداود در سنن (۴۰۳۹) می نویسد: حدثنا عبدالوهاب بن نجده، حدثنا بشر بن بکر عن عبدالرحمان بن یزید بن جابر، سند قبلی را از ابو عامر یا ابو مالک به صورت مرفوع، ذکر کرده و لفظ حدیث این است: «لیکونن من أمتی أقوام یستحلون الخزَّ والحریر - و ذکر کلاماً قال - : یُمسخ منهم آخرون قرده و خنازیر إلی یوم القیامة»: (قطعاً کسانی از امت من خواهند آمد که انواع ابریشم را حلال می‌دانند).

به نظر بنده (آلبانی): همان طوری که ابن قیم در الاغاثه (۱/۲۶۰) به پیروی از استادش در «ابطال التحلیل» ص ۲۷ می نویسد: سند این حدیث صحیح و متصل است. ولی در این حدیث مطلب مورد نظر ما به صراحت ذکر نشده است بلکه آورده: سخنی دیگری نیز گفت، فقط اشاره کرده است. این در حال است که در روایت دو نفر دیگر از حافظان ثقه صراحتاً ذکر شده است. که عبارتند از: عبدالرحمان بن ابراهیم که لقبش «دوحیم» است.

می گوید: حدثنا بشر و لفظ بخاری را که قبلاً آوردیم، ذکر کرده و آن متن چنین است: «یُسْتَحْلُونَ الْحَرَّ وَالْحَرِيرَ وَالْخَمْرَ وَالْمَعَارِفَ»: (زنا، ابریشم، شراب و آلات لهو را حلال می‌دانند).

و ابوبکر الاسماعیلی در «المستخرج علی الصحیح» آورده است. چنان که در (الفتح ۱۰/۶۵) و (التغلیق ۱۹/۵)، از طریق اسماعیلی و بیهقی در «السنن ۳/۲۷۲» تخریج کرده‌اند.

و (عیسی بن احمد العسقلانی) می گوید: بشر بن بکر این حدیث را به من گفته است، بدون لفظ «الخبز» یعنی: ابریشم چنان که در روایت بخاری و غیره آمده، رجوع شود به «الفتح ۱۰/۵۵» و ابن عساکر در تاریخ دمشق ۱۹/۱۵۶، از طریق حافظ ابی سعید هثمی بن کلیب الشاشی چنین آورده: «اخبرنا عیسی بن احمد العسقلانی به مطولاً»: (عیسی بن احمد عسقلانی این حدیث را به ما گفته است و حدیث را با طول و تفصیل آورده است).

این سندی است که حافظ آن را در «الفتح» و حتی در «التغلیق» نیاورده است. بلکه از این بی خبر مانده بود. خدا را سپاس که این توفیق را نصیب ما گردانید و از او خواستار فزونی و برتری هستیم!

به همین مناسبت می‌گوییم: آقایی که پیش‌تر به او اشاره شد که این حدیث را ضعیف قرار می‌دهد، خودش را رسوا کرده که تضعیف همه‌ی طرق و توابع این حدیث را به صورت پیچیده و شگفت‌انگیزی به عهد گرفته به گونه‌ای که هر کس از خدا بترسد و یا حداقل از مردم شرم و حیایی داشته باشد، چنین کاری نمی‌کند. که در آن دروغ و غلط کاری و مخالفت‌اش با قوانین علمی و روش نقد حافظان امت اسلامی ظاهر گردیده و روشن شده است و او نادانی‌اش را بر علم و دانش آنان ترجیح می‌دهد؟! این در مقاله است که از او در روزنامه‌ی «الرباط اردنی»<sup>۱</sup> منتشر شده است و من در پایان جلد اول کتابم «سلسله الاحادیث الصحیحه» چاپ جدید مفصلاً جواب او را نوشته‌ام. و در قسمت الاستدراک-اضافات-شماره (۳)، با سپاس و احسان الهی منتشر شده است و در مقدمه‌ی کتاب جدیدم «ضعیف الأدب المفرد ص ۱۴-۷۶» به آن اشاره کردم.

چنان به نظر می‌رسد که خلاصه برخی از نکته‌های مهمی که در آن جا نوشته‌ام، لازم است که در این جا هم نقل کنم، امید که پندی بگیرند و شاید او هم (تضعیف کننده روایات صحیح) یکی از آنان باشد.

وی در تضعیف این حدیث که می‌گوید: بین بخاری و استادش هشام انقطاع وجود دارد، از ابن حزم تقلید کرده و بر آن افزوده و به پاسخ‌های بر حقی که حافظان حدیث به او داده‌اند با تکبر و غرور توجه نکرده است و بر آن افزوده و علت را از طرف خودش پیچیده کرده، تا جایی که حتی مقتدایش ابن حزم هم آن حرف‌ها را نگفته است؟! و ادعا کرده که راوی این حدیث «عطیه بن قیس» مجهول است. این گونه در این مسئله با همه‌ی حافظان حدیثی که زندگی این فرد را بررسی کرده و او را موثق دانسته‌اند، مخالفت کرده است و با ده نفر از حافظان حدیث که به صراحت این حدیث را صحیح دانسته و سند آن را قوی گفته‌اند، مخالفت کرده است. (با این حال باز هم از او تقلید می‌کنند؟!)

تردید نیست که جمهور متخصصان و آگاهان در علم حدیث با ابن حزم مخالفت نموده‌اند، در حالی که خودش از این موضوع آگاه بوده است، لذا این ضرب‌المثل برایش صادق می‌آید که می‌گویند: «بُزى است هر چند پرواز کند!». وی گمان می‌کند این که بخاری می‌گوید: «قال لی» همانند: این است که می‌گوید: «قال فلان» (فلانی گفت). لذا تصور کرده که هر دو در یک حکم و منقطع هستند!؟

به این ترتیب آشکارا امام بخاری را به تدریس متهم کرده است، حال آن که هیچ عاقلی چنین چیزی را نمی‌پسندد اما این جنایت کار راضی نیست که نادانی خود را بپذیرد! اگر چنین نبود باید ابن حزم را تصدیق نمی‌کرد.

وقتی می‌گوید: در کلام وی چنین آمده: «قال لی فلان» در این جا جمله‌ی «قال لی فلان» را با جمله‌ی «قال فلان» مخلوط کرده است! لذا باید از نادانی، خودپسندی، غرور و رسوایی به الله پنا ببریم!

از همین رهگذر است که وی وجود کلمه‌ی «معاذف» را در روایت بی‌هقی انکار می‌کند.

۱. سپس همین مطلب را دوباره در تعلق بر کتاب اغاثة اللهفان ابن قیم ۳۷۰-۳۶۹/۱ تکرار کرده است.

ابن حجر می‌گوید: کلمه‌ی «معازف» در روایت بشر بن بکر ذکر شده است که من خودم در آن دیدم، اما او نیز خودش را به نادانی زده است و می‌گوید: این کلمه در روایت ابن عساکر نیست؟! پیش‌تر نیز گفتیم که این جمله در روایت ابن عساکر وجود دارد. ولی او ذکر نکرده در حالی که خودش آگاه بوده است. من این حدیث را در «الصحيحه» تخریج کرده‌ام و او دیده است. حتی پاسخ تضعیف خود و دیگر پاسخ‌های رسوا کننده را نیز مطالعه کرده است؟! (اما توفیق پذیرش حق را نداشته است!) خداوندا! سلامتی و عافیت را خواهانیم!

گفتنی است که: روایت این حدیث منحصر به «عطیه بن قیس» نیست بلکه به کوری چشم تضعیف کننده‌ی -روایات صحیح- دو نفر دیگر نیز او را متابعت کرده‌اند، که یکی از آن دو مالک بن ابو مریم است که می‌گوید: از عبدالرحمن بن غنم روایت است که از ابومالک اشعری و او از پیامبر شنیده است که فرمود: «لَيْشَرَبَنَّ نَاسٌ مِنْ أُمَّتِي الْخَمْرَ يُسْمَوْنَهَا بِغَيْرِ اسْمِهَا، يُضْرَبُ عَلَى رُؤُوسِهِمْ بِالْمَعَازِفِ وَالْقِينَاتِ، يَخْصِفُ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ. وَيَجْعَلُ مِنْهُمْ الْقِرْدَةَ وَالْخَنَازِيرَ»: <sup>۱</sup> (قطعا کسانی از امت من در آینده خواهند آمد که شراب می‌نوشند و نامش را تغییر می‌دهند و در جلسات شان ساز و آواز نواخته می‌شود و خوانندگان به آواز خوانی می‌پردازند. الله آنان را به زمین فرو خواهد برد و برخی از آنان را به میمون و خوک تبدیل خواهد نمود).

امام بخاری این حدیث را در تاریخ خود (۱/۱/۳۰۵) با سند زیر آورده است:

قال حدثنا عبدالله بن صالح قال حدثني معاوية بن صالح عن حاتم بن حريث عن مالك بن ابي مریم...

سپس در بررسی زندگی‌نامه‌ی کعب بن عاصم اشعری می‌گوید: کنیه‌اش ابومالک است و گفته‌اند: نام ابومالک عمرو است که با پیامبر همراه بوده. باز می‌گوید: ابوصالح از معاویه بن صالح - به اختصار - به من گفته است. این حدیث به صورت کامل در منابع زیر آمده:

ابن ماجه (ش ۴۰۲۰)، ابن حبان (۱۳۸۴- موارد) و بیهقی (۲۹۵/۸ و ۲۳۱/۱۰)، ابن ابی شیبۀ در المصنف (۳۸۱۰/۱۰۷/۸) و أحمد (۳۴۲/۵)، محاملی در الأمالی (۶۱/۱۰۱) <sup>۲</sup>، ابن اعرابی در معجم (ق ۱/۱۸۲)، طبرانی در معجم الکبیر (۳/۳۲۰- ۳۲۱) و ابن عساکر در تاریخ دمشق (۲۲۹/۱۶- ۲۳۰) و حافظ در «تغلیق التعلیق» (۲۰/۵- ۲۱) از طرق مختلف از معاویه بن صالح ثابت است.

آلبانی گوید: همه‌ی «رجال» اسناد این روایت ثقة هستند، بجز این مالک، زیرا جز از طریق روایت حاتم شناخته شده نیست، پس مجهول است، به همین دلیل حافظ می‌گوید: این حدیث مقبول است.

ابن حبان این راوی را در «ثقات» (۵/۳۸۶) ذکر کرده است و احتمال می‌رود منذری در الترغیب (۳/۱۸۷) بر تصحیح ابن حبان عمداً سکوت کرده باشد، به همین دلیل آن را با «عن» در آغاز آن آورده ابن قیّم این را در دو جا از (الاغاثه ۱/۳۴۷/۳۶۱) آورده است و می‌گوید: «هذا اسناد صحیح».

<sup>۱</sup> ابن ماجه ش/ ۴۱۵۶

<sup>۲</sup> متن روایت محاملی به این شرح است: از ابو مریم روایت است که نزد عبدالرحمن بن غنم بودیم و ربیعة الجرشی با ما بود، سخن از شراب به میان آمد، عبدالرحمن بن غنم گفت: «...» و ربیعة الجرشی صحابی است. علاوه بر این یک حدیث مرفوع دیگری به همین معنا دارد که بزودی تحت حدیث ششم با سند قوی ذکر خواهیم نمود.

و ابن تیمیه این حدیث را حسن قرار داده است که به زودی ذکر خواهیم نمود.

آری، این حدیث به دلایلی که ذکر کردیم و متابع‌هایی که بعداً ذکر خواهیم نمود، صحیح است.

و جمله‌ی «المسخ» شواهد زیادی که دارد که در «الصحيحه ۱۸۸۷» آن‌ها را ذکر کرده‌ام. ولی سخن تضعیف‌کننده مغروری که در تضعیف این حدیث به جهالتی که یاد آوری شد، اکتفی نکرده است همان جهالتی که در (الصحيحه ۹۰) از آن پرده برداشته‌ام. علاوه بر این بر تردید درباره ثقه بودن حاتم بن حریش نیز افزوده و در پایان بحث خود که قبلاً نیز اشاره کردیم می‌نویسد:

در این حدیث حاتم ضعیف است و ایراد دارد، چون مجهول الحال است!

خواننده محترم باید این گزافه‌گویی و فلسفه‌بافی را مورد دقت و بررسی قرار دهد؛ زیرا کلمه «جهالت» که برخی از پیشوایان گفته‌اند مورد اعتماد نیست - به زودی این مطلب را توضیح می‌دهیم - ولی دیگر سخنانش پوچ، سفسطه و تدلیس است، زیرا احدی از پیشوایان متخصص در این فن، حاتم را ضعیف نگفته است و کسی از آگاهان در این فن درباره‌ی این فرد نگفته: «فیه نظر»: (ایرادی دارد). نهایت آنچه ابن معین درباره او گفته این جمله است: «من او را نمی‌شناسم!» این در حالی است که شاگرد ابن معین وی را رد و در تاریخ (۲۷۸/۱۰۱) خود از ابن معین انتقاد کرده است و می‌گوید: به ابن معین گفتم: حاتم بن حریش طائی چگونه انسانی است؟ گفت او را نمی‌شناسم عثمان بن عقبه گوید: او شامی است.

آلبانی می‌گوید: از قوانین ثابت و مورد قبول دانشمندان است، که در استدلال، شناخت بر عدم شناخت مقدم است.

ابن عدی در «الکامل ۴۳۹/۲» می‌نویسد: (به دلیل عزیز بودن حدیث‌اش یحیی او را شناخته، امید می‌رود که ایرادی نداشته باشد).

این دو امام و پیشوا در علم حدیث او را می‌شناسند، حتی ثقه دانسته‌اند، (ابن حبان ۴/۱۸۷) نیز در توثیق وی به این دو پیوسته است. این که ابن سعد می‌گوید: او معروف و شناخته شده است. منظور در عدالت است. چنان که قبلاً نیز اشاره کردم در استدراک این موضوع را تحقیق و ثابت کرده‌ام.

پس چه عاملی باعث شده که این فرد را غرور و سرمستی شهرت طلبی تا حدی نابود کند که حتی اگر با ضعیف دانستن روایات صحیح پیامبر هم برایش ممکن شود، این کار را می‌کند و با این قاعده‌ی علمی منطقی مخالفت می‌ورزد!

آری، آن که دلیل را می‌شناسد با آن که نمی‌شناسد کجا یکی هستند؟ اما از مهارت وی در دگرگون جلوه دادن حقایق و عیب گرفتن است که با اشاره به بنده می‌گوید: کسی که او را تحسین کرده به پایه‌ی کسی که از او ایراد گرفته نمی‌رسد! این فرد با اشاره به بنده که این راوی را در «الصحيحه» ثقه دانسته‌ام، بنده را رد کرده است.

در پاسخ باید بگویم: همه‌ی رجال این حدیث بجز مالک بن ابومریم ثقه هستند.

با این روش وی، آن ضرب المثل مشهور به یاد می‌آید که می‌گویند: «رمتنی بدائها و انسلت»: (بیماری و عیب خود را به من نسبت داد و خود را سالم دانست). یعنی: مرا گرفتار دانست تا خودش را نجات یافته بداند؛ زیرا این که

می‌گوید: آن کس که «حسن امره»: (آن را حسن دانسته است). که هدفش همان توثیق است اما وی این جمله را تغییر داده است. چون باید به صراحت می‌نوشت: «من وثقه لیس کمن تکلم فیه»: (آن کسی که او را ثقه دانسته مانند کسی که از او ایراد گرفته نیست). اما این جمله دارمی و ابن عدی را نیز در بر می‌گرفت، چون این دو او را ثقه دانسته‌اند، لذا عبارت را تغییر داده تا با نیرنگ و خلط محبت خوانندگان را به شک بیندازد تا چنین جلوه دهد که تنها بنده (آلبانی) این سند را حسن قرار داده‌ام! ولی حقیقت همان است که مطالعه کردید که من پیرو هستم و او نوآور و بدعت‌گذار؛ چون هدفش از این که می‌گوید: نظر کسی که درباره‌اش سخن گفته است. هدفش ابن معین است، که پیش‌تر به نقل از وی گفته بودم: می‌گوید او را نمی‌شناسم. یعنی: نه او رد می‌کند و نه تایید در حالی که این جرح، تضعیف نیست. لذا هرگز روا نیست در حق چنین فردی جمله: (تکلم فیه) را به کار برند و قول بدعت‌گذار را قبلاً نقل کردیم که گفته بود: «فیه ضعف»: (در آن ضعف وجود دارد).

این جمله علاوه بر این که مخالف کسانی است، که آن را ثقه دانسته‌اند، مخالف قول ابن معین نیز هست. لذا قول او با نظریه‌ی همه‌ی پیشوایان این فن مخالف است. و چه زیباست! این ضرب‌المثل که گفته‌اند: «چاه کن خودش به چاه است!».

از خوانندگان محترم به خاطر اطالهی کلام در این جا و جاهای دیگر پوزش می‌طلبم، چون اگر پاسخ گفتن و رد کردن دشمنان سنت صحیح و پرده برداری از نیرنگ‌ها و راه‌های مکاری‌شان نبود، ما از این طول و تفصیل‌ها بی‌نیاز بودیم. و متابع دیگر این روایت، ابراهیم بن عبدالحمید ذی حمایه از کسی که به او خبر داده از ابو مالک اشعری او ابو عامر: «سمعت النبی فی الخمر والمعازف»: (از پیامبر شنیدم درباره‌ی شراب والات موسیقی و.. می‌گوید).

بخاری این حدیث را در زندگی نامه‌ی ابن ابراهیم در «التاریخ الکبیر ۱/۱-۳۰۴-۳۰۵» تخریج کرده است و می‌گوید: سلیمان بن عبدالرحمان به من گفت: حدثنا الحجر بن ملیح الحمصی و قال حدثنا ابراهیم.

به نظر بنده: این متابع قوی برای مالک بن ابی مریم و عطیه بن قیس است؛ زیرا او از «طبقه» آن دو است، اگر خبر دهنده به او عبدالرحمان بن غنم باشد، اما اگر کسی دیگر باشد که تابعی مستور است. البته فرقی ندارد که این یا آن باشد. به هر حال این اسناد در شواهد و متابعات قوی است، همه‌ی رجالش ثقه هستند، به غیر از خبر دهنده‌ی و زندگی همه‌ی رجال آن در کتاب «التهدیب» نوشته‌ی شده، بجز همین ابراهیم که این هم بنابر روایت گروهی از راویان، ثقه است، رجوع شود به «تاریخ ابن عساکر» (۱/۴۵۴/۴۵۵) و گروهی از حافظان حدیث این که او را ثقه دانسته‌اند. ابوزرعۀ رازی می‌گوید: «ما به بأس»: (ایرادی ندارد).

طبرانی در «المعجم الصغیر می‌نویسد: «از مسلمانان و ثقه است».

ابن حبان وی را به خوبی معرفی و در «ثقات» ذکر کرده و کنیه‌اش را ابو اسحاق نوشته است. و در (۱۳/۶) می‌نویسد: قاضی حمص بوده و از ابن منکدر و حمید طویل حدیث روایت کرده است، و جراح ابن ملیح و ساکنان شهرش از او حدیث روایت کرده‌اند. در آخر عمر خود به «انطرسوس» رفت و در حال مرزبانی در گذشت.

این‌ها سخنان و نظریات پیشوایان آگاه و متخصص ماست که درباره‌ی عدالت و توثیق این ابراهیم گفته‌اند، پس موضع گیری تضعیف‌کننده، روایات صحیح را نسبت به این شخصیت بشناسید و بدانید که از همه‌ی این‌ها چشم فرو بسته و آنان را چیزی به حساب نیاورده است، روش بدعت‌گذاری وی در باره این راوی به گونه است که کسی تا به حال نگفته است و در آخر حرف‌هایش که قبلاً هم به آن اشاره کردیم می‌گوید: (این ابراهیم ایراد و ضعف دارد،<sup>۱</sup> زندگی‌اش را بخاری، این ابی حاتم و ابن حبان نوشته‌اند).

اینک خود خوانندگان موضع گیری این فرد را در برابر پیشوایان و متخصصان این فن بررسی کنند و ببینند که چگونه نظریه‌ی خود را با نادانی و هواپرستی ترجیح می‌دهد؟! از خداوند بزرگ آرزوی سلامتی داریم! بنده در تخریب این حدیث به دو نتیجه رسیدم:

اول: قول بخاری در روایتش بر حدیث ابن صالح از معاویه بن صالح که می‌گوید: «حدثنا عبدالله بن صالح» که این فرد ابوصالح است در جایی دیگر می‌گوید: چنان که گذشت «ابوصالح به من گفت: (قال لی ابوصالح) که این دلیلی است، قاطع بر این که از نظر امام بخاری «حدثنا» با «قال لی» فرقی ندارد.

و در سند این حدیث آمده که امام بخاری می‌گوید: «قال لی فلان» حدیث متصل است و آن‌طور که فرد جاهل از علم و لغت گمان کرده، منقطع نیست.

دوم: امام بخاری پس از حدیث ابراهیم - که در آن راوی درباره‌ی صحابی شک دارد که ابومالک اشعری است یا ابوعمار؟- می‌گوید: «إنما يعرف هذا عن أبي مالك»: (به طور قطع این روایت از ابومالک معروف است).

از نظر بنده این نکته‌ی ظریفی است که مالک بن ابومریم در نزد امام بخاری معروف بوده است، چون در روایت از وی با قاطعیت می‌گوید: آن صحابی در روایت استاد ایشان هشام بن عمار است که آن را در صحیح بخاری تخریب کرده است که پیش‌تر ذکر کردیم و نیز روایت ابراهیم که ذکر آن گذشت به همین صورت است لذا در هر دو حدیث شک راوی در نام صحابی بوده است. به این ترتیب شک بر طرف می‌شود.

اگر امام بخاری بر ثقه بودن مالک بن ابومریم اطمینان نداشت هرگز روایت او را بر دو روایت هشام و ابراهیم مقدم نمی‌کرد. احتمال می‌رود ابن قیم همین را دیده باشد که درباره‌ی این حدیث مالک می‌گوید: «إسناد آن صحیح است» والله اعلم!

نتیجه‌ی سخن این که: اولین حدیث موضوع و محور بحث، حدیث عبدالرحمان بن غنم است، عبدالرحمان بن غنم به اتفاق همه آگاهان «ثقه» است و قیسه بن عطیه که ثقه است این حدیث را از او ذکر کرده است. و سند این حدیث تا راوی او صحیح است، چنان که گذشت یکی دیگر از شخصیت‌های این سند مالک بن ابی مریم و ابراهیم بن عبدالحمید است که «ثقه» هستند. این سه نفر لفظ «المعازف» یعنی: آلات لهو را با حرام‌هایی که حرمت‌شان قطعی است، ذکر کرده‌اند، هرکس پس از این باز هم بر ضعیف بودن این حدیث پا فشاری کند، مغرور و سرکشی است، که

<sup>۱</sup>. در تعلیقی که اندکی پیش به آن اشاره کردم همین را می‌گوید! خداوند هدایتش کند!

درست به مصداق حدیث پیامبر که می‌فرماید: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ كِبَرٍ»<sup>۱</sup> (هر کس ذره‌ای از غرور و تکبر در دل داشته باشد وارد بهشت نمی‌شود).

آری، درباره‌ی اوست که می‌فرماید: «الْكِبْرُ بَطْرُ الْحَقِّ وَغَمَطُ النَّاسِ» (تکبر انکار حق و تحقیر مردم است). این حدیث را مسلم روایت کرده و در غایه المرام (۱۱۴/۹۸) تخریج شده است.

## حدیث دوم:

پیامبر ﷺ می‌فرماید: «صَوْتَانِ مَلْعُونَانِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ: مِزْمَارٌ عِنْدَ نِعْمَةٍ، وَرَنَّةٌ عِنْدَ مُصِيبَةٍ» (دو آواز در دنیا و آخرت ملعون هستند؛ آواز خواندن هنگام شادی و گریه‌ی در هنگام مصیبت).

این روایت را بزّار در مسند خود (۷۵۹/۳۷۷/۱- کشف الأستار) روایت کرده است. و در کشف الاستار با این سند آمده: حدثنا ابو عاصم، ثنا شبيب بن بشير البجلي قال: سمعت أنس بن مالك يقول: فذكره من طريق أبي عاصم و إسمه ضحاک بن مخلد اخرجه ابوبکر الشافعی در «الرباعیات» ۱/۲۲/۲ - مخطوط الظاهریه) و ضیاء المقدسی در (الاحادیث المختاره ۶/۱۸۸/۲۲۰۰/۱/۲۲۰۱)

بزار می‌گوید: این حدیث را انس فقط از همین اسناد می‌شناسیم.

آلبانی می‌گوید: رجال این حدیث، همان‌طور که منذری (۱۷۷/۴) می‌گوید «ثقه» هستند. و هیثمی (۱۳/۳) از او پیروی کرده است. لیکن در مورد شیب بن بشر اختلاف است، به همین دلیل حافظ درباره‌اش در «مختصر زوائد البزار» (۳۴۹/۱) می‌گوید: شیب را «ثقه» قرار داده‌اند.

در «التقریب» می‌نویسد: «صدوق یخطی»: (راست گو است، گاهی دوچاره اشتباه می‌شود).

آلبانی می‌گوید: اسناد آن حسن و حتی با توابع زیر صحیح است.

عیسی بن طهمان برای آن از انس متابعی ذکر کرده است، ابن سماک قسمت اول حدیث را تخریج کرده است (ق ۲/۸۷ نسخه خطی)

ذهبی در «مغنی» می‌نویسد: عیسی «ثقه» و از رجال بخاری است.

عسقلانی می‌گوید: «صدوق افراط فیه ابن حبان و الذنب فیما استنکره من غیره»: (او راستگو است ولی ابن حبان درباره‌اش افراط کرده، ایراد در روایات‌اش منکری است که از دیگران روایت کرده است).

به این ترتیب خدا را سپاس که این حدیث صحیح است.

این حدیث شاهی دارد که تقویتی بر صحت آن است: جابر بن عبدالله از عبدالرحمان بن عوف است که: قال رسول الله «إِنِّي لَمْ أَتَهُ عَنِ الْبُكَاءِ، وَلَكِنِّي نَهَيْتُ عَنْ صَوْتَيْنِ أَحْمَقَيْنِ: صَوْتٍ عِنْدَ نِعْمَةٍ لَهُ، وَكَيْبٍ، وَمِزْمَارِ شَيْطَانٍ، وَصَوْتٍ عِنْدَ مُصِيبَةٍ، لَطْمِ وَجُوهِ، وَشَقِّ جُيُوبٍ، وَرَنَّةِ شَيْطَانٍ»: (من از گریه کردن منع نمی‌کنم ولی از دو آواز فرد احمق گناه کار نهی می‌کنم آواز بیهوده‌ای که هنگام شادی برای سرگرمی بیهوده‌ی با ساز (و آلات موسیقی) شیطانی خوانده می‌شود و

<sup>۱</sup> صحیح مسلم ش/ ۱۳۱

آواز شیون و گریه در وقت مصیبت که همراه زدن به صورت و گریبان دریدن، و صدای شیون-اندوه-شیطانی است). این حدیث در کتاب‌های زیر تخریج شده است:

حاکم (۴۰/۴)، بیهقی در سنن (۴/۶۹) و در شعب الایمان (۱۰۶۴/۷ و ۱۰۶۳/۲۴۱/۷)، ابن ابی الدنیا در «ذم الملاحی» (ق ۱/۱۵۹-ظاهریه)، آجری در «تحريم النرد...» (۶۳/۲۰۱)، بغوی در شرح السنه (۵-۴۳۰-۴۳۱)، طیالسی در «مسند» (۱۶۸۳)، ابن سعد در «الطبقات» (۱۳۸/۱)، ابن ابی شیبه در «المنصف» (۳۹۳/۳)، عبد ابن حمید در «المنتخب من المسند» (۱۰۴۴/۸/۳) از طرق مختلف از محمد بن عبد الرحمن ابی لیلی، از عطاء از جابر و از آن‌ها کسانی هستند که (عبدالرحمن بن ابی لیلی) را ذکر نکرده‌اند. در این باره داستانی است.

و ترمذی شماره (۱۰۰۵) به صورت مختصر از جابر روایت کرده و می‌گوید: «حدیث حسن است» که به خاطر وجود ابن ابی لیلی در سند، منظور «حسن لغیره است» و زیلعی آن را در نصب الرایه (۴/۸۴)، ابن قیم در اغاثه اللهفان (۲۵۴/۱) و حافظ در الفتح (۱۷۴/۳ و ۱۷۴) طبق عادت با اشاره به قوی بودن این حدیث، سکوت کرده است. هیشمی در «المجمع» (۱۷/۳) می‌نویسد: این حدیث را ابویعلی و بزار روایت کرده‌اند و در سند آن عبدالرحمن بن ابی لیلی است که: «فیه کلام»: (ایراد دارد).

حافظ در «الدرايه» (۱۷۲/۲) پس از نسبت دادن این حدیث به جمعی از محدثینی که ذکر کردیم، می‌نویسد: (این را بزار و ابویعلی از طریق جابر بن عبدالرحمن بن عوف روایت کرده‌اند و حاکم از طریق دیگر از عبدالرحمن بن عوف روایت کرده است).

چنان به نظر می‌رسد که از این دو بزرگوار، دو سند غیر از طریق ابن ابی لیلی است، اما چنین نیست، تمام آنچه در این مسئله وجود دارد این است که برخی آن را در مسند جابر از پیامبر قرار داده‌اند و عبدالرحمن در قصه ذکر شده و کسانی هستند، که آن را به خود عبدالرحمن نسبت داده‌اند که قبلاً نیز ذکر شد. <sup>۱</sup> والله اعلم!

تذکر: مخاطب محترم! بسیار کسانی را دیده‌ام که در منابع متعددی این حدیث را از دو صحابه‌ی جلیل قدر، انس و عبدالرحمن تخریج کرده‌اند، در این موضوع صحابه‌ی سومی نیز هست که همانند این دو از او روایت کرده ولی به دلیل افزوده که در متن آن بود از آوردن آن منصرف شدم و از طرفی در سند آن ضعف شدید وجود داشت، لذا آن را در «الضعیفه» (۴۰۹۵) تخریج کرده‌ام.

علی رغم همه این‌ها باز هم ابن حزم در (رساله‌اش ص ۹۷) می‌گوید: «لایدری من رواه؟» یعنی: (مشخص نشد که چه کسی این را روایت کرده است؟!).

و در «المحلی» بر همین تاکید کرده (۵۷/۹-۵۸) و می‌نویسد: برای آن طریقی نمی‌شناسیم! این روایت را همین گونه مطلق ذکر کرده‌اند که اعتباری ندارد!

<sup>۱</sup> ابن قیم در (مسأله سماع) ص ۱۱۵ دچار توهم شده و آن را به بخاری نسبت داده است که در (صحیح‌اش به روایت عبدالرحمن بن عوف آورده است!) محقق هم متوجه نشده، این در حالی است که بخاری آن را فقط از انس بن مالک در داستان وفات ابراهیم آورده که شاهد این حدیث نیست.



این‌ها ادله‌ی فراوانی هستند که بیانگر صحت نظریه‌ی حافظ بن عبد‌الهادی درباره‌ی ابن‌حزم است که می‌گوید: (وی در تصحیح، تضعیف و احوال راویان حدیث، به توهم زیاد مبتلا است).

من این جمله را در «الصحيحه» در بحث حدیث بخاری-قبلاً ذکر شد- که ابن حزم ضعیف قرار داده بود، آورده‌ام. برای هر مخاطب خردمند، جهل و بی‌خبری غزالی از مراتب علما از همین روشن می‌شود و می‌داند که وی از تفاوت‌ها و ویژگی‌های‌شان در این علم بی‌خبر است و متوجه می‌شوند که او پیرو هواهای نفسانی است، که در ضعیف قرار دادن تمام روایات تحریم آلات موسیقی به ابن حزم تکیه می‌کند.

آری، وضعیت او در این علم، این‌گونه است!

غزالی بر این تکیه‌گاهش اکتفا نکرده است. بلکه با نادانی بی‌حد و مرز و با تأکید بر هواپرستی، قول ابن‌حزم را تغییر داده و بجای لفظ: «و هذا لا شیء» لفظ: «و سنده لا شیء» را بکار برده است.

بنده قبلاً در مقدمه‌ی کتاب فوق این دو جمله را توضیح داده‌ام لذا در این جا نیاز به تکرار نیست.

ابن تیمیه در کتاب ارزشمند «الإستقامه» در (۱/۲۹۲-۲۹۳) می‌نویسد: این حدیث از بهترین ادله‌ی تحریم موسیقی است. و مشهور است که جابر بن عبدالله می‌گوید: (آواز در هنگام شادی؛ بیهوده، سرگرمی و ساز شیطان است).

این منع از آواز خوانی در هنگام شادی است همان‌گونه که از آواز گریه و نوحه در هنگام مصیبت نیز نهی شده است و آواز در مراسم شادی همان آواز موسیقی است.

### حدیث سوم:

عن عبدالله بن عباس قال: قال رسول الله: «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَيَّ - أَوْ حَرَّمَ - الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْكَؤِبَةَ وَكُلَّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ»<sup>۱</sup> (خداوند شراب، غمار و نواختن بر طبل را بر من حرام کرده (و یا حرام شده) و هر نشئه‌آوری حرام است، این حدیث را از قیس بن حنبله نهشلی روایت کرده و دو سند دارد:

اول: از علی بن بذیمه: حدیثی قیس بن حنبله نهشلی عن ابن عباس... تخریج حدیث:

ابو داود (۳۶۹۶)، بیهقی (۱۰/۲۲۱) احمد در مسند (۱/۲۷۴) و در الأشربه ش/ ۱۹۳) ابویعلی در مسند ش/ ۲۷۲۹) و از ابو ابن حبان در صحیح خود ش/ ۵۳۴۱ روایت کرده است، ابوالحسن طوسی در اربعین ق ۱/۱۳-ظاهریه)، طبرانی در المعجم الکبیر (۱۲/۱۰۱-۲) ش/ ۱۲۵۹۹-۱۲۵۹۸) از طریق سفیان از علی بن بذیمه روایت کرده است که سفیان گوید: به علی بن بذیمه گفتم: منظور از «الکوبه» چیست؟ گفت: طبل.

دوم: از عبدالکریم جزری از قیس بن حنبله نهشلی با لفظ «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَيْهِمُ الْخَمْرَ وَالْمَيْسِرَ وَالْكَؤِبَةَ - هُوَ الطَّبَلُ - وَقَالَ: «كُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ» این حدیث را احمد در مسند ۱/۲۸۹ و در الأشربه ش/ ۱۴ و طبرانی ش/ ۱۲۶۰۱ و بیهقی (۲۱۳-۱۰/۲۲۱). روایت کرده‌اند.

این اسناد از هر دو طریق از همین قیس صحیح است، ابوزرعه، یعقوب فسوی در (المعرفه ۳/۱۹۴)، ابن حبان (۵/۳۰۸)، نسائی و حافظ در «التقریب» او را «ثقه» دانسته‌اند.

۱. سنن ابوداود ش/ ۳۲۱۰

امام ذهبی در «الکاشف» بر ذکر «ثقه» قرار دادن نسائی اکتفا کرده و توثیق او را ثابت دانسته است، به همین دلیل شیخ احمد شاکر در تعلیقی که بر «مسند» نوشته در دو جا (۱۵۸/۴ و ۲۱۸) این حدیث را صحیح دانسته است. اما ابن حزم تکروی کرده و در «المحلی ۴۸۵/۷» می‌گوید: این حدیث «مجهول» است، حال آن که این روایت را گروهی از «ثقات» روایت کرده‌اند، و از احادیثی است، که از دستش در رفته و با احادیثی که آورده و تضعیف کرده ذکر نکرده است و همانند این حدیثی دیگر نیز وجود دارد که متعاقباً ذکر می‌شود.

### حدیث چهارم:

عن عبدالله بن عمرو بن العاص أن رسول الله قال: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ حَرَّمَ الْخَمْرَ وَالْمَيْسِرَ وَالْكَؤُوبَةَ وَالْغُبَيْرَاءَ وَكُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ»<sup>۱</sup> (الله تعالی شراب، غمار، طبل و شرابی که از ذرت و سنجد درست می‌شود، حرام قرار داده و هر نشئه‌آوری حرام است).

این حدیث از سه طریق روایت شده است:

اول از الولید بن عبده و گفته شده از عمرو بن ولید بن عبده و حدیث را روایت کرده است. أبوداود (۳۶۸۵) تخریج کرده است و طحاوی در «شرح معانی» (۳۲۵/۲) و بیهقی (۲۲۱/۱۰-۲۲۲) و احمد در مسند (۱۵۸/۲ و ۱۷۰) و «الاشربه» (۱۶۷/۵) و مزّی در «التهذیب» (۴۵/۳۱-۴۶) از طریق محمد بن اسحاق و ابن لهیعه و عبدالرحمن بن جعفر که هر سه تا از یزید بن ابی حیب از عبدالله بن عمرو بن العاص و او از پیامبر روایت کرده‌اند.

نفر اول از این‌ها مس‌گوید: ولید بن عبده اما دو تای دیگر گفته‌اند: «عمر بن ولید بن عبده» و طبق تحقیق شیخ احمد شاکر و قول راجح «عمر بن ولید بن عبده» است. وی در تعلیقی که بر «مسند» (۲۴۱/۹) نوشته می‌گوید: (چنان‌که به نظر می‌رسد که هر دو نفر درست حفظ کرده و یک نفر باشند). به تحقیق احمد شاکر رجوع شود.

در صورتی که محمد بن اسحاق در نقل حدیثی تصریح نماید با وجود مخالفت، روایت‌اش حجت نیست. حال وقتی در این جا با عنعنہ (عن فلان عن فلان) روایت کرده چگونه از او پذیرفته می‌شود؟! وقتی وضعیت چنین است، پس حال این عمرو بن ولید چه می‌شود؟ که ذهبی در «المیزان» می‌گوید: (آنچه غیر از یزید بن ابی حیب از او روایت شده مجهول است، لیکن یعقوب ابن سفیان او را در المعرفه (۲/۵۱۹) در میان «ثقات المصری» ذکر کرده است و نیز ابن حبان او را در بین «ثقات تابعین» (۱۸۴/۵) ذکر کرده است. به همین دلیل حافظ در «التقریب» می‌نویسد: «صدوق»: (راستگویی‌اش مورد تایید است).

به این ترتیب این حدیث حسن لذاته یا حداقل حسن لغیره و حتی بنابر آنچه گذشت و ذیلاً خواهد آمد، صحیح است! دوّم: از ابن وهب روایت است که گفت: ابن لهیمه به من از عبدالله بن هییره از ابو هریره یا هییره عجلانی از مولای عبدالله بن عمرو بن عاص از پیامبر روایت کرده است که روزی در حالی به مسجد آمد که ما در مسجد بودیم و گفت:

<sup>۱</sup>. مسند احمد ش/ ۶۳۰۳

«إِنَّ رَبِّي حَرَّمَ عَلَيَّ الْخَمْرَ وَالْمَيْسِرَ وَالْكَوْبَةَ وَالْقَيْنِينَ»<sup>۱</sup> (خداوند نوشیدن شراب، قمار بازی و زدن طبل و بر بط را بر من حرام کرده است).

این حدیث را بیهقی در سنن (۲۲۲/۱۰) و أحمد (۱۷۲/۲): با این سند تخریج کرده‌اند: حدثنا يحيى ثنا ابن لهيعة، همین حدیث را روایت کرده‌اند جز این که آورده: «عن أبي هبيرة كراعى عن عبدالله بن عمرو» بدون وجود شك و با ذکر مولی آورده است.

به نظر بنده: همه رجال بیهقی بجز مولای عبدالله بن عمرو که من او را نمی‌شناسم «ثقه» هستند. احتمال می‌رود وی همان (ابوهبیره) باشد. اما در کتاب «تعجيل المنفعة» می‌گوید: مجهول است.

طریق سوم: از فرج بن فضاله، از ابراهیم بن عبدالرحمن بن رافع، از پدرش از عبدالله بن عمرو بصورت مرفوع با این لفظ آورده قال: «إن الله حرم على أمتي الخمر والميسر، والمرز، والكوبه والقنين وزادني صلاة الوتر» قال: يزيد بن هارون (القنين): (البرابط): (خداوند بر من شراب، قمار بازی، آبجو[شراب جو یا گندم] و طبل زدن و نی زدن را حرام کرده و نماز وتر را بر عبادات من افزوده است).

تخریج: احمد در «مسند» (۱۶۷ و ۱۶۵/۲) و «الأشربة» (۲۱۲ و ۲۱۴) و طبرانی در «معجم الكبير» (۵۱/۱۳-۱۲۷/۵۲) گوید: از نظر بنده اسناد این حدیث بدلیل ضعف عبدالرحمن بن رافع - که همان تنوخی قاضی است - ضعیف است و فرج بن فضاله و استادش ابراهیم بن عبدالرحمن این را بین روایانی که از پدرش روایت کرده، ذکر کرده‌اند. اما بنده برایش زندگی نامه‌ای نیافتم البته در طرق و شواهدی که گذشت به اندازه‌ی کافی خیر و برکت است. (یعنی: حدیث به درجه‌ی اعتبار می‌رسد).

### حدیث پنجم:

قیس ابن سعد رضی الله عنه - که صاحب رایت بود - روایت می‌کند که: «رسول الله قال ذلك یعنی: حدیث مولی بن عمرو المتقدم قال: «وَالْعُبَيْرَاءُ وَكُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ» (قیس بن سعد که صاحب پرچم پیامبر بود، روایت می‌کند که پیامبر فرمود: - حدیث گذشته را - و گفت: غبیراء (نوعی شراب است) و هر نشئه آور حرام است.

این را بیهقی در سنن (۲۲۲/۱۰) از طریق محمد بن عبدالله بن عبدالحکم دو پسر ابن وهب به این صورت آورده: أخبرني الليث بن سعد و ابن لهيعة عن يزيد بن أبي حبيب عن عبدالله بن عمرو بن وليد بن عبده، عن قيس بن سعدية، عمرو ابن وليد می‌گوید: از عبدالله بن عمرو بن عاص به من رسیده و مثل آن را ذکر کرده است اما لیث لفظ: (القنين) را نیاورده و به همین صورت طبرانی در «الكبير» (۲۰/۱۵/۱۳) از طریق دیگر از یزید روایت کرده است.

به نظر بنده: این اسناد حسن است، رجال این روایت آن گونه که من از تفرد یزید بن ابی حبيب در روایت از عمرو بن وليد بدست آورده‌ام، ثقه هستند. اما به نظر می‌رسد که در این اسناد بین او و بین راوی آن که پیش‌تر از عبدالله بن عمرو در طریق اول از حدیث چهارم از او ذکر شد، انقطاع وجود دارد. ولی من دیدم که این حدیث قیس را عبدالرحمن بن عبدالحکم در «الفتوح مصر» (ص ۲۷۳) از ابن لهيعة از یزید بن ابی حبيب از عمرو بن وليد بن عبده از قیس بن سعد

<sup>۱</sup> احمد ش ۶۳۱۹ و بیهقی در المعرفة الآثار و السنن ش ۶۱۶۴ ...

روایت کرده که رسول خدا بیرون آمد... تا آخر حدیث و گاهی اوقات چنان است که بین قیس و عمرو بن ولید لفظ «أنه بلغه»: (به او چنان رسیده که فلانی گفت). وجود دارد.

به نظر بنده (آلبانی): محمد بن عبدالله بن حکم با عبدالرحمن بن عبدالله بن عبدالحکم فرق دارد، هر دو برادر و «صدوق» هستند، لیکن محمد بن عبدالله مشهورتر است، و انقطاع بین عمرو بن ولید و عبدالله بن عمرو قرار داده و دیگر انقطاع را بین عمرو بن ولید و قیس بن عباد قرار داده است. شاید قول اول صحیح تر باشد، زیرا ابن لهیعه با لیث بن سعد قرین است. اما این «ثقه» و حافظ حدیث است، و برادرش را بجز ابن لهیعه کسی ذکر نکرده و در وی ضعفی معروف وجود دارد. والله أعلم!

همین حدیث طریق دیگری نیز دارد که آن را عبیدالله بن زحر از بکر بن سواده از قیس بن سعد به صورت مرفوع با این لفظ روایت می کند: قال: «أن ربي تبارك و تعالی حرم علی الخمر، والكوبه، والقنين وإياك و الغبيراء فانها ثلث خمر العالم»: (همانا پروردگارم که نامش با برکت و متعال است بر من شراب، طبل و نی را حرام کرده و از نوشابه‌ای که «آبجو، سنجد و ذرت درست می شود، بشدت دوری کنید که یک سوم شراب دنیاست).

این حدیث را ابن ابی شیبیه در «المنصف» (۴۱۳۲/۱۷۹/۸)، بیهقی و أحمد (۴۲۲/۳) و «الأشربه» (۲۷) و ابن عبدالحکم در «فتوح مصر» (۲۷۳) و طبرانی در «المعجم الکبیر» (۸۹۷/۳۲۵/۱۸) تخریج کرده اند.

آلبانی می گوید: این اسناد به دلیل ضعف عبیدالله بن زحر ضعیف است. و به همین دلیل حافظ عراقی در «تخریج الأحياء» (۲۷۲/۲) آن را ضعیف قرار داده و تنها به احمد نسبت داده است. ولی سند اول از دست او رفته است همان طور که احادیث دوم و سوم و چهارم با طرق متعدد به او نرسیده و یا از او فوت شده است.

آری، ایراد بزرگی برای چنین حافظی بحساب می آید، بویژه که او در پی تخریج قول غزالی بوده، لذا پس از آن می گوید: در شنیدن صدای بلبل و دیگر پرندگان هیچ اختلافی نیست، سپس نی زدن، طبل زدن، دف زدن، و... را به آواز پرندگان قیاس کرده، این در حالی است که این قیاس با احادیثی که ذکر کردیم، مخالف است، و با قاعده‌ی اصولی که می گوید: با وجود نص اجتهادی نیست، باز هم کار خوبی کرده است و به راه صحیح برگشته، آن جا که پس از این می گوید: از این آلات موسیقی، تار و سازها که در شریعت بر منع آنها نص آمده چیزی قابل استثنا نیست.

آلبانی گوید: از این استثنا چنان به نظر می رسد که غزالی از نهی شارع بطور مثال از طبل زدن بی خبر بوده، به همین دلیل من می گویم بر حافظ عراقی لازم بود که در تخریج خود بر همه‌ی استثنای (غزالی) بعضی از این روایات صحیح را که به صراحت حرمت طبل را ثابت می کند و ما ذکر کردیم؛ ذکر می کرد و بر تخریج بعضی از روایات ضعیف اکتفا نمی کرد، مانند این حدیث عبیدالله بن زحر و امثال این که پس آن مجبور شود بنویسد همه‌ی اینها ضعیف هستند، چون پیش از آن حدیث بخاری را بر ردّ ابن حزم که آلات لهو را حلال دانسته تخریج کرده، و ابن حزم را ردّ نموده است که چرا این حدیث را ضعیف دانسته در حالی که از وصل ابوداود و اسماعیلی آگاه بوده است؛ چون تخریجی که به آن اشاره کردیم بیانگر تقویتی است برای تحریم -آلات موسیقی- بویژه که ابن حزم و مقلدانش این حدیث را بگونه‌ای تأویل کرده اند که حکم تحریم مورد نظر را باطل می کند، اما این حدیث مانع ابطال تأویل شان می شود. بزودی

بحث آن خواهد آمد زیرا همان گونه که مشخص است روایات یک دیگر را تفسیر و تأیید می کند. به هر حال تخریح حافظ به مراتب از کاری که شیخ عبدالوهاب سبکی در زندگی نامه شیخ غزالی، در کتاب «طبقات الشافعیه» (۱۴۵/۴-۱۸۲) در آن یک بخش احادیثی را که در کتاب الاحیاء بوده و برای آن ها سندی پیدا نکرده جمع آوری کرده، بهتر است. در همین بخش (ص ۱۵۸) این استثنا را با این لفظ: «حدیث المنع من المراهی والأوتار والمزامیر»: (حدیث منع از آلات لهو، موسیقی و ساز) را ذکر کرده است. [یعنی: برای حدیث منع از موسیقی هم سند پیدا نکرده است!؟] جای بسی شگفتی است که حدیث بخاری هم از او در پرده ای اخفاء مانده است! و احادیث دیگری مانند این نیز وجود دارد که آن ها را از اصل نفی کرده است. مانند: حدیث: «مَا رَفَعَ أَحَدٌ صَوْتَهُ بِغِنَاءٍ إِلَّا بَعَثَ اللَّهُ لَهُ شَيْطَانَيْنِ عَلَيَّ مِنْكِبَيْهِ»: (هیچ کس نیست که صدایش را با موسیقی بلند کند مگر این که خداوند دو شیطان بر شانهِ خواننده می گمارد...).

این حدیث را طبرانی و دیگران روایت کرده اند و در «الضعیفه» ش ۹۳۱ تخریح کرده ام. در صفحات آینده هم ذکر خواهیم نمود.

حدیث دیگری نیز وجود دارد که پیامبر به عایشه گفت: «أَتُحِبُّنَ أَنْ تَنْظُرِي إِلَيَّ زُفْنِ الْحَبَشَةِ؟»: (آیا دوست داری بازی حبشی ها را تماشا کنی؟). این روایت صحیح است، نسائی و دیگران روایت کرده اند، در آداب الزفاف (۲۷۲-۲۷۵) تخریح شده است. این حدیث عایشه در بخاری و مسلم روایت کرده اند و بنده در آن جا بسیاری از افزوده های ثابتی را که در کتاب های دیگر آورده اند، ذکر کردم و سپس مناسب دیدم که آن را در «الصحيحه» ش ۳۲۷۷ به خاطر انکار سبکی آورده ام. شایسته است در آخر تخریح این احادیثی که بیانگر تحریم طبل است و امام احمد به صحت آن ها اشاره کرده است و خلال در الامر بالمعروف ص ۲۶ به نقل از امام احمد می گوید: «وأكره الطبل، وهي الكوبه، ونهى عنه رسول الله صلى الله عليه وسلم»: (من طبل را که به آن «الكوبه» می گویند، مکروه می دانم چون پیامبر از آن منع کرده است). و حافظ ابن حجر در تلخیص (۴ / ۲۰۲) با اشاره به صحت آن، این حدیث را از صحابه ای مانند: ابن عباس، ابن عمر، و قیس بن سعد بن عباده تخریح کرده است.

### حدیث ششم:

عمران بن حصین روایت می کند که رسول الله فرمود: «يَكُونُ فِي أُمَّتِي قَذْفٌ وَمَسْخٌ وَخَسْفٌ قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَتَى ذَاكَ؟ قَالَ: إِذَا ظَهَرَتِ الْمَعَاذِفُ، وَكَثُرَتِ الْقِيَانُ، وَشُرِبَتِ الْخُمُورُ»: (در امت من سنگ باران و دگرگونی چهره و فرو رفتن در زمین بوجود خواهد آمد. پرسیدند: ای رسول خدا این چه زمانی خواهد شد؟ فرمود: (وقتی آشکارا بر آلات موسیقی نواخته شود و زنان رقاصه زیاد شوند و مردم زیاد شراب بنوشند).

این حدیث را ترمذی در «کتاب الفتن شماره ۲۲۱۳» روایت کرده و ابو عمرودانی در «السنن الوارده فی الفتن» ق ۳۹/۱ و ۴۰/۲ و ابن نجار در «ذیل تاریخ بغداد» ۱۸/۲۵۲ از طرق مختلف از عبدالله بن عبدالقدوس به این صورت روایت کرده: حدیثی الاعمش عن هلال بن يساف و روایت را آورده است.

ترمذی می گوید: این حدیث از اعمش از عبدالرحمان بن سابط از پیامبر به صورت مرسل روایت شده و غریب است. آلبانی می گوید: رجال آن بجز عبدالله بن عبدالقدوس ثقه هستند.

حافظ می گوید: «صدوق رمی بالفرض و كان ايضا يخطي»: (راستگویی اش مورد تایید و متهم به رفض (رافضی) است و نیز دچار اشتباه می شده است). اما اشتباه اش با متابعات و شواهدی که حفظ اش را تایید می کند برطرف می گردد. به زودی این مطلب را بیشتر توضیح خواهم داد.

حدیث مرسل اعمش را که ترمذی به صورت معلق ذکر کرده ابو عمرو دانی (ق/۲/۴۰) از طریق حماد بن عمرو از اعمش با سند متصل روایت کرده است. اما این حماد متروک است لذا بر عبدالله بن عبدالقدوس ترجیح ندارد. لیکن اعمش از طرف لیث بن ابی سلیم در کتاب ابو عمرو دانی (ق/۲/۳۷ و ۳۹/۱) متابعت شده است و لیث گرچه ضعف اش معروف است اما متابعت شده ابن ابی الدنیا (ق/۲/۲) می گوید: حدثنا اسحاق بن اسماعیل قال: حدثنا جریر عن ابان بن تغلب عن عمرو بن مره عن عبدالرحمان سابط قال: قال: رسول الله. و حدیث را ذکر نموده است.

این اسناد مرسل و صحیح است. که همه رجال آن ثقة و رجال مسلم هستند، بجز اسحاق بن اسماعیل که طالقانی و از استادان ابوداود است که می گوید: ثقة است و دارقطنی نیز همین را می گوید. و عثمان بن خرزاد با تأکید می گوید: «ثقه، ثقة». سپس متابعت دیگری یافتیم که ابن ابی شیبه (۱۵/۱۶۴/۱۹۳۹۱) می گوید: این را و کعب از عبدالله بن عمرو بن مره از پدرش روایت کرده است. گوید: این اسناد جید است و عبدالله بن عمرو بن مره «صدوق یخطی»: (راستگویی اش مورد تأیید است اما [در نقل روایت] دچار اشتباه می شود).

و از طریق دیگری به صورت مرسل و نیز متصل روایت کرده اند اما روایت متصل صحیح تر است. ابوالعباس همدانی از عماره بن راشد از غازی ابن ربیع این حدیث را به صورت مرفوع روایت می کند که رسول الله فرمود: «لِيُمْسَخَنَّ قَوْمٌ وَهُمْ عَلَى أَرِيكَتِهِمْ قِرْدَةً وَخَنَازِيرَ لَشُرْبِهِمُ الْخَمْرَ وَضَرْبِهِمُ بِالْبِرَابِطِ وَالْقِيَانِ»: (قطعا خداوند چهره گروهی را تغییر خواهد داد در حالی که آنان بر مبل های خود کم داده اند، به شکل میمون و خوک در می آیند! چرا که شراب می نوشند و در برابرشان بر آلات موسیقی نواخته می شود و زنان رقاصه می رقصند).

این حدیث را ابن ابی الدنیا در (ق/۲/۲) تخریج کرده و از همان طریق ابن عساکر در (تاریخ دمشق ۲/۵۸۲) آورده و می گوید: ابوالعباس همان عتبه بن اب و حکیم است.

حافظ می گوید: «صدوق یخطی کثیرا»: (صداقت اش مورد تأیید است اما [در نقل روایت] بسیار دچار اشتباه می شود). هشام بن غاز با او مخالفت کرده و از پدر و جدش ربیع روایت کرده که می گوید: شنیدم پیامبر می فرماید: «يَكُونُ فِي آخِرِ أُمَّتِي الْخَسْفُ وَالْمَسْحُ وَالْقَذْفُ، قُلْنَا: بِمَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: بِاتِّخَاذِهِمُ الْقَيْنَاتِ، وَشُرْبِهِمُ»: (در امت من فرو رفتگی در زمین و سنگ باران از آسمان و مسخ چهره های بوجود خواهد آمد. پرسیدند: ای رسول خدا به چه علت چنین می شود؟ فرمود: (بدلیل گرفتن زنان رقاصه برای رقصیدن و نوشیدن شراب).

دولابی این حدیث را در (الکنی) ۱/۵۲ تخریج کرده است. و ابن عساکر در (التاریخ/۱۲۴-۱۲۵) از طریق احمد بن زهیر و کسی دیگر از علی بن بحر از قتاده بن فضیل بن عبدالله رهاوی آورده که شنیدم هشام بن غاز می گوید: و حدیث را روایت کرده است. احمد بن زهیر همان احمد بن ابی خثیمه است که هم خودش و هم پدرش حافظ حدیث هستند. حافظ بن حجر در زندگی نامه ربیع جرسی در الاصابه این حدیث را به او نسبت داده است و در الفتح (۸/۲۹۲) نیز به

همین صورت آورده است و پس از ذکر این حدیث سکوت کرده و طبق معمول با سکوتش اشاره کرده که این حدیث قوی است. در حالی که او از این اسناد آگاه بوده است؛ زیرا رجال این حدیث غیر از غاز بن ربیع (ثقه) هستند. ابن حبان (۵/۲۹۴) او را ثقه دانسته است و ابن عساکر با سه روایت از او زندگی نامه‌اش را نوشته است. چنین حدیثی به شرط نداشتن مخالف به درجه‌ی حسن می‌رسد و این روایت مخالف ندارد. به این ترتیب این حدیث صحیح می‌گردد. و با شواهد که در روایات فتنه‌ها و غیره آمده بر قوی بودن حدیث افزوده می‌شود.

یکی از این شواهد، حدیثی است که از ابوسعید خدری به صورت مرفوع-همانند: همین حدیث- طبرانی در (الاوسط ۱/۶۹۰ط) و (الصغیر ۱۰۰۴) و در الروض روایت کرده‌اند. اما در سند آن فردی به نام زیاد بن ابی زیاد جصاص است که در «التقریب» می‌نویسد: ضعیف است.

و شاهد دیگر این روایت حدیثی است که ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «إِذَا اتَّخَذَ الْفِيءُ دُولًا»: (آن نگاه که در تقسیم مال غنیمت تبعیض قایل شوند...). در ادامه‌ی همین حدیث آمده: « وَظَهَرَ الْقَيْنَاتِ وَالْمَعَازِفِ، وَشَرِبَتِ الْخُمُورُ...» (و در ملاء عام زنان رقاصه برنامه اجرا کنند، بر آلات موسیقی نواخته شود و شراب بنوشد...).

این حدیث در منابع زیر روایت شده است: ترمذی (۲۲۱۲) ابن ابی الدنيا (ق ۲/۲) از طریق دیگر تخریح کرده است. و من اسناد ترمذی را در «الروض النضیر» حدیث (۱۰۰۴) «مشکاه» (۵۴۵۰) و «الضعیفه» (۱۷۲۷). بررسی و نقد کردم. یکی دیگر از شواهد این روایت حدیث علی رضی الله عنه است با این لفظ: «إِذَا فَعَلَتْ أُمَّتِي خَمْسَ عَشْرَةَ خِصْلَةً حَلَّ بِهَا الْبَلَاءُ...»: (وقتی امت من پانزده عمل انحرافی را انجام دهند به مصیبت گرفتار خواهند شد).

و در ادامه این حدیث آمده: «و شَرِبَتِ الْخُمُورُ، وَ لَبَسَ الْحَرِيرَ، وَ اتَّخَذَتِ الْقَيْنَاتُ وَالْمَعَازِفُ»: (انواع شراب‌ها نوشیده شود و ابریشم به پوشند و زنان رقاصه برقصند و بر آلات موسیقی نواخته شود).

ترمذی (۲۲۱۱) و ابن ابی الدنيا در (ق ۱/۲) و در (مشکاه ۵۴۵۱) و «الروض النضیر» مورد بحث و بررسی قرار داده‌ام. و این حدیث را از طریق دیگری ابن ابی الدنيا از ابی امامه رضی الله عنه به صورت مرفوع روایت کرده است که اصل متن حدیث بدین صورت است: «يَبِيْتُ قَوْمٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ عَلَى طُعَامٍ وَشُرَابٍ فَيُصْبِحُونَ وَقَدْ مُسِحُوا قِرْدَةً وَخَنَازِيرًا...»: (گروهی از این امت شب تا صبح سرگرم خوردن و نوشیدن شراب هستند در حالی که صبح مسخ شده و میمون و خوک گردیده‌اند). و در این حدیث آمده: «بِشُرْبِهِمُ الْخَمْرَ، وَأَكْلِهِمُ الرَّبَّاءَ، وَاتِّخَاذِهِمُ الْقَيْنَاتِ، وَكِبْسِهِمُ الْحَرِيرَ، وَقَطْعَتِهِمُ الرَّحِمَ...»: (به این علت که چنین مجازاتی مبتلا می‌شوند که شراب می‌نوشند و ربا می‌خورند و زنان رقاصه در مجالس شان می‌رقصند و ابریشم می‌پوشند و رابطه خویشاوندی را قطع می‌کنند).

حاکم (۵۱۵/۴) و بیهقی در «شعب الایمان» (۱۶/۵) و احمد (۳۲۹/۵) و ابن ابی الدنيا (۲/۱) و اصبهانی در (الترغیب) (۴۹۸/۱ و ۴۹۹) و نیز طیالسی (۱۱۳۷/۱۵۵) از او ابو نعیم در الحلیه (۲۹۵/۶) و ابن عساکر در التاریخ (۶۵۹/۸) از طریق فرقد سبخی: حدیثی عاصم بن عمرو از او و حاکم این روایت را صحیح دانسته و ذهبی تایید کرده است اما این سند خالی از ایراد نیست لذا بنده آن را در الصحیح (۱۶۰۴) توضیح داده‌ام.

بدون شك همین قدر از این حدیث با شواهد صحیح است و این حدیث فرقد به شکل های دیگر نیز روایت شده که اینک ذکر می کنیم:

از انس بن مالک روایت است که پیامبر فرمود: «إِذَا اسْتَحَلَّتْ أُمَّتِي سَتًا فَعَلَيْهِمُ الدَّمَارُ: إِذَا ظَهَرَ فِيهِمُ التَّلَاعُنَ، وَشَرِبُوا الْخَمْرَ، وَلَبَسُوا الْحَرِيرَ، وَاتَّخَذُوا الْقِيَانَ، وَاکْتَفَى الرَّجَالَ بِالرَّجَالِ، وَالنِّسَاءَ بِالنِّسَاءِ»: (هر گاه امت من شش چیز را حلال بدانند هلاک و نابودی اینان را فرا می گیرد، زمانی که علنا یکدیگر را لعنت کنند و شراب بنوشند و ابریشم را بپوشند و زنان رفاصه در جلسات شان برقصند و مردان با مردان و زنان با زنان هم جنس بازی کنند).

تخریج: طبرانی در «المعجم الاوسط» (۱/۵۹/۱۰۶۰) با شماره گذاری بنده). بیهقی در «الشعب» (۳۷۸/۳۷۷/۵) با دو طریق روایت کرده است و بیهقی آن را با همان دو طریق قوی دانسته و در کتاب (ذم الملاهی) دو طریق دیگر همانند همین آورده (ق ۱/۳/۱/۲) که من آنها را چون که قابل استشهاد نبودند؛ ذکر نکردم.

### حدیث هفتم:

از ابو امامه روایت است که رسول الله فرمود: «لَا يَحِلُّ بَيْعُ الْمُغَنِّيَاتِ وَلَا شِرَاؤُهُنَّ، وَلَا تِجَارَةٌ فِيهِنَّ وَتَمَنُّهُنَّ حَرَامٌ وَقَالَ: إِنَّمَا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي ذَلِكَ وَمَنْ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ [قمان ۶]:» (خرید و فروش زنان خواننده و تجارت شان روا نیست و پول شان حرام است). - و فرمود: - این آیه یعنی: (و بعضی از مردمان هستند که لهو الحدیث را می خرند). خواند تا این که آیه را تمام کرد و سپس گفت: «وَأَلَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ، مَا رَفَعَ رَجُلٌ عَقِيرَتَهُ بِالْغِنَاءِ إِلَّا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عِنْدَ ذَلِكَ شَيْطَانَيْنِ يَرْتَقِيَانِ عَلَيَّ عَاتِقَيْهِ، ثُمَّ لَا يَزَالَانِ يَضْرِبَانِ بَأَرْجُلِهِمَا عَلَيَّ صَدْرَهُ، وَأَشَارَ إِلَيَّ صَدْرُ نَفْسِهِ، حَتَّى يَكُونَ هُوَ الَّذِي يَسْكُتُ»: (سوگند به پروردگاری که مرا به حق مبعوث کرده است، هیچ فردی آوازش را به موسیقی بلند نمی کند مگر این که دو شیطان بر شانه هایش بالا می روند و با پاهای شان بر سینه اش می کوبند - و پیامبر به سینه خود اشاره فرمود - تا آن که ساکت می شود).

طبرانی این حدیث را در «المعجم الكبير» (۷۷۴۹/۸ و ۷۸۰۵ و ۷۸۲۵ و ۷۸۵۵ و ۷۸۶۱ و ۷۸۶۲) از دو طریق از قاسم بن عبدالرحمن روایت کرده و من بخاطر همین دو طریق این حدیث را در «الصحيحه» (۲۹۲۲) ذکر کرده ام. سپس برای من روشن شد که در یکی از آن دو طریق ضعف شدید وجود دارد. لذا از قوی دانستن حدیث منصرف شدم به جز نزول آیه که شواهدی از تعدادی از صحابه دارد. انشاء الله! در فصل هشتم برخی از آنها را ذکر خواهیم نمود.

در پایان این بحث لازم به ذکر است که این روایات صحیح و بر دو نوع صحیح لذاته یا صحیح لغیره هستند.

در این جا ناگزیر باید مسئله ی مهمی را تذکر دهم تا بحث کامل گردد و مخاطب فایده تمام ببرد، دانشمندان و متخصصان فن حدیث - که خداوند به آنان پاداش خیر دهد! - قوانین علمی بسیار مهمی را به اجرا گذاشته اند تا میراث پیامبر این امت از دست خوش تغییر و زیاد و کم حفظ شود؛ بنابر این همان گونه که روا نیست چیزهای که پیامبر نگفته بگوئیم به همین صورت روا نیست که از آنچه پیامبر گفته است اعراض کنیم. لذا حقیقت بین این دو است. خداوند می فرماید: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا»: (این گونه شما را امتی وسط گردانیدیم).



تردیدی نیست که باید میانه رو باشیم نه افراط کنیم نه تفریط و صحیح را از غیر صحیح و ضعیف باز شناسیم اما از نادانی یا هواپرستی نیست بلکه بر پایه‌ی علم، آگاهی، شناخت و پیروی از صاحب نظران فن است که بدون فهم درست از سخنان صحیح پیامبر ممکن نیست. و این فقه بدون شناخت گفتار، کردار و تایید پیامبر بدست نمی‌آید. وقتی حقیقت این گونه است باید بگوییم عملی شدن چنین کاری بدون قیام فقهای دانشمندی که از علم حدیث و اصول حدیث آگاه باشند، ممکن نیست. یا حداقل دانشمندانی باشند که پیرو اصول و برنامه‌های علم حدیث باشند. چه به جاست! سخن شاعر که می‌گوید:

اهل حدیث خانواده‌ی پیامبراند هر چند همراه ایشان نبوده‌اند. اما بین آنان (با ذکر و نقل احادیث و سنت‌های پیامبر) پیوند روحی برقرار است که در واقع همراه و صحابه ایشان هستند. و منظور از حدیث مشهور ذیل - علی رغم وجود اختلاف در ثبوت آن<sup>۱</sup> - همان‌ها هستند:

پیامبر می‌فرماید: «بَحْمِلُ هَذَا الْعِلْمِ مِنْ كُلِّ خَلْفٍ عُدُوهُ، يَنْفُونَ عَنْهُ تَحْرِيفَ الْعَالِينَ، وَانْتِحَالَ الْمُبْطِلِينَ، وَتَأْوِيلَ الْأَجَاهِلِينَ»: (بار مسئولیت این علم [قرآن و سنت] را از هر نسلی بر گزیدگان آن بدوش می‌کشند؛ و آن را از تحریف غلوکنندگان و دست‌بُرد باطل‌گرایان و توجیه و تأویل جاهلان حفظ می‌کنند).

حدیث صحیح دیگری نیز وجود دارد. که پیامبر می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبِضُ الْعِلْمَ أَنْتِرَاعًا يَنْتَزِعُهُ مِنَ النَّاسِ وَلَكِنْ يَقْبِضُ الْعِلْمَ بِقَبْضِ الْعُلَمَاءِ حَتَّى إِذَا لَمْ يَبْقَ عَالِمًا اتَّخَذَ النَّاسُ رُءُوسًا جُهَالًا فَسُئِلُوا فَأَفْتَوْا بِغَيْرِ عِلْمٍ فَضَلُّوا»: (خداوند علم و دانش را چنان نمی‌گیرد که از قلب‌های مردم بیرون کشد بلکه علم را با گرفتن علما (با مرگ یا شهادت در راه الله) می‌گیرد تا این که کسی از علما و دانشمندان باقی نمی‌ماند. در آن وقت مردم پیشوایان نادانی انتخاب می‌کنند و از آنان سؤال می‌کنند و آنان بدون علم فتوی می‌دهند، گمراه می‌کنند و گمراه هستند). «شیخان»<sup>۲</sup>

به همین دلیل شیخ الاسلام ابن تیمیه در «مجموع الفتاوی» (۵۱/۱۸) می‌گوید: همان‌طور که هر کس ادله‌ی احکام را نمی‌داند نظریه‌اش اعتبار ندارد به همین صورت هر کس طرق صحت حدیث را نشناسد حدیث او از درجه اعتبار ساقط می‌گردد. و به کسی که عالم نیست واجب است از اجماع علما پیروی کند.

بنظر بنده بر علما پوشیده نیست که یکی از ادله‌ی این اجماع (اجماع علمای آگاه)، آیه‌ی: «فَأَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»: (آنچه را نمی‌دانید از آگاهان [علما] پرسید). است، بنابر این هر کس از علم حدیث آگاهی ندارد و نمی‌تواند حدیث صحیح را از غیر صحیح و ضعیف تشخیص دهد. بر او روا نیست که حدیث را به عنوان دلیل ذکر کند مگر پس از پرس و جوی از آگاهان این علم. در حقیقت این متن آیه است که چنین فرمان می‌دهد. به این ترتیب باید بگوییم که هرگز برای کسی همانند غزالی و دیگر فقیه نمایان عصر حاضر روا نیست که با نادانی حدیث را تصحیح یا تضعیف می‌کنند، هدف این است: که امثال این‌ها بر مردم سوار نشوند و از جانب خود حدیثی را ضعیف قرار ندهند که از نظر علما و محدثین حسن یا صحیح لغیره است. مانند: حدیث ششم و غیره در همین بحث؛ زیرا بر اساس اصول و

<sup>۱</sup>. نگا: تحقیق بنده بر مشکا؛ (۲۴۸)

<sup>۲</sup>. این حدیث را در «الروض النضر» تخریج کرده‌ام (۵۷۹)

قواعد محدثین، حدیث ضعیف با کثرت طرق تقویت می‌گردد. آنان این اصول را از امثال آیه‌ای استنباط کردند که خداوند درباره شهادت زن می‌فرماید: «أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى»: (تا اگر یکی انحرافی پیدا کرد دیگری به او یادآوری کند).

البته بجز عده‌ای اندک از کسانی که به این علم شریف مشغول هستند هر کس توان تطبیق این اصول و قواعد را ندارد چه رسد به دیگران، زیرا تطبیق چنین قواعدی نیاز به شناخت گسترده در احادیث؛ طرق و الفاظ روایات و نکته‌های مورد استشهاد از آن‌ها دارد، که بسیاری اوقات به کمک فهرست و اطراف حدیث قابل تشخیص نیست. بلکه این علمی است در قلب کسانی که زمانی طولانی تمرین کرده‌اند. بهترین کسی که این قاعده را مورد بررسی قرار داده و به مرحله پویایی آن رسانده شیخ الاسلام ابن تیمیه بوده است. وی در «مجموع الفتاوی» (۲۶/۲۵/۱۸) این‌ها را توضیح داده است و بنده در کتاب «الرد المفحم» که خداوند تکمیل و انتشار آن را برای بنده آسان نماید، ذکر کرده‌ام.

ضعیف از دیدگاه محدثین بر دو نوع است:

۱- ضعیفی که عمل به آن ممنوع نیست، این نوع در اصطلاح ترمذی شبیه حسن است.

۲- ضعیفی که ترک آن واجب است و آن روایت واهی و بی‌اساس است.

گاهی اوقات یک راوی در نظرشان بدلیل کثرت غلط در حدیثش، ضعیف به شمار می‌رود؛ که غالباً صحت حدیث وی مورد تایید قرار می‌گیرد لذا حدیثش را روایت می‌کنند آن‌هم به خاطر اعتبار و تقویت حدیث ضعیف دیگر؛ زیرا تعدد و کثرت طرق یکدیگر را تقویت می‌کنند تا جایی که به یقین ثابت می‌گردد. حتی اگر راویان گناه کار و فاسق باشند، اما وقتی از علمای عادل باشند، که در روایت‌شان به کثرت دچار اشتباه شوند، چگونه می‌توانیم روایت‌شان را رد کنیم؟! افرادی مانند: عبدالله بن لهیعه که از علمای بزرگ مسلمان است، در مصر قاضی بوده به کثرت حدیث روایت کرده است، اما از وقتی کتاب‌هایش سوخت، از حفظ حدیث روایت می‌کرد، لذا در روایت‌هایش غلط زیادی وجود دارد؛ اما غالب روایت‌هایش صحیح است.

احمد می‌گوید: حدیث برخی از افراد مانند: ابن لهیعه را بخاطر اعتبار می‌نویسم.

ابن تیمیه در بحثی دیگر تقویت حدیث ضعیف را با طرق متعدد توضیح داده و شرایط آن را ذکر کرده و می‌نویسد: واجب است به این قاعده عمل شود.

در «الفتاوی» (۳۴۷/۱۳) می‌گوید: وقتی حدیث مرسل با طرق متعدد روایت شود و از موافقت عمدی خالی باشد یا توافق بدون قصد باشد، بطور قطع صحیح می‌گردد، زیرا نقل قول یا راست و مطابق خبر و یا دروغ است که به قصد دروغ گفته یا دچار اشتباه شده باشد لذا هر گاه فردی از دروغ گویی عمدی و اشتباه سالم باشد. بدون شک حرف‌هایش راست است. وقتی حدیث از دو جهت یا از جهات مختلف (مانند: این حدیث ما) روایت شود مشخص است که راویان عمداً برای ساختن دروغی توافق نکرده‌اند و در صورتی که یقین داشته باشیم برای نقل چنین روایتی توافق قصدی صورت نگرفته، مشخص می‌شود که آن حدیث صحیح است. بطور مثال فردی از یک حادثه حرف می‌زند و تمام حرف‌ها و کارهایی که روی داده است را مفصلاً توضیح می‌دهد و فردی دیگر می‌آید که مشخص است

با فرد اول همراه نبوده اما همانند وی حادثه را با طول و تفصیل بیان می‌کند. در نتیجه مشخص می‌شود که این حادثه به وقوع پیوسته و حقیقت دارد؛ زیرا اگر هر یک از آن دو با قصد یا بدون قصد دروغ می‌گفت طبعاً حرف‌هایش با دیگری موافق نبود. چون بطور طبیعی امکان ندارد دو نفر بدون توافق و برنامه ریزی از پیش یا بدون تلقین، به دروغ یک حادثه را با طول و تفصیل نقل کنند. می‌گوید: به همین منوال درستی عموم اخباری که دارای ابعاد مختلفی است مشخص می‌شود، هر چند نقل یک نفر به خاطر ارسال یا ضعف راوی کافی نیست؛ چون یا روایت مرسل و یا راوی ضعیف است.

ابن تیمیه می‌گوید: شایسته است این اصل را بشناسیم چرا که اصلی کار آمد برای رسیدن به درجه‌ی یقین در بسیاری از روایات حدیثی، تفسیری، حوادث جنگی، گفتار، رفتار مردم و... است.

به این ترتیب هرگاه روایتی از پیامبر دو سند داشته باشد، با توجه به این که یقین حاصل شود از هم‌دیگر نگرفته‌اند؛ ثابت بودن آن روایت قطعی می‌گردد. بویژه آن وقت که نقل کنندگان از کسانی نباشند که قصداً دروغ بگویند و فقط بیم آن می‌رود که یکی از آنان فراموش و یا اشتباه کرده باشد.

همانند این مطالب از سخنان ابن تیمیه را حافظ علائی در «جامع التحصیل ص ۳۸» نقل کرده و بر آن افزوده است؛ زیرا در مجموع از ضعف و درجه حسن ارتقاء می‌یابد، زیرا در این صورت ییمی که از سوء حفظ راویان می‌رود، بر طرف می‌شود و هر یک دیگری را تقویت می‌کند. همانند این مطالب را در «مقدمه ابن صلاح» و در مختصر آن نوشته ابن کثیر است، آورده‌اند.

ابن تیمیه رحمه‌الله‌علیه در (ص ۲۳۵) می‌گوید: به همین صورت روایت راویان مجهول و کسانی که حافظه‌ی شان خوب نیست؛ و روایات مرسل و مانند این‌ها در تقویت یکدیگر مفید و موثراند. به همین دلیل علمای علم حدیث این روایات را می‌نویسند؛ چرا که معتقدند این گونه روایات صلاحیت استفاده به عنوان شاهد و اعتبار را دارند. که روایات بی اعتبار غیر از این‌ها ندارند. سپس سخن احمد را که پیش‌تر نیز ذکر کردیم نقل می‌کند، که می‌گوید: (سخن این فرد را به خاطر اعتبارش می‌نویسم).

یکی از ارزش‌های نقل سندهایی که حافظان حدیث و اسناد به خاطر آن، روایت‌های ضعیف را علی‌رغم این که ضعف آن‌ها برای شان آشکار است، باز هم در کتاب‌های حدیثی ثبت کرده‌اند؛ همین است و برای طلبه‌ها و دانش‌جویان روشن می‌شود و می‌دانیم که این روایات ضعیف مرجع اساسی برای اعتبار است. تا از این طریق روایات متابع و شواهد یکدیگر را تقویت کنند. و از طرفی گاهی از برخی روایات ضعیف، فواید تربیتی و توجیهی که معنای صحیح دارد، بدست می‌آید. هر چند برای کسی روا نیست که بصورت قطعی چنین مواردی را به پیامبر نسبت دهد، این واقعیت بین علما بر خلاف عده‌ای هواپرست در گذشته و حال، معروف است و در نقد شیخ غزالی در همین رساله، این قاعده را توضیح داده‌ام.

به همین دلیل حافظ بن عبدالبر در «التمهید ۱/۵۸» می‌نویسد: حدیث ضعیف کلاً از درجه‌ی اعتبار خارج نیست، هر چند حجت نمی‌باشد، اما چه بسا حدیث ضعیف الاسنادی که معنای آن صحیح است.

خلاصه سخن این که: بسی اوقات معنای حدیثی که سند ضعیف دارد، صحیح و با نصوص شریعت موافق است مانند: حدیث «طُوبَى لِمَنْ شَغَلَهُ عَيْبُهُ عَنْ عَيْبِ النَّاسِ»<sup>۱</sup> (خوشا به حال آن کسی که عیب‌هایش او را از توجه به عیوب مردم باز داشته است).

امثال این روایت بسیار است، البته این‌ها را نباید به پیامبر نسبت دهیم. چه بسا که یک حدیث ضعیف، معنا و مبنای آن صحیح باشد. همانند: حدیث ششم و بعضی از حدیث‌های قبل از آن، لذا باید به این نکته مهم توجه داشته باشیم. و سر صدای جاهلان، و فتنه آشوبگران ما را از پذیرش این حقیقت باز ندارد، زیرا ما در عصری هستیم که نویسندگان فراوانند و علما کم؛ به خدا شکایت می‌کنیم و هیچ قدرت و نیروی تغییر دهنده‌ای جز الله نیست!

## بخش دوم:

### شرح واژگان احادیث

در احادیث بیانگر تحریم آلات موسیقی را که ذکر کردیم، ألفاظ متنوعی بکار رفته است که برخی از آن‌ها عام و شامل تمام آلات موسیقی می‌شود، مثل: «المعازف» و بعضی از واژه‌هایی که در احادیث مذکور آمده به برخی از آلات خاص دلالت دارد مثل «البرابط». در بعضی از آیات و احادیث ألفاظ غریب و نامأنوس دیگری نیز به کار رفته است لذا مناسب دانستم که معنای این لغت‌ها شرح و توضیح دهم و با رعایت ترتیب حروف الفبا، با اشاره به جاهایی که در صفحات کتاب به کار رفته این واژه‌ها را شرح دهم.

1- (أریکتهم) ص ۶۴ در فرهنگ لغت می‌نویسد: آریکه، بر وزن (سَفِينَه) تخت مزین «که در خیمه یا اطاقی است و تخت اطاق عروس و سرا پرده عروس که روی سریر است و فرش اطاق عروس یا هر چه به آن تکیه زنند اعم از تخت، صندلی ویژه عروس یا فرش مخصوص یا مبلمان.

2- (الأوتار) ص ۶۰ و ۶۱ جمع وتر زه کمان را می‌گویند اما در این جا منظور همان تارهای سیمی است که به آلات موسیقی مانند: عود و تار بسته می‌شود.

3- (البرابط) ص ۶۵ جمع (بربط): آلت سرگرمی از آلات موسیقی شبیه عود و فارسی است که به عربی به کار برده‌اند. در أصل (بَرَبَت)؛ بوده است چون نوازنده آن را بر سینه‌اش می‌چسباند.

4- (بَطْر الحَق) ص ۵۱ رد و دنکار آن پس از آشکار شدن.

5- (الْحِرُّ) ص ۳۸ فرج و شرم‌گاه، وأصله (حِرْح) بکسر حاء وسكون راء، و جمع آن (أحراج). نهایتاً.

6- (الْحَزْ) ص ۴۲ در این جا به هر چیزی اطلاق می‌شود که از ابریشم خالص می‌بافند، که به آن حریر می‌گویند

7- (دولاً) ص ۶۶ جمع (دَوْلَة) با ضمه، به معنای گرداندن مال میان چند نفر است. نهایتاً.

8- (رنة الشيطان) ص ۵۲ در این جا به معنای صدای حزین و غمگین است.

9- (عَلَم) ص ۳۸ یعنی: کوه.

<sup>۱</sup> . سلسلة الأحاديث الضعيفة (ج ۸ ص ۲۹۹ ش ۳۸۳۵)، ابن عدی در الكامل (۱/ ۳۸۴)، از او بیهقی در الشعب (۷/ ۳۵۵)، و دیلمی (۲/ ۲۶۱)

- 10 - (الغُبَيْرَاء) ص ۵۸ و ۶۰ شراب نشئه آوری که از ذرت گرفته می‌شود.
- 11 - (غَمَطُ النَّاسِ) ص ۵۱ او را کوچک شمرد و سبک کرد و به ناحق طعنه زدن و همان (الغمص) است. النهاية.
- 12 - (القَيْنِین) ص ۵۷ و ۵۸ و ۶۰ یعنی: طُبُور به زبان حبشی، و ابن اعرابی می‌گوید: (التقینین) یعنی: نواختن بر آن. نکا: إغاثَةُ اللَهْفَانِ در فرهنگ لغت می‌نویسد: (التقینین) بر وزن سِکین یعنی: طُبُور، یکی از بازی‌های رومیان است، با آن قمار هم باز می‌کنند. آلبانی می‌گوید: در این جا همان معنای اول منظور است چون قمار با لفظ «المیسر» در خود حدیث وجود دارد، بنابراین همان آلت موسیقی است. [طبق توضیحات شیخ آلبانی در فارسی به آن تار یا دو تار می‌گویند. مترجم]
- 13 - (القِيَان) ص ۶۳ جمع (القينه)، ج قِيَان [قین]: کنیز، آواز خوان و (قینات) نیز جمع آن است.
- 14 - (القِيَانات) ص ۴۵ و ۶۵ و ۶۶ کنیز، آواز خوان.
- 15 - (الكوبَةُ) ص ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۶۰. یعنی: (طبل) در حدیث ابن عباس و ابن عمر، شرح داده شده است و امام أحمد تاکید می‌کند که به همین معناست، و ابن القیم در الإغاثَةُ، همین را پذیرفته است و می‌گوید: برخی گفته‌اند: بربط است. و خطابی در المعالم (۲۶۸/۵) می‌گوید: (الكوبَةُ) را به (طبل) تفسیر کرده‌اند، و برخی گفته‌اند: (نرد) است، به این ترتیب تمام آلات موسیقی تار داری که با آن موسیقی می‌نوازند شامل می‌شود. در این باره نظریات دیگری نیز وجود دارد که شیخ أحمد شاکر رحمه الله در تعلیق بر مسند (۷۶/۱۰) ذکر کرده است و سپس می‌گوید: بهتر و فراگیرتر از همه‌ی این‌ها قول امام أحمد در کتاب الأشربة (ص ۸۴ و ۱۱۴) که می‌گوید: (الكوبَةُ) یعنی: هر چیزی که بی اختیار بر آن بیافتند.
- 16 - (المزامیر) ص ۵۱ و ۵۲ و ۶۱. جمع (مزمار): آلت خواندن «نی» یا فلزی است که در ته آن بوق کوچکی قرار دارد. المعجم الوسیط.
- 17 - (المِرْز) ص ۵۸. بکسر میم: می و شرابی است که از ذرت درست می‌کنند، و گفته‌اند: از جو یا گندم درست می‌کنند. النهاية
- 18 - (المعازف) ص ۳۸ و ۴۵ و ۵۱. دایره‌ها و تمام آلاتی که با آن‌ها موسیقی می‌نوازند. النهاية
- در فرهنگ لغت می‌نویسد: تمام آلات موسیقی کاند: عود و طنبور را شامل می‌شود. مفرد آن (عُزْف) أو (مِعْرَف) بر وزن منبر و مکنسه است و (العازف): نوازنده را می‌گویند، ابن قیم در الإغاثه می‌گوید: صاحب نظران در علم لغت بدون اختلاف می‌گویند تمام آلات موسیقی را لفظ معازف شامل می‌شود.
- روشن‌تر از این سخن ذهبی در السیر (۱۵۸/۲۱) است که می‌گوید: (المعازف) اسمی برای تمام آلات موسیقی است که بر آن‌ها نواخته می‌شود مانند: ساز، طنبور، نی، دایره‌های حلقه‌دار و مانند این‌ها... و در کتاب تذکرة الحفاظ (۱۳۳۷/۲). مطالبی به همین معنا دارد.

## بخش سوم:

### نقد و رد ابن حزم و دیگر کسانی که روایات مذکور را به نوعی ضعیف دانسته یا ایراد گرفته‌اند.

پیش‌تر پاسخ ابن حزم و دیگر کسانی که روایات صحیحی را مورد طعنه قرار داده‌اند، در بحث تخریج حدیث ششم، نوشته‌ام ولی آنچه در این جا می‌خواهم تذکر دهم این است که: روایات تحریم به نسبت ابن حزم و نظریات ما، سه دسته‌اند:

- ۱- روایاتی است که ابن حزم آن‌ها را تضعیف کرده در حالی که بر خطا رفته است.
- ۲- روایاتی وجود دارد که به ابن حزم نرسیده و یا برخی از طرق آن‌ها رسیده و برخی دیگر نرسیده که اگر به او می‌رسید و صحت آن برایش ثابت می‌شد، قطعاً به آن عمل می‌کرد. البته وی در این باره بر خلاف مقلدانش، معذور است. بویژه پس از آن که این روایات را تضعیف کرده، قسم می‌خورد- و ان شاء الله حاث نشده است!- در ادامه بحث خود در (ج ۹ ص ۵۹) می‌گوید: «سوگند به خدا اگر همه این‌ها یا یکی از این روایات و یا بیشتر از طریق - ثقات - تا پیامبر می‌رسید، هرگز در عمل به آن‌ها و پذیرفتن آن‌ها تردیدی به خود راه نمی‌دادم!».
- این گمانی است که نسبت به ابن حزم داریم، البته حساب او با خداوند است! ولی مقلدان او پس از این که حجت بر آنان تمام شد و دلیل واضح گردیده عذر و کرامتی ندارند. بلکه مثال آنان هم چون مردم دوره جاهلیت است. که جنیان و پریان مسلمان شدند اما جاهلان - مشرکان عرب (که جن‌ها را عبادت می‌کردند) - به عبادت معبودان باطل و گمراهی خود باقی ماندند. خداوند درباره‌ی آن‌ها می‌فرماید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا»: (آنان، کسانی را که به فریاد می‌خوانند، خود آنان برای نزدیک شدن به پروردگار وسیله می‌جویند که کدام یک به او تعالی نزدیک‌ترند و به رحمت الهی امیدوارند و از عذاب او می‌هراسند، زیرا عذاب پروردگار چنان است که باید از آن دوری جویند و بر حذر باشند). «اسراء: ۵۷»
- ۳- روایاتی که ابن حزم آن‌ها را ضعیف قرار داده، که به او اعتراضی نداریم، و ما را به او کاری نیست. انشاء الله در بخش اول و دوم پاسخ او داده شده است.

به توفیق خداوند می‌گوییم:

بخش اول: ابن حزم از شش حدیث صحیح ما فقط دو تا (حدیث اول و سوم) را مورد انتقاد قرار داده است. حدیث اول: دو طریق از عبدالرحمن بن غنم از ابو عامر - یا ابومالک اشعری - دارد، که ذکر کردم. اول از طریق بخاری است که: «قال هشام بن عمار و...» ابن حزم این حدیث را به دو دلیل ضعیف دانسته است:

- ۱- می‌گوید: بین بخاری و هشام انقطاع وجود دارد.
- ۲- ضعف آن را جهالت نام صحابی - که اشعری نام دارد - بر شمرده است و در «المحلی ۵۹/۹» در حالی که این آخرین حدیث از احادیث باب در نزد اوست. می‌گوید: این حدیث منقطع است؛ بین بخاری و صدقه بن خالد وصل نیست. و در این باب اصلاً هیچ حدیث صحیحی وجود ندارد، هر چه هست موضوع (جعلی) است!

آری، این‌ها حرف‌های سخت‌گیرانه و مبالغه‌آمیز اوست. تا جایی که بر طلبه‌ها پوشیده نیست چه رسد به علما؛ زیرا از انقطاع حدیث - اگر درست باشد - لازم نمی‌آید که بر متن حکم ساختگی «موضوع بودن» را بدهیم؛ بویژه که این حدیث را خود امام بخاری از طریق دیگری به صورت متصل روایت کرده است.

طریق سومی نیز نزد ما وجود دارد که ذکر کردیم و دوباره نیز ذکر خواهیم نمود. علی‌رغم همه‌ی این‌ها باز هم قرضای، غزالی و پیروانشان از این‌ها چشم بستند و از ابن حزم تقلید کرده‌اند؟! آیا این از جهالت آن‌ها است یا هواپرستی؟ (پناه بر خدا!) نمی‌دانیم؟! اما این که می‌گوید: «صدقه بن خالد»، اشتباه است. شاید سبقت قلمی باشد بلکه درست «هشام بن عماره» است. که در

بخش رد بر غزالی ذکر شد و ابن حزم در رساله‌اش (۹۷) می‌نویسد: بخاری این حدیث را با سند متصل نیاورده و فقط گفته است: «قال هشام ابن عمار»: (هشام بن عمار گفت). وانگهی او از ابو عامر یا ابو مالک روایت می‌کند که مشخص نیست این ابو عامر کیست؟

پاسخ: انقطاع را پیش‌تر در صفحات گذشته در مناسبت‌های مختلف مفصلاً توضیح دادیم ولی برای این که پاسخ کامل‌تر و سودمندتر گردد. اینک برخی از سخنان حافظان و نقادان را که در جواب ابن حزم به خاطر ضعیف دانستن این حدیث گفته‌اند. می‌آوریم تا بر دانش خوانندگان افزوده شود و بدانند که چقدر در این باره گمراه و از راه مومنان منحرف بوده است؛ زیرا او بر تقلید کور کورانه‌ای که توأم با هواپرستی بوده اصرار و پافشاری دارد.

۱- علامه ابن قیم در «اغاثه اللهفان» (۲۶۰/۲۵۹/۱) و در «تهذیب السنن» (۲۷۲/۲۷۱/۵) با اندک تفاوت و تصرفی می‌گوید: کسانی مانند: ابن حزم که صحت این حدیث را زیر سوال برده‌اند، موفق نشدند که بتوانند مذهب باطل بیهوده‌گرایی آلات لهو را یاری دهند. وی گمان کرده که این حدیث منقطع است، زیرا سند بخاری به ابن حزم نرسیده لذا این ایراد از جهاتی مردود و باطل است:

۱- بخاری هشام را ملاقات کرده و از او حدیث شنیده، هر گاه امام بخاری بگوید: عن هشام «یعنی: از هشام روایت می‌کنم» بر این مسئله اتفاق نظر وجود دارد که حدیث متصل است.

۲- اگر بخاری از ابن هشام شنیده بود، هرگز جایز نبود که از او این حدیث را با صیغه جزم نقل کند. در حالی که به صحت ثابت شده که این حدیث را از او شنیده، و این گونه بسیار اتفاق می‌افتد، بدلیل کثرت روایات از آن استاد و شهرت او این گونه می‌گویند. واضح است که بخاری از همه خلق خدا بیشتر از تدلیس روایت دوری می‌کرده است.

۳- این حدیث را بخاری در صحیح خود آورده فقط به این علت که صحیح است و حجت به شمار می‌رود، اگر این حدیث صحیح نبود هرگز امام بخاری آن را در کتاب صحیح خود داخل نمی‌آورد، بنابراین باید بگوییم بدون تردید صحیح است.

۴- این حدیث را اگر چه معلق آورده ولی با صیغه جزم - قطعی - آورده نه با صیغه معلول؛ زیرا هر گاه بخاری بر حدیثی توقف کند یا حدیثی مطابق شرایطش نباشد می‌گوید: «یروی عن رسول الله» یا می‌گوید: «یذکر عنه» و مانند این صیغه‌ها که معنا چنین می‌شود: از پیامبر روایت شده؛ و از او ذکر شده!

اما هر گاه امام بخاری بگوید: «قال رسول الله ﷺ و بگوید: «قال فلان» این‌ها صیغه‌های قطعی و جزمی است که روایت راوی نسبت می‌داده است لذا در این که امام بخاری این حدیث را بصورت قطعی به هشام نسبت می‌دهد. معنایش این است که او این حدیث را صحیح می‌داند.

۵- اگر از همه این‌ها صرف نظر کنیم، این حدیث در نزد کسان دیگر صحیح و متصل است، سپس حدیث بشر بن بکر را که به روایت اسماعیلی پیش‌تر ذکر کردیم. و در آن (المعازف) هست و علی رغم این باز هم آقای حسان، تضعیف‌کننده‌ی احادیث صحیح وجود این کلمه را انکار می‌کند.

دومین قول؛ نظریه ابن صلاح است که همانند این را در (مقدمه علوم الحدیث ص ۷۳-۷۲) ذکر کرده و می‌گوید: این حدیث صحیح، به شرط صحیح معروف و متصل است.

سومین قول: نظر حافظ بن حجر است که در (الفتح ۱۰/۵۳-۵۲) این حدیث را آورده و علتی را که بخاری وادار شده همانند این حدیث را معلق بیاورد؛ توضیح داده است و می‌گوید: در نزد حافظان حدیث ثابت است که آنچه بخاری به صورت معلق آورده تا آن راوی صحیح است، هر چند از شیوخ او نباشد. ولی هر گاه حدیث معلق از روایت یکی از حافظان و متصل باشد. با ارجاع آن، به کسی که آن را با رعایت شرط صحیح آورده است، اشکال بر طرف می‌گردد. لذا در ابتدا به این نوع توجه نمودم و کتاب «التعلیق التعلیق» را تالیف کردم.

استاد ما در «شرح ترمذی» در بحثی که در باره علوم الحدیث دارد این مطلب را ذکر کرده که حدیث هشام بن عمار را از او به صورت متصل در «مستخرج اسماعیلی» آورده است. و می‌گوید: «...سپس اسناد این حدیث را آورده و در پی آن اسناد ابوداود را ذکر کرده است که هر دوی این سند را با روایات دیگری از جماعتی از راویان ثقه ذکر کردیم. که گفته‌اند: «حدثنا هشام بن عمار...».

وانگهی بنده در کتاب‌های ابن حزم به قاعده‌ی حدیثی دست یافتم که با اقوال پیشوایان حدیث - که ذکر کردیم - موافق است و این معلق آوردن بخاری حکم سند متصل بین بخاری و استادش هشام بن عمار را دارد.

ابن حزم در «اصول الاحکام» (۱/۱۴۱) می‌نویسد: «مدلس [کسی که حدیث مدلس را روایت می‌کند] بر دو قسم است: الف: فرد مدلس، حافظ و عادل باشد که برخی اوقات حدیث خود را به صورت مرسل ذکر می‌کند و گاهی حدیث را به صورت مسند می‌آورد و گاهی هم در غالب گفتگو، فتوی و مناظره بدون سند بیان می‌کند. بسی اوقات به ذکر برخی از راویان اکتفا می‌کند و برخی را ذکر نمی‌کند، این عمل، روایات دیگرش را خدشه دار نمی‌کند؛ زیرا این نه ایرادی است و نه غفلی، البته هر حدیثی که مرسل بودنش برای ما ثابت گردد، ترک می‌کنیم. و آنچه از حدیث‌اش برای ما یقینی و ثابت گردد، می‌گیریم و به آن عمل می‌کنیم، برابر است که بگوید: «اخبرنی فلان» یا بگوید: «عن فلان» یا بگوید: «فلان عن فلان» در همه این‌ها لازم است که حدیث چنین فردی را بپذیریم. تا زمانی که ثابت گردد. که حدیث مشخصی را بدون سند آورده باشد و چون ثابت فقط همان حدیث را ترک می‌کنیم و دیگر روایات او را می‌پذیریم».

این متن دقیقاً حرف‌های ابن حزم است که به صراحت می‌گوید: واجب است، این سخن بخاری را که می‌گوید: «قال هشام» بپذیریم و این همانند: «اخبرنا هشام» است. به این ترتیب ایراد منقطع بودن که ابن حزم مطرح کرده بود با



قاعده‌ای که خودش ذکر کرده است، بر طرف می‌شود. لذا از هم اینک ثابت می‌گردد، که در آینده هر کس از او تقلید کند. به مصداق فرموده خداوند: «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ»: (آن‌ها فقط از گمان و هواهای نفسانی‌شان پیروی می‌کنند). قرار خواهند گرفت. والله المستعان!

با روشن شدن این واقعیت پاسخ ایراد اول که به گمان ابن حزم و مقلدانش انقطاع است، به پایان می‌رسد و به وضوح ثابت است که این ایراد سرابی بیش نیست و پاسخ ایراد دوم باقی می‌ماند. که شک در نام صحابی است، این شبهه نیز از نظر محدثین، شبه‌ای بسیار ضعیف و بی اعتبار است. حافظ در «الفتح ۲۴/۱۰» می‌نویسد: وجود شک در نام صحابی حدیث را خدشه دار نمی‌کند. حال آن که ابن حزم با این بهانه حدیث را ضعیف دانسته اما این بهانه مردود است. به نظر بنده (آلبانی): چون راوی این حدیث، ثقه و از بزرگان تابعین است که تصریح می‌کند از پیامبر شنیده است و حتی گفته‌اند: صحابی است و می‌داند آن کسی است که حدیث را به او نقل کرده، صحابی است به ویژه که با جمله‌ی: «والله ما كذبني!» (سوگند به خدا که من دروغ نگفته‌ام!) تاکید می‌کند. با وجود این به ما از مصاحبت خود خبر داده و دیگر شک و تردیدی نمی‌ماند که حدیث را خدشه دار کند. و از آنچه این واقعیت را بیشتر مورد تایید قرار می‌دهد، قول خود ابن حزم است. که در فصل: «صفة من يلزم قبول نقله الاخبار» در کتاب «الاحكام في اصول الاحكام» (۱۴۳/۱). می‌گوید: «قول فقيه عادل در هر چیز پذیرفته می‌شود».

به نظر بنده (آلبانی) بر کسی پوشیده نیست که این قاعده کلی، قول تابعی ثقه را نیز شامل می‌شود، می‌گوید: «حدثنی من سمع النبی او نحوه»: (به من کسی حدیث گفت که از پیامبر شنیده است. یا مانند این) که در این جا آمده است. ابن حزم ذکر نام صحابی را شرط می‌داند، چون حدیث را به همین علت ضعیف دانسته است و در جای دیگر در (الاحكام ۳/۲ و ۸۳) نیز همین مسئله را مطرح می‌کند. اما این با عموم حرف‌های مذکور خود او - که علمای حدیث به آن معتقدند - منافات دارد و از مسایلی است که هیچ دلیلی ندارد. این در حالی است که امام بخاری ترجیح داده که نام این صحابه ابومالک اشعری صحابه معروفی است، چنان که پیش‌تر نیز گفتیم حافظ نیز به همین باور است. رجوع شود به الفتح (۵۵/۱۰) که پس از ذکر ترجیح امام بخاری می‌نویسد: علی رغم این که شک در نام صحابی ایرادی ندارد - این قاعده‌ای در علم حدیث است - به این ترتیب هر کس این حدیث را به چنین علتی مورد تردید قرار دهد به اعتراضش توجهی نخواهد شد. لذا ترجیح داده که آن صحابی ابومالک اشعری، صحابی مشهور است.

مولف می‌گوید: حتی دیدم ابن حزم در (الاحكام ۳۱/۴) با سندش که در آن معاویه بن صالح - که پیش‌تر ذکر آن گذشت - از صالح بن حرث از مالک بن ابی مریم: ثنا عبدالرحمن بن غنم قال: أنبأنا أبو مالک الأشعری قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم: «لَيْشَرِّبَنَّ نَاسٌ مِنْ أُمَّتِي الْخَمْرَ يُسْمُونَهَا بَغِيرًا»: (قطعا کسانی از امت من خواهند بود که شراب می‌نوشند و بر آن نامی دیگر می‌نهند).

این از تناقضات ابن حزم است که این معاویه را تضعیف کرده و می‌گوید: استادش مجهول است.

حافظ نیز در «تغلیق التعلیق» (۲۱/۵-۲۲) پس از ذکر طرق سه گانه حدیث از عبدالرحمن بن غنم می‌نویسد: «این حدیث صحیح است، هیچ ایراد و علتی ندارد، جایی برای طعن باقی نمی‌ماند، در حالی که ابومحمد ابن حزم این

حدیث را معلول دانسته و می گوید: بین بخاری و صدقه بن خالد انقطاع وجود دارد و با اختلاف در نام ابومالک، روایت را از هشام به صورت متصل آورده است که بین آنان (حسن بن سفیان) و (عبدان) و (جعفر فریابی) است. و این ها حافظانی هستند که ثبت و ضبط آنان مورد تأیید است. ولی در باره اختلاف در نام صحابی باید گفت که همه ی اصحاب پیامبر ﷺ عادل اند. علی رغم این چنان به نظر می رسد. که چون تنها با این علت نتوانسته چاره ای برای تضعیف احادیث صحیحیه برای خود بیابد تا بدان دست اندازد، زیرا بطلان نظریه اش روشن است لذا از خودش علتی دیگر ساخته که در نزد آگاهان از این هم بی اساس تر است، و آن علت این است که می گوید: (عطیه بن قیس) مجهول است حال آن که مسلم او را حجت قرار داده و کسانی دیگر او را ثقه دانسته و از او حدیث روایت کرده اند. این ادعا دروغی است که کسی پیش از او چنین ادعایی نکرده (پیش تر ذکر این موضوع گذشت). اما برای استفاده هر چه تمام تر این جا نیز یاد آوری کردیم؛ من برای این دو طریق دیگر از عبدالرحمن بن غنم ذکر کردم که یکی از طریق معاویه بن صالح - که پیش تر ذکر آن گذشت - است.

ابن حزم در رساله خود (۹۷ص) می گوید: معاویه بن صالح ضعیف است و معلوم نیست که این ابو مالک کیست؟ و در «المحلی» (۵۷/۹) این حدیث را فقط به خاطر معاویه ضعیف دانسته است در واقع این ستمی است که ابن حزم در حق او روا داشته است؛ در حالی که جماعتی از متقدمین از جمله امام احمد او را ثقه دانسته اند و مطلقا کسی از حافظان معروف او را ضعیف قرار نداده است.

حافظ ابن حجر در حالی که سخنان ائمه را در باره اش خلاصه کرده می نویسد: «صدوق له اوهام»: (صدقاتش مورد تأیید و به توهم مبتلا است).

ذهبی در «الکاشف» می گوید: «صدوق امام»: (صدقاتش مورد تأیید و امام است).

و در «سیر اعلام النبلا» (۱۵۸/۷) او را چنین توصیف می کند: «الامام الحافظ الثقه؛ قاضی الاندلس»: (امام، حافظ الحدیث، ثقه و در اندلس قاضی بوده است). و از او حدیثی با اسناد خود آورده و می گوید: «هذا حدیث صالح الاسناد»: (این حدیث اسنادش صالح است).

مسلم به وی استناد کرده است. لذا حدیث «المعازف» اگر جهالت مالک بن ابومریم نبود؛ صالح بود. ولی حدیثش به عنوان متابع معتبر است. بویژه که بخاری روایت آن را بر روایت هشام بن عمار - چنان که گذشت - ترجیح داده است. حتی شخص ابن حزم همین حدیث را در تحریم شراب حجت قرار داده است.

ابن تیمیه در «ابطال التحلیل ۲۷ طبعه الکردی» می گوید: اسناد این حدیث حسن است، زیرا حاتم بن حریش شیخ (بزرگوار) است و مالک بن ابی مریم از قدمای شام است.

پیش از آن که از اولین حدیث مورد انتقاد و تضعیف ابن حزم به سراغ حدیثی دیگر برویم. مهم به نظر می رسد که سخن را درباره حدیث اول با ذکر نام امامان و حافظان حدیثی که در گذر زمان این حدیث را صحیح دانسته اند به پایان ببریم، نام این بزرگواران به این شرح است:

۱- بخاری ۲- ابن حبان ۳- اسماعیلی ۴- ابن صلاح ۵- نووی ۶- ابن تیمیه ۷- ابن قیم ۸- ابن کثیر ۹- عسقلانی ۱۰- ابن وزیر صنعانی ۱۱- سخاوی ۱۲- امیر صنعانی..

رجوع شود به مقدمه کتاب جدید بنده «ضعیف الادب المفرد» بحث رد بر ابن عبد المنان و کسان دیگر، آیا عقل انسان مسلمانی این را می پذیرد. که ابن حزم و مقلدانش - که در بین آنان هیچ کس در علم حدیث تخصصی ندارد- بر حق باشند و این همه پیشوایان و امامان حدیث اشتباه کنند. خداوند می فرماید: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»: (آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند برابرند؟!.) «زمر ۹»

و نیز می فرماید: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ»: (همانا در این تذکر و پندی است برای کسی که دارای قلبی سالم باشد و یا خوب گوش کند و با تمام وجود حاضر باشد.) «ق ۳۷»

اما حدیث دیگری از حدیث های شش گانه ای که ذکر کردیم و ابن حزم آن را ضعیف می دند، حدیث سوم است که به دلیل جهالت تابعی «قیس بن حنبله» آن را ضعیف شمرده است. باید بگوییم که این از تنگ نظری و شناخت اندک اوست. - و همان طور که توضیح دادم- گروهی از متقدمان و متاخران این فرد را ثقه دانسته اند و جمعی از او حدیث روایت کرده اند. به این ترتیب این فرد هرگز مجهول به شمار نمی رود.

اما از ابن حزم این چیزها جای تعجبی ندارد، چون گروهی از حافظانی که در شهرت به حفظ و ثقه بودن هم چون خورشید در وسط روز مشخص هستند از جمله امام ترمذی صاحب سنن را مجهول دانسته است.

حافظ در زندگی نامه اش در «التهدیب» پس از بیان داستان ثقه قرار دادنش از زبان ابن حبان و خلیلی می گوید: اما ابو محمد بن حزم کسی است که خودش را به بی خبری زده و در کتاب «الفرائض» از «الایصال» می نویسد: محمد بن عیسی بن سوره مجهول است!!! کسی نمی تواند بگوید ابن حزم امام ترمذی را نمی شناخته و از حافظ بودن و تصنیفاتش بی خبر بوده است! زیرا این مرد این عبارت را بر خلقی از حافظان ثقه حدیث مانند ابوقاسم بغوی و اسماعیل بن محمد الصفار و ابی العباس الاصم و کسان دیگر گفته است: شگفت انگیز است که حافظ ابن فرضی او را در کتابش «الموتلف و المختلف» ذکر کرده و از شخصیتش خبر داده و مهم بودن مقاله اش را گوشزد کرده است. پس چگونه می توانیم بپذیریم که بن حزم از شخصیت و مقامش بی خبر بوده است!؟

مولف می گوید: به همین سبب از نظریات ابن حزم همان های را می پذیریم که با امامان مشهور موافق باشد یا لااقل با آنان مخالف نباشد. با این سخن بررسی دو حدیث از احادیث شش گانه صحیحی که ابن حزم ضعیف قرار داده بود، با شرح اشتباهات وی به پایان می رسد.

هم اکنون درباره قسم دوم از احادیثی که به بن حزم نرسیده و یا برخی از طرق آنها رسیده و از طرق دیگر آنها بی خبر بوده را با اندک تفصیل مورد بحث قرار می دهیم.

حدیث دوم که ابن حزم پس از ذکر آن می گوید: «لا یدری من رواه»: (معلوم نیست که چه کسی آن را روایت کرده است!). با این که این حدیث را بیش از ده نفر از حافظان مشهور در کتاب های خود به روایت انس و عبد الرحمن بن عوف آورده اند. نا گفته نماند که تخریح این دو حدیث را با طول و تفصیل ذکر کرده ایم و این از روایاتی است که ابن

حزم خودش را به بی خبری زده و دلالت بر این دارد که او از احادیث مسند چندان آگاه نبوده، علی رغم این شیخ غزالی فریب او را خورده و از او تقلید می کند و افزون بر این که سخن ابن حزم را بد فهمیده و تحریف کرده و تغییر داده است. حدیث سوم را نیز ذکر نکرده و در جایی دیگر در «المحلی» ذکر کرده است و آن را به خاطر (قیس بن حنبر) ضعیف دانسته در حالی که اشتباه کرده است و حدیث چهارم و پنجم را مطلقاً ذکر نکرده به همین صورت از حدیث ششم و اکثر شواهد این روایات بحثی نکرده است. در حالی که در بین این ها احادیثی وجود دارد که صحیح لذاته است. مانند: حدیث ربیع الجرشى و دیگر حدیث فرقد با سند صحیح لغیره به روایت ابوامامه که به جز از طریق حارث بن نبهان متروک آن را ذکر نکرده است! و همین گونه از طریق سوم حدیث اول بی خبر مانده که آن را ابن ذی حمایه علی رغم زبون شدن تصنیف کننده احادیث صحیح «ثقه» قرار داده است.

## بخش چهارم:

### بررسی دلالت احادیث بر تحریم انواع آلات موسیقی

برادر مسلمان، باید دانست احادیثی که ذکر کردیم با صراحت تمام بیانگر تحریم همه انواع آلات موسیقی است که نام بعضی از آن ها مانند: ساز، طبل، بربط، نی، به صراحت ذکر شده و به دو دلیل دیگر آلات موسیقی در حکم همین ها هستند:

۱- کلمه معازف در لغت همه آلات موسیقی را در بر می گیرد. چنان که پیش تر در بخش دوم یاد آور شدیم. و به زودی به نقل از ابن قیم ذکر خواهیم نمود.

۲- از نگاه روانی آلات موسیقی در ایجاد شادمانی و حالت خاص و... همانند هستند.

این که ابن عباس می گوید: دف حرام است. معازف (همه ابزار موسیقی) حرام است، طبل حرام است و ساز حرام است، این واقعیت را تایید می کند. این اثر را بیهقی در (۲۲۲/۱۰) از طریق عبدالکریم جزری از ابوهاشم کوفه از قول ابن عباس آورده است.

مولف گوید: این اسناد صحیح است، اگر ابوهاشم کوفی همان ابوهاشم سنجاری باشد که نامش سعد است؛ زیرا او همانند عبدالکریم جزری است. گفته اند: که او از ابن عباس روایت کرده ولی ندیدم که کسی او را کوفی گفته باشد. در کتاب «تقات ابن حبان» ۲۹۶/۴ آورده که او ساکن دمشق بوده است، والله اعلم.

البته حدیث اول: که پیامبر می فرماید: «یستحلون الحیرَ والحریرَ والخمرَ والمعازف...»: (زنا، ابریشم، شراب و آلات موسیقی را حلال می دانند). مقداری نیاز به توضیح دارد.

اول می فرماید: «یستحلون»: (حلال قرار می دهند) معنایش این است که این چهار چیزی شرعاً حلال نیستند که یکی از آن ها «معازف»: (ابزار موسیقی) است. در کتاب های لغت از جمله «المعجم الوسیط» چنین آمده است: «استحلّ الشیء»، عدّه حلالاً: یعنی چیزی را حلال قرار داده، چیزی را که قبلاً حلال نبود، حلال شمرد. به همین دلیل ملا علی قاری در «المراقات» ۱۰۶/۵ می گوید: معنا چنین است که این حرام ها را با شبه وارد کردن و بهانه های بی پایه، حلال قرار می دهند. از همین نوع مسئله ای است که برخی از علمای ما احناف گفته اند. ابریشم زمانی حرام است که به جسد متصل

و چسبیده باشد ولی اگر بر روی لباس بپوشد اشکالی ندارد! این در حالی است که بر این قید، هیچ دلیل عقلی و نقلی وجود ندارد، زیرا حدیث پیامبر بدون قید و مطلق است، که می‌فرماید: «مَنْ لَبَسَ الْحَرِيرَ فِي الدُّنْيَا لَمْ يَلْبَسْهُ فِي الْآخِرَةِ»: (هر کس ابریشم را در دنیا بپوشد در آخرت از پوشیدن آن محروم می‌گردد). این حدیث متفق علیه و بخشی از حدیث انس است. و در الصحیحه (ش ۳۸۳) و در غایه المرام به شماره (۷۷۸) تخریج شده است.

مولف گوید: شبیه این مسئله، مسئله دیگری را نیز از حنفی‌ها نقل کرده‌اند؛ که شراب را تقسیم بندی می‌کنند و می‌گویند: شرابی که از انگور گرفته می‌شود با شراب‌هایی که از خرما درست می‌شود، فرق دارد! شرابی که از انگور درست می‌کنند کم و زیاد آن حرام است اما دیگر انواع شراب فقط به شرط زیاد و نشئه آور بودن حرام است.

آری، این‌ها استنباط‌های ظاهری بسیار بی‌ارزشی هستند. و همانند: این تفاوت قایل شدن بین موسیقی تحریک کننده و دیگر موسیقی‌هایی است که آن را حلال می‌دانند؟! - این مسئله را در مقدمه در بحث نقد ابوزهره و مقلدانش توضیح دادیم - علاوه بر این که بر نصوص از خودشان قید اضافه می‌کنند و نصوص شرعی را به این صورت رد می‌کنند. و ناپسندتر از این‌ها حرف غزالی است که پس از ذکر حدیث معازف که در صحیح بخاری است در (ص ۶۹-۷۰) می‌گوید: شاید منظور بخاری همه‌ی مواردی که در حدیث آمده با هم باشد! یعنی: جلسه‌ای حرام است که در آن شراب و موسیقی و زنا با هم باشد!!؟

به غزالی می‌گوییم: شایدت را بگذار کنار آن ستاره! [این جمله در پاسخ کسی گفته می‌شود که از احتمال بسیار بعید حرف می‌زند، عجیب است! چنین تعبیر و علت جویی عربی نیست در حالی که گوینده‌اش عرب و حتی نویسنده بزرگی است، چرا چنین نباشد در حالی که سخن پیامبر را با سخن بخاری مخلوط کرده است و کلام پیامبر را به بخاری نسبت می‌دهد؟! روشن است که این بی‌نهایت شگفت‌انگیز است! حال نمی‌دانم این اشتباه فکری است یا قلمی؟! هر دو ناگوارند!

دوم: این علت یابی را صراحت روایات تحریم موسیقی که پس از حدیث «معازف» ذکر کردیم، باطل می‌گرداند. در حدیث ششم و شواهدی که تحت آن ذکر نمودیم آمده که یکی از علت‌های فرو رفتن در زمین و مسخ چهره‌ها و بارش سنگ از آسمان، روی آوردن به آلات موسیقی و زنان رقاصه و خواننده است. یکی از آن‌ها حدیث صحیح ربیعہ جرش است که در آن پرسش از علت است که: «بم یا رسول الله؟ قال: باتخاذهم القینات، و شربهم الخمر»: (پرسیدند: ای رسول خدا چرا چنین می‌شود؟ فرمود: به دلیل استخدام زنان رقاصه و نوشیدن شراب!).

و در حدیث عمران عبارت این گونه است: «إذا ظهرت المعازف، وكثرت القينات، وشربت الخمر»: (آنگاه که بر آلات موسیقی نواخته شود، زنان رقاصه زیاد شوند و به کثرت شراب به خورند).

۱. این ضرب المثل از آن روایتی گرفته شده است که طبرانی (۱۲/۲۶۴/۱۳۰۵۸) با سند صحیح از ابو مجلز روایت می‌کند که گوید: از این عمر درباردهی وقت نماز وتر پرسیدم گفت: آخر شب، گفتم: آرایت...؟! آرایت...؟! فقال: إجعل (أرایت) عند ذاك الكواكب: «هی می‌پرسیدم: اگر این طور بود چی؟ اگر چنین بود چی؟ این عمر گفت: چنین و چنان‌های احتمالی‌ات را کنار آن ستاره بگذار. در ترمذی ۸۶۱، در این باره ماجرای دیگری شبیه این آورده است.

سوم: ابن قیم در إغاثة اللهفان (۱/۲۶۰-۲۶۱) پس از ذکر حدیث معازف مطلبی دارد که خلاصه‌اش به این شرح است: در این که «معاذف» آلات موسیقی است بین علمای علم لغت اختلافی نیست. حال اگر موسیقی جایز بود، خداوند حلال کننده‌اش را نکوهش نمی‌کرد و آن را در کنار شراب خواری و زنا قرار نمی‌داد و پیامبر کسی که آلات موسیقی را حلال بداند به فرو رفتن در زمین و مسخ چهره به میمون و خوک تهدید کرده است، هر چند وعید الهی برای همه‌ی افعال مذکور آمده. اما هر یک از این افعال به صورت جداگانه مذمت و وعید خاص خود را دارند.

ترجمه شعر:

این حقیقتی است که هیچ پوشیدگی در آن نیست پس بگذار که حقایق را روشن کنم!  
حقیقت تلخ این است که غزالی و امثال او که از دعوت گران و نویسندگان معاصرند، روش علمی ندارند، که با آن احکام و مسایل را در نوشته‌های خود بنویسند آنان نه آگاهی عمیق در مسایل فقهی دارند و نه در علم حدیث، فقط شیوه آن‌ها تیر به تاریکی انداختن و پراکنده گویی‌هایی است که در بسیاری اوقات از هوا پرستی سرچشمه می‌گیرد! گاهی او را در مخالفت با نصوص صحیح و صریح، با عقل گراهای و نظریه پرداز امروزه می‌یابی حتی از آنان چند سر و گردن جلوتر است که با همه‌ی پیشوایان، ائمه و فقهاء بدون استثناء مخالفت می‌کند. در مقدمه نمونه‌هایی را ذکر کردم.

گاهی او را فردی ظاهری مذهب بسیار خشک می‌بینی که هم‌چون صخره‌ای سخت مقلد یکی از پیشوایان ظاهری است، حتی اگر به قیمت مخالفت با تمام پیشوایان حدیث و فقه تمام شود! چون دیدیم که در تضعیف احادیث صحیح تحریم آلات موسیقی و روی آوردن به تاویل باطل در حدیث معازف (چشم و گوش بسته) مقلد ابن حزم است. البته در تاویل نصی که ابن حزم انتخاب کرده از غزالی عاقل‌تر بوده است، زیرا او همانند غزالی جرات نکرده حدیث بخاری را تاویل کند، چرا که در آن حدیث آمده که پیامبر می‌فرماید: «یستحلون»: (حلال می‌دانند) ابن حزم تنها حدیث معاویه را که در آن این لفظ نیست تاویل کرده و عبارت آن حدیث این است که «و یضرب علی رؤسهم بالمعاذف»: (بر ابزار موسیقی در برابرشان نواخته می‌شود...).

ابن حزم ۵۷/۹ می‌گوید: «در این حدیث وعید بگونه‌ای نیست که به معازف اختصاص داشته باشد همان طور که برای آوردن زنان رقاصه [به جلسات] اختصاص ندارد، بلکه از ظاهر حدیث این گونه فهمیده می‌شود که آنان شراب را با تغییر نام حلال قرار می‌دهند» با این حال آنچه را توضیح داده آشکارا به زحمت انداختن خود و تاویل باطل است. به دلیل احادیث صحیح و توضیحی که از ابن قیم نقل کردیم. علاوه بر این شوکانی در «نیل الأوطار ۸/۸۵» پس از ذکر حدیث ابن حزم بصورت خلاصه بدون اشاره به او پاسخ دیگری می‌دهد که آشکارا نقدی بر غزالی نیز هست. شوکانی می‌گوید: «پاسخ این است که همراه ذکر کردن دلیل نمی‌شود که تنها وقتی حرام است که با هم باشند اگر چنین بود لازمه‌اش این است که حرمت زنا، که به صراحت در این حدیث (یعنی: حدیث بخاری) آمده فقط زمانی حرام است که همراه با نوشیدن شراب و نواختن بر آلات موسیقی باشد همان گونه که به اجماع علما لازم باطل است، ملزوم نیز همانند آن باطل است و مانند آن آیه است که می‌فرماید: «إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَلَا يَعْصِي عَلَىٰ طَعَامِ الْمَسْكِينِ»:

(قطعا او به خدای بزرگ ایمان ندارد و در غذا دادن به افراد تنگدست تشویق نمی‌کند). «حاقه ۳۴ و ۳۵»

اگر درست باشد که لازم و ملزوم همیشه باید با هم باشند، باید بگوییم که ایمان نیاوردن به خدا زمانی حرام است که فرد به طعام دادن تنگ‌دستان تشویق نکند! اگر گفته شود تحریم مسایلی که شما گفتید، از ادله‌ی دیگر ثابت است و پاسخ این است که تحریم ابزار موسیقی هم از ادله‌ی دیگر ثابت شده است چنان که ذکر آن گذشت، بنابراین راهی بجز برگشتن به این حقیقت وجود ندارد.

اینک توضیحی مهم برای معنای کلمه (الاستحلال) که در حدیث ذکر شده است. شیخ‌الاسلام ابن تیمیه در کتاب (ابطال التحلیل ص ۲۰-۲۱ الکردی) می‌نویسد: (الاستحلال - حلال دانستن - که در حدیث ذکر شده معنایش این است که آنان با تاویل و توجیها تفسیر بی‌اساس، حلال می‌دانند؛ زیرا اگر آنان بدون تاویل حلال بدانند، با این اعتقاد که پیامبر حرام کرده و آنان حلال می‌دانند، کافر می‌شوند، و از امت پیامبر نیستند، بطور مثال به آلات موسیقی گوش کنند و معتقد باشند که حرام است، با مسخ - دگرگونی ظاهری - عذاب نمی‌شوند؛ زیرا هستند بسیار کسانی که گناه می‌کنند ولی چون قبول دارند و معتقدند که گناه است با مسخ عذاب نمی‌شوند، از آن جایی که در حدیث درباره‌ی آنان گفته شده: (حلال قرار می‌دهند) کسانی که چیزی را حلال قرار می‌دهند. یعنی: به حلال بودن آن اعتقاد ندارد، پس حلال قرار دادنشان - چنانچه در حدیث ذکر شد - همانند شراب است که شراب می‌نوشند ولی فقط نام آن را تغییر می‌دهند و نوشیدنی‌های حرام را می‌نوشند و به آن‌ها شراب نمی‌گویند. حلال قرار دادن ابزار موسیقی فقط با این باور که گوش دادن به آلات موسیقی، شنیدن آوازی است که انسان از آن لذت می‌برد، و همانند آواز چه‌چه‌ی پرندگان است، و ابریشم را حلال می‌داند و می‌گویند چون برای جنگجو - سربازی که در راه خدا می‌جنگد - پوشیدنش رواست و شنیده‌اند که پوشیدن ابریشم هنگام جنگ مباح است! این را بر دیگر وقت‌ها نیز قیاس می‌کنند، این‌ها تأویلات سه‌گانه‌ای بود که به وسیله سه گروه ابراز شده است. که ابن مبارک درباره‌شان می‌گوید: «و هل أفسد الدین إلا الملوك وأحبار سوء ورهبانها»: (آیا کسی بجز شاهان، ملاها منحرف و صوفی‌های سوء کسی دین را فاسد می‌گرداند؟!)) روشن است که پس از ابلاغ پیامبر و بیان قاطعانه‌ی تحریم هیچ عذر و بهانه‌ای وجود ندارد که حلال کننده حرام خدا را بی‌نیاز کند و این مطلب در جای خودش مشهور است.

## فصل: پنجم

### [دیدگاه علما در تحریم ابزار موسیقی]

پس از این که صحت احادیث تحریم آلات موسیقی را ثابت کردیم و توضیح دادیم که از آن‌ها حرمت موسیقی ثابت می‌گردد، شایسته است که پس از این موضع فقها و علما را نیز بیاوریم که چگونه این احادیث را شرح داده‌اند و به آن‌ها عمل کرده‌اند، تا این مسأله برای حق‌جویان از بعد فقهی نیز روشن شود، و از انحراف غزالی در کتاب «السنة النبویه بین أهل الفقه و أهل الحديث» و کسانی که این روش او را دارند، بیشتر آگاه شوند و بدانند که اینان چقدر از فقه و علما دورند؟! همانطور که از سنت و علمای حدیث دورند و علمای سنت را به نادانی متهم می‌کنند؟! شوکانی در «نیل الاوطار» (۸۳/۸) در این باره مطالبی نوشته که خلاصه‌اش را این جا می‌آوریم:

«درباره موسیقی با آلات لهو یا بدون آلات اختلاف است، جمهور علما می‌گویند: (حرام است و ادله‌ی آن‌ها احادیثی است که ذکر کردیم. عده‌ای از اهل مدینه، برخی اهل ظاهر و صوفی‌های موافق‌شان گوش دادن به موسیقی را حتی اگر همراه ساز و نی باشد روا دانسته‌اند). سپس عده‌ای از اینان (کسانی که موسیقی را مباح می‌دانند) از برخی سلف نقل کرده و بحث را با نقل سخنان افراد طولانی کرده‌اند که نتیجه‌ای سودمند از آن بدست نمی‌آید، زیرا بیشتر سخنانی است که اصل و ریشه‌ای ندارند و از افرادی نقل شده که از همان‌ها مخالف آن نیز نقل شده است، بعضی افراد مشکوک و مورد تردیداند، در بخش بررسی این سخنان تذکر خواهیم داد. اما پیش از آن می‌خواهم به دو موضوع اشاره کنم:

اول: منظورش از جمهور در این جا ائمه چهارگانه فقه به پیروی از سلف است. ابن قیم جوزی در «إغاثة اللهفان» (۲۳۰/۲۲۶/۱) این را مفصلاً توضیح داده است و می‌نویسد: به همین دلیل - یعنی: مباح قرار دادن اهل ظاهر و...- موجب شده که ابن مطهر شیعوی «مباح دانستن آلات لهو و موسیقی» را به اهل سنت نسبت دهد. لذا شیخ الاسلام ابن تیمیه در «منهاج السنه» (۴۳۹/۳) پاسخ او را داده و این ادعا را تکذیب می‌کند و می‌نویسد: «این از دروغ‌هایی است که به ائمه اربعه نسبت داده‌اند، زیرا آنان بر تحریم آلات موسیقی که آلات لهو است، مانند عود و... اتفاق نظر دارند تا جایی که حتی اگر کسی آلات لهو را بشکنند ضمان، (تاوان) ندارد و گرفتن تاوان و جریمه حرام است.

دوم: شوکانی مباح دانستن موسیقی را به اهل مدینه نسبت داده است. اما از آن جایی که بصورت مطلق نسبت می‌دهد، چنان بنظر می‌رسد که امام مالک هم که اهل مدینه بوده معتقد به مباح بودن آلات موسیقی است، در حالی که چنین نیست، اگر چه پیش از او کسانی دیگر هم چون ذهبی نیز گفته‌اند که در زندگی نامه (یوسف بن یعقوب بن أبوسلمه ماجشون) می‌نویسد: (اهل مدینه موسیقی را مباح می‌دانند و آنان به سهل انگاری در این باره معروف‌اند. لذا گفته‌اند: دختران - کنیزکان - در خانه‌ی یوسف بن یعقوب بن أبوسلمه ماجشون بر آلات موسیقی می‌نواختند).

مؤلف می‌گوید: قطعاً امام مالک از آنان نیست، چون او بر آنان و کسانی دیگر از علما مدینه این امر را ناپسند می‌دانست و عیب می‌گرفت. ابوبکر خلال در کتاب «الامر بالمعروف» ص ۳۲ و ابن جوزی در کتاب «تلبیس أبلیس» ص ۲۴ باسند صحیح از اسحاق بن عیسی طباع (از رجال مسلم) می‌گوید: از مالک بن انس درباره‌ی آنچه اهل مدینه از موسیقی روا می‌دانند، پرسیدیم؟ در جواب گفت: «این کار فاسقان ماست!» یعنی: پیش ما اهل مدینه، فقط فاسقان این کار را می‌کنند و پس از این خلال با سند صحیح از ابراهیم بن منذر، که مدنی، ثقه و از استادان بخاری است. از او سوال شد و به او گفتند آیا شما موسیقی را مباح می‌دانید؟ در پاسخ گفت: «پناه بر خدا! این کار را بجز فاسقان کسی دیگر جایز نمی‌داند!» ولی اقولی که شوکانی نقل کرده و پیش‌تر اشاره کردیم و وعده دادیم که پاسخ دهیم، از دو جهت پاسخ می‌دهیم:

اول: اگر صحت نسبت آنها به گوینده اثبات گردد - حال آن که بین‌شان کوفی مدنی و... وجود دارد - دلیل معتبری نیست، زیرا با احادیث صحیح و صریح الدلاله که ذکر شد، مخالف است!



دوم: به فرض صحت از برخی -صاحب نظران- خلاف این ثابت است، لذا عمل بر این بهتر و حتی واجب است. اینک در حد امکان این نظریات را نقل می‌کنیم:

۱- شرح قاضی، أبو حصین می‌گوید: «مردی تنبور (ستور) مردی دیگر را شکست برای حل اختلاف خود نزد قاضی شریح رفتند، قضاوت شریح این بود که تاوانی (جریمه‌ای) ندارد. ابن ابی‌شبهه در «المنصف» (۳۲۷۵/۳۱۲/۷) این را تخریح کرده و اسناد آن صحیح است و بیهقی (۱۰۱/۶) و خلال (ص ۲۶) نیز تخریح کرده‌اند.

حنبل می‌گوید: «شنیدم أبو عبدالله می‌گوید: این‌ها [آلات] منکراند لذا در قضاوت چیزی به مالک آن تعلق نمی‌گیرد» ابو عبدالله همان امام احمد است. و مانند این را ابوداود در (مسایل خود ص ۲۷۹) از او روایت کرده است.

۲- سعید بن مسیب می‌گوید: «من از موسیقی (غنا) متنفرم اما رجز (سرود) را دوست دارم» عبدالرزاق در «المنصف» (۱۹۷۴۳/۶/۱۱) این را با سند صحیح تخریح کرده است.

۳- از شعبی (عامر بن شراحیل): اسماعیل بن اُبی خالد از او روایت می‌کند که گرفتن مزد را برای کسی که موسیقی می‌نوازد مکروه و ناپسند دانسته است و می‌گوید: «خوردن [دست مزد نوازنده] آن را مکروه می‌دانم».

ابن ابی‌شبهه (۲۲۰۳/۹/۷) با سند صحیح تخریح کرده است و در بخش هشتم قول او را که می‌گوید: «موسیقی موجب رویش نفاق در قلب می‌شود...» ذکر خواهیم نمود.

۴- چهارم مالک بن انس: پیش از این با سند صحیح از او نقل کردیم که درباره موسیقی می‌گوید: «این کار فاسقان است» با این حال باز هم شوکانی از قفال نقل می‌کند که در مذهب امام مالک نواختن موسیقی با آلات مباح است! البته در این که آن متن بیانگر مباح بودن باشد، ایراد دارد. که بنده سند دو تا از آن‌ها را بیان کردم: اول در رساله‌ی «سماع» ابن حزم با سند خود از ابن سیرین نقل می‌کند که مردی با تعدادی کنیز به مدینه آمد و به خانه‌ی عبدالله بن عمر رفت، بین آنان کنیزی بود که موسیقی می‌نواخت. مردی آمد که آن را بخرد لذا بر سر قیمت با فروشنده چانه می‌زد اما آن مرد کم نمی‌کرد. ابن عمر گفت: پیش مردی برو که از این بهتر می‌خرد. پرسید: آن مرد کیست؟ گفت: عبدالله بن جعفر. راوی گوید: کنیزان را نزد او برد. به یکی از کنیزان دستور داد که «عود» به نوازد. گوید: عود را برداشت و نواخت! سپس او را خرید و به خانه‌ی ابن عمر بازگشت... تا آخر ماجرا...

بنده به این ماجرا دو اعتراض دارم: اول این ماجرا در «رساله» چاپ شده ابن حزم (ص ۱۰۰) بدون لفظ عود است. دوم این ماجرا در «المحلی» درج شده لیکن با شک و تردید در لفظ «دف - دایره» آن را در (۶۲/۹-۶۳) از طریق حماد بن زید و ایوب سختیانی و هشام بن حسان، و سلمه بن کهلل - سخن بعضی را با سخن بعضی دیگر مخلوط کرده - و همه این‌ها از محمد بن سیرین از مردی... داستان را روایت کرده‌اند، در آن آمده: «پس آن کنیزک آله موسیقی را گرفت - ایوب گوید دایره را- و هشام می‌گوید: عود را، تا جایی که ابن عمر گمان کرد که وی پشیمان شده است، گفت: از این به بعد تو را ساز شیطان بس است، سپس با او معامله کرد.

ابن حزم اسناد این روایت را صحیح دانسته، این به گمان غالب همان گونه است که گفته، مشروط به آن که تا این چهار نفری که نام‌شان در سند است، صحیح باشد. منظور این است که ایوب و هشام در تعیین آله‌ای که بر آن کنیزک

نواخته اختلاف کرده‌اند. در حالی که هر دوی ایشان «ثقه» هستند، یکی (ایوب) می‌گوید: «دف» و دیگری می‌گوید: «عود» لذا بنده به دو علت قول اول (دف) را ترجیح می‌دهم.

اول: ایوب سابقه مصاحبت بیشتری با ابن سیرین دارد و رابطه‌اش با ابن سیرین از تمام اساتیدش محکم‌تر بوده است. حال آن که هشام علی رغم داشتن فضیلت، علم و ثقه بودن، چنین وضعیتی ندارد. این واقعیت برای هر کسی که بخواهد زندگی این دو را بررسی کند بخوبی روشن خواهد شد، بویژه در «سیر أعلام النبلاء» جلد ششم ص ۲۰ درباره‌ی ایوب می‌نویسد: «قلت إليه المنتهی فی الاتقان»: (از نظر بنده در نهایت اعتماد و توثیق قرار دارد). یعنی: صد درصد مورد اعتماد است. و سبب دیگر این که: این - خرید کنیز- مناسب عبدالله بن جعفر است، زیرا حکم دف با همه‌ی ابزار موسیقی متفاوت است؛ زیرا برای زنان جایز است که در عروسی دف بزنند. همان گونه که گذشت- و خواهد آمد- به همین دلیل بسیاری از علما بین دف و دیگر آلات موسیقی، در صورت، نابود شدن، فرق قایل شده‌اند، خلال در (ص ۲۸) به روایت از جعفر (ابن محمد) می‌گوید: از ابو عبدالله پرسیدم اگر طنبور، عود و طبل را کسی بشکند جریمه‌اش چه می‌شود؟ در پاسخ گفت: جریمه‌ای ندارد. از او سوال کردند، حکم شکستن دف چیست؟ در پاسخ گفت: نباید آن را بشکنند، و گفت: از پیامبر روایت است که دف زدن در عروسی‌ها جایز است» در حقیقت با روایت این حدیث به فرق بین حلال و حرام از آلات موسیقی اشاره می‌کند.

گویا امام احمد با اشاره به این حدیث می‌خواهد بگوید: از این حدیث چنان فهمیده می‌شود، که نباید دایره تلف شود؛ زیرا استفاده از دایره در مراسم نکاح مباح است، این بیانگر درک دقیق اوست. اما آنچه خلال در (ص ۲۷) از (حسن بصری) روایت می‌کند که گفت: «دایره‌ها برای مسلمانان بی‌ارزش‌اند. یعنی: مسلمان بالاتر از این است که دایره بزند و یاران عبدالله (ابن مسعود) دایره‌ها را پاره می‌کردند».

این مؤید همان چیزی است که ذکر کردیم که خلال (ص ۲۸) از یعقوب بن بُخْتَان روایت می‌کند که از ابو عبدالله درباره‌ی دایره زدن بدون موسیقی در مجالس عروسی سؤال شد؟ آن را مکروه ندانست و از دایره زدن هنگام مرگ سؤال شد؟ گفت: اگر گرفته و شکسته شود ایرادی ندارد. و گفت: یاران عبدالله در کوزه‌ها دایره‌ها را از بچه‌ها می‌گرفتند و سوراخ می‌کردند، و همه‌ی کسانی که این را روایت کرده‌اند، ابن ابی شیبه در (۵۷/۹) با سند صحیح ذکر کرده است.

خلاصه سخن این که: ما عبدالله بن جعفر را از این که کنیزکی برای نواختن عود بخرد بری و پاک می‌دانیم با آن که ترجیح آن گذشت، و گرنه در غیر از قرآن و سنت دلیلی بر جواز این وجود ندارد، بویژه که عبدالله بن عمر- که از او فقیه‌تر است می‌گوید: «از امروز تو را سازی از سازهای شیطان کافی است».<sup>۱</sup>

علاوه بر این قول دیگری نیز هست که ایراد دارد، شوکانی آن را به شعبه نسبت داده است که می‌گوید: در خانه منهال بن عمرو طنبوری بوده است. (منهال محدثی مشهور است).

<sup>۱</sup>. ابن تیمیه در «الاستقامه» (۲۸۱/۱-۲۸۲) پس از اشاره به این اثر ابن جعفر می‌گوید: «بدلیل قول ابن مسعود، ابن عمر، ابن عباس، جابر و امثال این‌ها عبدالله بن جعفر از کسانی نیست که صلاحیت این را داشته باشد که قولش با دین معارض و مخالف باشد، چه برسد به عملش»

گوید: می‌گویم اصل این روایت آن است که عقیلی در «الضعفاء» (۲۷۳/۴) از طریق وهب بن جریر از شعبه روایت کرده که می‌گوید: به خانه منهل ابن عمرو رفتم، از داخل خانه صدای طنبوری می‌شنیدیم، باز گشتم و سوال نکردم، و گفتم: چرا سؤال نکردی، چه بسا که او از این آواز بی‌خبر بوده است؟

مؤلف می‌گوید: اسناد این اثر تا شعبه صحیح است، از این روایت روشن می‌گردد که نباید منهل را از کسانی بدانیم که قایل به جواز گوش دادن به آلات موسیقی باشد. چه رسد به استعمال و به کارگیری آن، زیرا احتمال می‌رود که در خانه‌ی منهل طنبور زده شده باشد البته بدون آگاهی و رضایت او، به همین دلیل شعبه آن را ترک کرده و مردود دانسته است، و وهب بن جریر به او اعتراض کرده است و حافظ در زندگی‌نامه‌اش در «المقدمه»: (ص ۴۴۶) می‌نویسد: «این اعتراض، صحیح و بجاست، زیرا این موجب نمی‌شود که منهل مورد طعنه و ایراد قرار گیرد» پس از این در «المیزان» می‌گوید: «این دلیل موجب نمی‌شود که شیخ را مورد طعنه قرار دهیم، چرا که تغییر (دخل و تصرف) در این اثر بوسیله مباح کنندگان موسیقی امری ممکن است و بعید نیست؛ زیرا شعبه صدای طنبور را ناپسند دانسته و این کارش درست بوده هر چند در این گمان کرده منهل قایل به رخصت است اما بر خطا رفته است!

خلاصه سخن این که: علما و فقها که ائمه چهارگانه نیز با آنها هستند - همه بر تحریم آلات موسیقی به پیروی از احادیث پیامبر و آثار سلف متفق‌اند، اگر چه از برخی خلاف این نیز ثابت است، ادله‌ای که ذکر کردیم معتبر و کافی است و خداوند می‌فرماید: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»: (اما نه، به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود مگر زمانی که تو را در اختلافات خود داور قرار دهند، و سپس در دل خود از داوری تو احساس ناراحتی نکنند، و کاملاً تسلیم باشند). (نساء/۶۵)

## ۶- فصل ششم:

### شبهات و پاسخ آنها

کسانی که موسیقی را مباح دانسته‌اند، و پاسخ استنباط‌های شان را با احادیث صحیح و قول راجح در مذاهب ائمه ذکر کردیم، زیرا گمان کرده بودند که هیچ نصی بر تحریم هیچ یک از ابزار موسیقی نیامده، از آن جایی که بحث و نتیجه آن زمانی کامل می‌شود که اصل مورد استناد ابن حزم و مقلدانش را که بر اساس اصلی گمانی موسیقی را مباح می‌دانند. با ذکر پاسخ‌هایی که علما داده‌اند کامل کنیم. لذا لازم به نظر می‌رسد که پاسخ علما را بیاوریم. ابن حزم در رساله‌اش (۹۸-۹۹) و در المحلی (۶۱/۹-۶۲) دو حدیث را بعنوان دلیل ذکر می‌کند که اول از عائشه و دومی از ابن عمر است:

اول: حدیث عائشه را که تنها به روایت مسلم آورده بخاری و... نیز آن را روایت کرده‌اند. این حدیث در «غایه المرام» (۳۹۹) تخریح شده است و من آن را در کتابم «مختصر صحیح بخاری» شماره ۵۰۸ و در اول «کتاب العیدین» با همه‌ی افزوده‌ها و فوایدی که در جاهای مختلف و باب‌های متفرق از «صحیح بخاری» درباره‌ی این حدیث آمده، آورده‌ام و پیوست نمودم. به همین دلیل اینک متن آن را با حذف شماره‌ها، جلد و ذکر صفحه از افزوده‌ها در این جا نقل می‌کنم. عائشه رضی‌الله‌عنها می‌گوید: (رسول خدا به خانام آمد در حالی که دو تا دختر از دختران انصار و در روایتی دو دختر آواز خوان [در ایام منی دایره می‌زدند و آواز می‌خواندند] و در روایتی سرودهایی که درباره‌ی جنگ باعث، انصار سروده بودند، می‌خواندند. [اما آواز

خوان نبودند] پیامبر بر رختخواب خوابید و با ملافه‌ای خود را پوشاند، ابوبکر در حالی آمد که پیامبر ملافه‌ای روی خود انداخته بود و مرا سرزنش کرد و در روایتی آمده که آن دو دختر را سرزنش کرد و گفت: ساز شیطان در خانه‌ی رسول الله!؟ در روایتی دیگر آمده: آیا ساز شیطان در خانه‌ی رسول الله!؟ (دوبار تکرار کرد) پیامبر رو به او کرد و در روایتی دیگر آمده: پیامبر ملافه را از چهره‌اش برداشت و گفت: ای ابوبکر هر ملتی عیدی دارد و این عید ماست! همین که هواس ابوبکر پرت شد به آن دو اشاره کردم رفتند.

ابن حزم با استناد به همین روایت می‌گوید: موسیقی با دف مباح است و در تعلیقی که بر جمله‌ی: «ولیستا بمغنیتین» می‌نویسد: آری خواننده نبودند اما آواز خواندن از آن‌ها ثابت است.

اما معنای این جمله که می‌گوید: «لیستا بمغنیتین» این است که خواننده‌ی حرفه‌ای نبودند. در تمام این‌ها دلیلی وجود ندارد بلکه دلیل در آن است که پیامبر این سخن ابوبکر را گفت: «آیا ساز شیطان در خانه رسول!؟» ناپسند می‌شمارد و انکار می‌کند. به این ترتیب ثابت است که مطلقاً و بدون کراهت موسیقی مباح است لذا هر کس منکر این باشد بدون شک به خطا رفته است).

این‌ها سخنان ابن حزم است، در پاسخ با استعانت از الله می‌گویم: «پر واضح است که مخاطبان بخوبی می‌دانند آن طور که ادعا کرده در این حدیث دلیلی وجود ندارد که موسیقی با آلات لهو مباح باشد، در حالی که در آن جا دختران کوچک بودند چگونه حکم برای زنان بزرگ و مردان نیز عام می‌گردد؟ و چگونه از این حدیث جواز نواختن بر آلات موسیقی و در همه روزهای سال اثبات می‌گردد. این آشکارا اشتباه و استنباطی از حدیث است که در آن وجود ندارد. علت این اشتباه، اشتباهی دیگر و از آن واضح‌تر است و آن این است که می‌گوید: «دلیل فقط در انکار پیامبر بر ابوبکر است که گفته بود! آیا ساز شیطان در حضور رسول خدا!»

مؤلف می‌گوید: «در این حدیث چیزی از این انکار ابن حزم، حتی به صورت اشاری هم به چشم نمی‌خورد، بلکه فقط ایرادی که پیامبر بر ابوبکر می‌گیرد این است که ابوبکر دختران را سرزنش کرده و فرمود: «فإن لكل قوم عیدا، وهذا عیدنا»: (هر ملتی عیدی دارد و این عید ماست!).

مؤلف می‌گوید: این شیوه‌ی بیان علت کمال فصاحت پیامبر را می‌رساند که از طرفی ابوبکر را تأیید می‌کند، زیرا رد سازها هم چون یک اصل ثابت است و از جهت دیگر رسول خدا آوازخوانی دختران را با «دایره» تأیید می‌کند، رسول خدا این گونه و با اشاره، به ابوبکر می‌گوید: تو که اصل تحریم موسیقی را گرفتی کارت درست است اما در ایراد بر دختران [در روز عید] خطا کردی!؟

بنده شبیه این را در مقدمه‌ای که بر کتاب «الآیات البینات فی عدم سماع الاموات» شیخ نعمان آلوسی نوشتم و در آن این سوال را مطرح کردم (در ص ۴۶-۴۷) که ابوبکر اصل منکر بودن موسیقی را از کجا می‌دانست؟

در پاسخ نوشتم که «ابوبکر این اصل را از تعالیم و آموزه‌های پیامبر و احادیث زیادی که در تحریم موسیقی و ابزار لهو موسیقی بیان می‌شده آموخته بود» در آن جا برخی از منابع گذشته را ذکر کرده و گفتم: «اگر ابوبکر از پیش از تحریم موسیقی و... آگاه نبود، دلیلی نداشت که با وجود پیامبر در خانه این‌گونه بشدت انکار کند» گوید: «بویژه فرد با معرفت و متواضعی چون ابوبکر که به پیامبر می‌گفت: هرگز برای پسر ابوقحافه شایسته نیست که از پیامبر جلوتر (به عنوان امام) نماز بخواند یعنی: ابوبکر امام باشد و این در حالی است که خود پیامبر به او دستور داده بود که بماند تا به او اقتدا کند این روایت را در «الإرواء»: (۲/۲۵۸) تخریج کردم» سپس دیدم در «تفسیر آلوسی» (۷/۱۲) همان چیزی است که من ذکر کرده بودم نوشته است، خدا را سپاس گفتم و از او

خواستار توفیق و فضل روز افزون هستم! با این فرق که بر ابوبکر پوشیده مانده بود که در روز عید رواست، که رسول خدا برایش بیان کرده و گفت: «ای ابوبکر آن‌ها را بگذار که هر ملتی ملتی عیدی دارد و این عید ماست» بنابراین مسلم است که انکار ابوبکر بصورت عام با تأیید پیامبر باقی بماند، لیکن آواز خوانی در روز عید را با ویژگی‌های خاص که در این حدیث آمده استثنا کرده و مباح قرار داده است. در مقدمه‌ی مورد اشاره مثال‌هایی ذکر کردم که بیان‌گر اهمیت تأیید، پیامبر هر مسئله است، و این که تأیید و اقرار پیامبر از اسباب قوی برای فهم موضوعی است که اقرار در آن با فهم صحیح هم‌راه باشد و یکی از آن - مثال‌ها - حدیث چاه قلیب بدر است که پیامبر کشته‌های مشرکین را صدا زد و می‌گفت: «یا فلان بن فلان» و قول عمر و دیگر یاران پیامبر است که می‌گفتند: «جسدهای بدون روح حرف نمی‌زنند» پیامبر این را تأیید کرد و این‌گونه پاسخ داد: «شما از آنان بر آن چه می‌گوییم شنواتر نیستید». «متفق علیه»

من از این ماجرا بصورت خاصی استدلال کرده‌ام که به دو دلیل در اصل مردگان نمی‌شنوند. اما آنچه در این جا برایم مهم است، این است که به تأیید پیامبر بستگی دارد و در (ص ۳۹-۴۲) گفتم مسئله‌ای دیگر: این که پیامبر چیزی را که عمر و دیگر یاران پیامبر تصور می‌کردند، تأیید فرمود و این که معتقد بودند که مردها نمی‌شنوند که برخی این مسئله را بصورت اشاره و برخی به صراحت در این ماجرا ابراز کردند. لیکن این دو موضوع نیاز به تشریح دارد: اشاره این بود که چون صحابه شنیدند که پیامبر مردگان چاه قلیب بدر را خطاب قرار می‌دهد بصورت اشاره گفتند: «جسدهایی که روح ندارند سخن نمی‌گویند» در روایتی دیگر از انس مانند همین با الفاظ «قالوا: گفتند» به جای «قال عمر»: (عمر گفت) آمده اگر یاران پیامبر قبلاً از ایشان نشنیده بودند هرگز برای‌شان روا نبود که شتاب زده اعتراض کنند. حتی اگر فرض کنیم که شتاب کردند و بدون شناخت قبلی کار پیامبر را ناپسند دانستند، به اقتضای وظیفه‌ی ابلاغ باید برای‌شان بیان کند که این فهم شما اشتباه است، و چنین باوری در شریعت اصل و پایه‌ای ندارد لذا در هیچ روایتی سراغ نداریم که پیامبر توضیح داده باشد که این عقیده درست نیست، و نهایت چیزی که به آنان گفت این بود که فرمود: (شما به آن چه می‌گوییم از آنان شنواتر نیستید! - همان‌طور که مشاهده می‌کنید - این جمله مبنای قاعده‌ی عمومی به نسبت همه‌ی مردگان نیست، که مخالف اعتقاد پیشین‌شان باشد، فقط در این خبر از اهل قلیب است که جریانی خاص است، و قاعده‌ی مطلق برای همه‌ی مردگان نیست همین‌طور هرگاه روایت عمر را بیاد بیاوری که در آن هست: «این‌ها الآن می‌شنوند» همان‌طور که شرح آن ذکر شد.

به این ترتیب شنیدن آنان خاص و ویژه همان وقت بود اما آنچه پیامبر گفت: این است که این حادثه‌ای است که عمومیتی ندارد و بر شنیدن همیشه دلالت ندارد که هر چه برای‌شان گفته شود بشنوند و همین‌گونه مردگان دیگر نیز مطلقاً نمی‌شنوند. اما روایتی که در آن به صراحت ذکر شده، آن است که احمد (۲۷۸/۳) بروایت انس آمده که: عمر صدایش را شنید و گفت: ای رسول خدا آیا پس از سه روز آنان را صدا می‌زنی؟ آیا می‌شنوند، خداوند می‌فرماید: «إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ مَوْتِي»: (یعنی تو ای پیامبر نمی‌توانی مردگان را بشنوانی) پیامبر فرمود: سوگند به کسی که جانم در دست اوست! تو اینک از آنان به آنچه می‌گوییم شنواتر نیستی، لیکن آنان نمی‌توانند پاسخ دهند. و سند این حدیث به شرط مسلم، صحیح است.

عمر به صراحت می‌گوید: آیه مذکور موجب شده که به آن تکیه کنند و با مبادرت تمام از پیامبر پرسیم، و آنان یعنی صحابه از دخول عموم اهل قلیب در آن آیه چنان فهمیده بوند که تمام کشته‌های اهل قلیب در تحت این قانون کلی - یعنی شنیدن مردگان - داخل هستند به همین خاطر برای‌شان درک خطاب پیامبر مشکل گردید در نتیجه آنچه در دل داشتند از پیامبر سؤال کردند، تا اشکالی که برایشان پیش آمده بود برطرف گردد و با بیانی که ذکر گردید، اشکال برطرف شد و از همین روشن می‌گردد که پیامبر فهم صحابه و در رأس آن‌ها عمر را مورد تأیید قرار داد، که این آیه به همان شکل عام است و همه‌ی مردگان

اعم از مردگان چاه قلیب بدر را در بر می‌گیرد، پیامبر سؤال‌شان را ناپسند ندانست لذا به آنان نگفت شما اشتباه کردید، بنابراین، این آیه شنیدن را از مردگان مطلقاً نفی نمی‌کند بلکه پیامبر اصل عدم شنیدن مردگان را از آنان پذیرفت و آنچه برای‌شان پوشیده بود بیان کرد که موضوع چاه قلیب بدر متفاوت است. به این ترتیب آنان سخن حق را از ایشان شنیدند و فهمیدند که این موضوع خاص، مستثاء و از معجزات پیامبر است.

سپس در آن جا توضیح دادم که این نشانه‌ی فهم عمیق و دقیق آنهاست که به بررسی اموری که پیامبر مورد تایید و استناد قرار داده، می‌پردازند، چون پیامبر حق است. اگر چنین نبود از درک درست بسیاری از مفاهیم منحرف می‌شدیم. از اصل مطلب دور نشویم این شاهد زنده در برابر همه قرار دارد که نویسندگان و مؤلفان و.. عادت دارند از ظاهر این حدیث (حدیث چاه قلیب) که می‌فرماید: «شما آنچه را که می‌گوییم از آنها بهتر نمی‌شنوید» استنباط کنند که مردگان می‌شنوند، حال آن که به این حقیقت توجه نکردند که پیامبر این اعتقاد صحابه را که مردگان نمی‌شنود، مورد تایید قرار داده است. دوباره به حدیث برگرد تا بیشتر متوجه همان شوی که ما ذکر کردیم که مردگان نمی‌شنوند و این یک اصل اساسی است، لذا هرگز جایز نیست بدون نص از این اصل بیرون رویم، این قاعده عام درباره تمام نصوص است. والله ولی توفیق...

افراد محقق از این نوع مثال‌ها زیاد می‌یابند، اما خالی از لطف نیست که اکنون دو مثالی که داریم ذکر کنم یکی از آن دو مثال همین حدیث عائشه است که پس از ذکر آن گفتیم: به نظر من در این حدیث می‌بینم که پیامبر قول ابوبکر را که گفت: «مزمار الشیطان»: (ساز شیطان است). رد نکرد بلکه تایید کرده لذا اقرار پیامبر بیانگر این است که این منع ابوبکر عملی پسندیده است نه منکر! اما سؤال این است که ابوبکر از کجا می‌دانست؟ که مانع این عمل شد...؟ تا آخر مطلب که نقل آن گذشت.

سپس توضیح دادم که پیامبر منکر بودن این که مردگان می‌شنوند، را از عمر مورد تایید قرار داد، به همین صورت ناپسند دانستن ساز توسط ابوبکر را تایید فرمود که به موجب آن موسیقی مذکور در روز عید مباح است. همانطور که این برای برخی از نویسندگان معاصر، زیبا جلوه کرده است که ابن حزم پیشگام و مقتدای آنان است. سپس در (ص ۴۸-۴۹) گفته‌ام: «این که پیامبر بر دختران عیب نگرفت درست ولی آن روز، روز عید بود لذا روزهای دیگر را در بر نمی‌گیرد، این توجیه اول است. دوم: وقتی به ابوبکر دستور داد که از آنان ایراد نگیرد، می‌گوید: «آن دو را رها کن» پس از آن می‌گوید: «هر ملتی عیدی دارد...» این جمله علتی است که در آن علت مباح بودن را عید بیان می‌کند. اگر این تعبیر درست باشد.

بدیهی است که حکم همیشه با علت است هرگاه علت بوجود آید حکم نیز بوجود می‌آید، و روشن است که چون علت منتفی شود و عید نباشد موسیقی نیز مباح نیست، البته احتمال می‌رود که ابن حزم علت را به عنوان دلیل قبول نداشته باشد همانطور که مشهور است ابن حزم معتقد به علت نیست و علت خطاب را به عنوان دلیل قبول ندارد اما علما، بویژه ابن تیمیه در جاهای متفاوت «در مجموع الفتاوی» او را مورد انتقاد قرار داده است.

رجوع شود به فهرست جلد دوم سخن در حدیث عائشه درباره موسیقی به درازا کشید، إن شاء الله که ایرادی نداشته باشد! زیرا شاهد در از آن مهم و مشخص است، و آن این که هر کس به جستجوی علم باشد، می‌داند که پیامبر طوری این مسئله را مورد تایید قرار داده است که دروازه‌ای از درک و فهم بر آن گشوده که به غیر از آن نمی‌توان به آن رسید، و موضوع حدیث چاه قلیب نیز همین است.

خلاصه کلام این که: اشتباه ابن حزم از آن جا سرچشمه می‌گیرد که گمان کرده پیامبر ناپسند دانستن کار دختران را توسط ابوبکر مطلقاً انکار کرده است. در حالی که این از تایید کار دختران استنباط نمی‌شود، زیرا مباح بودن فقط به روز عید مقید شده است کما این که پیش‌تر نیز ذکر شد. و دیگر این که موسیقی فقط بادف - دایره - رواست، نه بر هر آله‌ای از آلات موسیقی

و دیگر این که برای دختران کوچک جایز است نه برای هر کسی، همان طور که علما تصریح کرده‌اند. ابن جوزی در «تلبیس ایلیس» (۲۳۹/۱) می‌نویسد: «چنان پیدا است که آن دو دختر از نظر سنی کوچک بودند، زیرا عایشه کوچک بوده و رسول خدا به دختران کوچک اجازه می‌داده که به خانه بیایند و با او بازی کنند»

به همین علت گمان نمی‌کنم که ابن حزم این حکم (مباح دانستن موسیقی) را عام بفهمند، اگر آن توهم نبود - قاطعانه می‌گفتم - و گمان من را همین حدیث مذکور تأیید می‌کند که ابن حزم هم اساس دلالت را خاص می‌داند نه عام، چنان که در المحلي (۷۵/۱۰-۷۶) می‌نویسد: «این فقط برای دختر بچه‌ها رواست که با عروسک‌هایی که خودشان درست می‌کنند، بازی کنند و برای دیگران روا نیست».

مؤلف می‌گوید: این همان فهمی است که به موجب این نصوصی که شیخان و غیره روایت کرده‌اند و در غایة المرام (۱۲۸/۹۹) تخریح شده، مختلف است مانند: نصوص عام و خاص در این جا، زیرا در احادیث بسیاری به صراحت عکس‌های دارای روح تخریح شده است، که از آن‌ها ابن حزم بازی دختران کوچک را استثناء کرده، چون احادیث تحریم این مورد را در بر نمی‌گیرد، و مانند: برخی از بزرگواران این حدیث را با دیگر روایات متعارض ندانسته است لذا شایسته بود که ابن حزم در مورد تحریم آلات موسیقی نیز چنین موضع‌گیری می‌داشت و دف و روز عید را استثناء می‌کرد اما توفیق نصیب‌اش نشده و از احادیث تحریم آلات موسیقی که ذکر کردیم، بی‌خبر مانده است. فقط برای این که می‌فهمید همین جمله ابوبکر صدیق کافی بود که: «آیا ساز شیطان در خانه پیامبر خدا!» اگر توهم او - که اندکی پیش ذکر کردیم - نبود و توضیح دادیم که علما می‌گویند: این حدیث حجتی است علیه آنچه او ادعا می‌کند. ایرادی نخواهد داشت که برخی از اقوال علما را ذکر کنیم:

۱- أبوطیب طبری (ت-۴۵۰) می‌نویسد: «این حدیث دلیل ماست؛ زیرا ابوبکر آن آله موسیقی را مزمار شیطان نامیده و پیامبر به ابوبکر ایرادی نگرفت فقط او را از سخت‌گیری بر دختران بازداشت چرا که پیامبر با همه به نرمی رفتار می‌کرد، بویژه در روز عید که عایشه در آن وقت کوچک بوده است. اما پس از بلوغ و بالا رفتن سن و آگاهی چیزی جز رد موسیقی از وی نقل نشده است و بر برادرزاده‌اش قاسم بن محمد که علم خود را از او آموخته بود، موسیقی را منکر می‌دانست و از گوش دادن به آواز موسیقی نهی می‌کرد.» به نقل از کتاب ابن جوزی (۲۵۳/۱-۲۵۴) نقل کرده‌ام

۲- ابن تیمیه در رساله‌ی «السماع والرقص» که در ضمن مجموعه الرسائل الکبری در (۲/۲۵۸) است. می‌نویسد: این حدیث بیانگر این واقعیت است که چنین رسمی وجود نداشته که پیامبر و اصحاب برای شنیدن آواز موسیقی جمع شوند لذا ابوبکر می‌گوید: «مذمار الشیطان» و چون آن روز عید بود پیامبر اجازه دادند که دختران (کوچک) در عید اظهار شادی کنند. همان طور که در حدیث آمده: «لیعلم المشرکون أن فی دیننا فسحة»: (تا مشرکین بدانند که در دین ما فراخی هست).<sup>۱</sup>

و همان طور که عایشه عروسک‌هایی داشت و دختران کوچک می‌آمدند و با او بازی می‌کردند. (متفق علیه)

۳- ابن قیم در «إغاثة اللهفان»: (۱/۲۵۷) می‌نویسد: «پیامبر سخن ابوبکر را رد نکرد که چرا آواز خواندن آن دختران را مزمار الشیطان نامیده‌ای؟ و آن دو دختر را نیز با سکوتش تأیید کرد، زیرا بچه و غیر مکلف بودند و سرودهایی را می‌خواندند که عرب‌ها در جنگ بُعث از شجاعت و تشویق به جنگ سروده بودند و آن روز، روز عید بود».

<sup>۱</sup> این قسمتی از حدیث بازی حبشی‌ها با نیزه در مسجد است، اصل این روایت متفق علیه است اما این قسمت را أحمد و حمیدی از دو طریق تخریح کرده‌اند لذا در «الصحیح»: (۱۸۲۹) و در «آداب الزفاف»: (ص ۲۷۴-۲۷۵) آورده‌ام و حافظ با سکوت آن را به سراج (۲/۴۴۴) نسبت داده است.

۴- حافظ در «الفتح» (۲-۴۴۲) در تعلیقی که بر این گفتار پیامبر دارد که به ابوبکر می‌گوید: «دعهما...»: (آن‌ها را به حال خودشان بگذار) می‌نویسد: «در این بیان علت و توضیحی وجود دارد، چرا که صدیق گمان می‌کرد، آن‌ها بدون اطلاع پیامبر این کار را می‌کنند، زیرا هنگامی که ابوبکر وارد خانه شد، دید که روی پیامبر ملافه‌ای انداخته است لذا گمان کرد که خواب است، به این ترتیب وظیفه‌ی خود دانست که جلوی آن‌ها را بگیرد چرا که در خانه دخترش این اعمال صورت می‌گرفت حال آن که برایش ثابت بود که غنا (موسیقی) لهو و ناروست. به همین سبب خودش با استناد به آن‌چه می‌دانست به جای پیامبر اقدام به منع کرد اما پیامبر به او توضیح داد و حکم این مسئله را بیان نمود که علت عدم منع پیامبر عید بودن آن روز بوده است. و عید یعنی: خوشحالی شرعی، لذا در چنین حالتی این عمل ناپسند نیست همان‌طور که در عروسی‌ها نیز جایز است.

دوم: حدیث ابن عمر که ابن حزم با استنباط از آن می‌گوید: موسیقی مباح است، نافع مولی ابن عمر روایت می‌کند که: «أَنَّ ابْنَ عُمَرَ سَمِعَ صَوْتَ زَمَّارَةٍ رَاعٍ فَوَضَعَ أَصْبُعَيْهِ فِي أُذُنَيْهِ وَعَدَلَ رَأْحَلَتَهُ عَنِ الطَّرِيقِ وَهُوَ يَقُولُ يَا نَافِعُ أَتَسْمَعُ فَأَقُولُ نَعَمْ فَيَمْضِي حَتَّى قُلْتُ لَا فَوَضَعَ يَدَيْهِ وَأَعَادَ رَأْحَلَتَهُ إِلَى الطَّرِيقِ وَقَالَ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَسَمِعَ صَوْتَ زَمَّارَةٍ رَاعٍ فَصَنَعَ مِثْلَ هَذَا»: (ابن عمر صدای نی چوپانی را شنید، انگشتان خود را در گوش‌هایش فرو برد و راه سواری‌اش را کج کرد و می‌پرسید: نافع آیا می‌شنوی؟ من می‌گفتم: آری، او هم چنان رفت، تا این که گفتم: خیر، آن وقت دستانش را برداشت و سواریش را به راه بازگرداند، و گفت: (دیدم پیامبر صدای نی چوپانی را شنید و همین کار را کرد).

أحمد (۸/۲ و ۳۸) و ابن سعد (۱۶۳/۴)، و أبو داود (۴۹۲۴-۴۹۲۶) و از طریق بیهقی در سنن (۲۲۲/۱۰) و به همین صورت ابن جوزی (ص ۲۴۷)، و ابن حبان در صحیح خود (۲۰۱۳-موارد) و ابن ابی الدنيا (ق ۱/۹)، و آجری ش (۶۴) و طبرانی در معجم الصغیر (ص ۵-هندیة) و نیز بیهقی در شعب الإیمان (۵۱۲۰/۲۸۳/۴) از چند طریق از نافع، و برخی طرق آن صحیح است که بنده آن‌ها را تخریج کردم و مفصلاً مورد بررسی قرار دادم و نافع از مجاهد متابعی به همین معنا دارد که در روض النضیر (۵۶۸)، و مشکاة (۴۸۱۱ تحقیق دوم) به صورت مختصر آورده است و حافظ أبو الفضل محمد بن ناصر می‌گوید: این حدیث صحیح است. نگا: تفسیر آلوسی (۷۷/۱۱) و کف الرعاع (ص ۱۰۹) پاورقی الکبائر

ابن حزم پس از ذکر این حدیث می‌گوید: «اگر شنیدن صدای نی حرام بود آن را برای ابن عمر مباح قرار نمی‌داد و ابن عمر آن را برای نافع جایز نمی‌دانست. در واقع پیامبر هر چه بر خلاف تقرب به الله بود برای خودش ناپسند می‌دانست. همان‌طور که تکیه زده خوردن را برای خود ناپسند می‌دانست... و حتی اگر این کار حرام بود هرگز پیامبر به بستن گوش‌های خودش اکتفی نمی‌کرد، بلکه از شنیدن آن منع می‌کرد».

در پاسخ باید بگوییم: خداوند ابن حزم را بیمارزد! اموری بر وی پوشیده مانده که شایسته‌ی علم‌اش نبوده است: اول: فرق بین شنیدن (السماع) و گوش دادن (الإستماع) است که گوش دادن به اراده را به شنیدن بدون اراده تفسیر کرده است. در واقع این هم از نظر لغوی و هم از نظر قرآن و حدیث اشتباهی آشکار است. به همین دلیل ابن تیمیه پس از حدیث عایشه - که پیش‌تر ذکر شد- می‌نویسد: در حدیث دو دختر این مسئله وجود ندارد که پیامبر به آواز آنان گوش داده باشد. در حالی که امر و نهی مربوط به گوش دادن است نه تنها شنیدن! همان‌طور که در دیدن نامحرم امر و نهی مربوط به دیدن با اراده و قصد است اما اگر بدون اختیار باشد و به همین صورت بوییدن خوش بویی ناروا است که نهی مربوط به بوییدن با اراده و قصد است نه آن بویی که بدون اراده به مشام برسد، چون اگر بدون اختیار باشد بر فرد



گناهی نیست. به همین صورت همه‌ی اموری ناجایزی که مربوط به حواس پنج‌گانه (شنوایی، بینایی، بویایی، چشایی و لامسه) است.

در حقیقت امر و نهی الهی مربوط به نیت و عمل فرد است لذا آنچه بدون نیت و اراده باشد در آن امر و نهی نیست.

این یکی از توجیحات حدیث ابن عمر است... (و حدیث را آورده است) زیرا برخی از مردم می‌گویند: -به فرض صحت این حدیث<sup>۱</sup> - به ابن عمر دستور نداد که گوش‌هایش را بگیرد! پاسخ این است که ابن عمر به اختیار خود به آن آواز گوش نمی‌داد بلکه صدا را ناخواسته می‌شنید و در این گناهی نیست. اما چرا پیامبر راه خود را کج کرد؟ برای این که بتواند به شکل کامل‌تر و بهتر نشنود. مانند: کسی که به راهی برود و در راه صدای قومی را بشنود که حرف‌های ناروا می‌زنند، گوش‌هایش را بگیرد تا صدای‌شان را نشنود. بدیهی است که این برایش بهتر است. ولی اگر گوش‌هایش را نگیرد گناه کار نمی‌شود مگر این که در شنیدن آن ضرر دینی وجود داشته باشد که بدون گرفتن گوش‌ها دفع نگردد.

مسئله‌ی دوم: ابن حزم تصور می‌کند که چوپان جلوی پیامبر نی می‌زده و او را منع نکرده است. اما در حدیث چنین چیزی وجود ندارد و حتی از نص حدیث خلاف این فهمیده می‌شود که چوپان دور بوده است تا جایی که دیده نمی‌شده و فقط صدایش را می‌شنیدند به همین دلیل علامه عبدالهادی پس از ذکر مطالبی مانند: مطالب ابن تیمیه سخنانی دارد که خلاصه‌اش چنین است: سکوت پیامبر در برابر صدای نی چوپان بیانگر جواز آن نیست، چرا که تأیید در صورتی درست است که فرد را ببیند، اما در این جا احتمال می‌رود که صدا را از دور می‌شنیده یا چوپان بر قله‌ی کوه بوده و یا به جایی بوده که رسیدن به آن امکان نداشته یا شاید آن چوپان مکلف نبوده است. لذا رد عمل آن امکان نداشت.<sup>۲</sup>

سوم: تحریم ترانه و آلات موسیقی از تحریم شراب مهم‌تر و سخت‌تر نیست، در حالی که پیامبر -تا خواست خدا بود- بین اصحابش بود و برخی از آنان شراب می‌خوردند. آیا درست است که بگوییم پیامبر شراب خوردن‌شان را تأیید می‌کرد چون منع نمی‌کرد؟! حال اگر فرض کنند که این روایت به این شکل بیانگر مباح بودن موسیقی است ما نیز می‌گوییم: احتمال می‌رود که این قبل از تحریم موسیقی بوده است. با وجود احتمال استدلال باطل می‌گردد.

مسئله‌ی چهارم: -و آخرین این مسایل- اگر موسیقی بر اساس فرضیه مذکور مباح باشد، فقط به همان چوپان اختصاص داشته است که با موسیقی معمولی و ساده‌ای که در تحریک روان‌ها تأثیر چندانی نداشته و بر حالت عادی کسی تأثیر نداشته است. حال این کجا و آلات موسیقی تحریک‌کننده‌ی مانند: عود و بربط کجا؟ و آلات موسیقی که در گذر زمان تغییر کرده است و در عصر حاضر عموم خوانندگان و نوازندگان استفاده می‌کنند، مردم نیز گوش می‌دهند و با آن‌ها خود را سرگرم می‌کنند. تردیدی نیست دلیلی که در این حدیث -بر اساس فرضیه مذکور- وجود دارد، به تعبیر فقها از ادعایی که مطرح کرده‌اند، خاص تر است.

در حقیقت در این حدیث دلیلی بر مباح بودن موسیقی وجود ندارد بلکه این حدیث بیانگر این است که پیامبر شنیدن موسیقی را ناپسند دانسته است، این بدون شک از نظر شرعی مکروه است و تحت عموم آیه‌ی: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (پیامبر خدا برای شما الگویی نیکو است). «أحزاب: ۲۱» داخل است. به همین دلیل عبدالله بن عمر از ایشان پیروی کرده است و -همان طور که توضیح دادیم- با گذاشتن انگشتان در گوش از شنیدن آن خود داری کرد. آن هم بدون آن که قصد شنیدن آن

۱. شیخ آلبنانی می‌گوید: همان طور که توضیح دادم این حدیث صحیح است.

۲. این مطالب را از عون المعبود ۴/۴۳۵ نقل کردم و او از مرقاه الصعود سیوطی نقل کرده است.

را داشته باشد. واضح است که گوش دادن با اراده به شدت مکروه است. به همین دلیل ابن جوزی در (ص ۲۴۷) می‌نویسد: وقتی حکم موسیقی که از حالت طبیعی انسان را خارج نکند به این صورت است، حکم موسیقی این زمان و فن آن چیست؟!

شیخ آلبانی می‌گوید: ما درباره‌ی موسیقی زمان خودمان چه باید بگوییم؟! آیا کسی هست که حق را از باطل تشخیص دهد و پند گیرد؟

پس از این مباحث و قبل از تمام نمودن این بخش، شایسته می‌دانم که اثر ارزشمند و بسیار مفیدی به خوانندگان هدیه کنم که تا به حال ندیدم کسی از برادرانی که درباره‌ی تحریم آلات موسیقی کتاب نوشته‌اند این روایت را ذکر کرده باشند. این اثر را از یکی از خلفای راشدین یعنی: عمر بن عبدالعزیز روایت کرده‌اند. چون با این اثر مخاطب با تاکید یقین می‌کند که ابزار موسیقی نزد سلف ناپسند بوده است و هر کس برای پخش موسیقی تلاش کند باید تعزیر و به مردم معرفی شود:

امام اوزاعی می‌گوید: عمر بن عبدالعزیز به عمر بن ولید نامه‌ای به این شرح نوشت: «...این که آشکارا موسیقی می‌نوازی و ساز می‌زنی در اسلام بدعت است، تصمیم گرفتم کسی را بفرستم بساط تو را به بدترین شکل در هم ریزد!».

نسائی در سنن ۲/۱۷۸، ابونعیم در حلیه ۵/۲۷۰ با سند صحیح. و ابن عبدالحکم در سیره عمر (ص ۱۵۴-۱۵۷) با طول تفصیل بسیار و ابونعیم ۵/۳۰۹ از طریق دیگر بصورت بسیار مختصر، روایت کرده‌اند. به این ترتیب جای شگفتی نیست که عمر بن عبدالعزیز به مربی فرزندانش دستور دهد که آن‌ها را بر مبانی تنفر از ترانه و آلات موسیقی تربیت کند.

ابوحفص اموی، عمر بن عبدالله<sup>۱</sup> گوید: عمر بن عبدالله، طی نامه‌ای به مربی فرزند خود نوشت او را بر مبانی تنفر از «معاذف» (آلات موسیقی) تربیت کند. متن نامه به این شرح است:

باید نخستین چیزی که از تو بیاموزند تنفر از آلات موسیقی باشد که آغاز آن از شیطان و فرجام آن گرفتار شدن به دام خشم خداوند رحمان است، چون از علمای مورد وثوق به من رسیده که حضور در جلساتی که بر آلات موسیقی نواخته می‌شود و گوش دادن به ترانه و موسیقی و عادت کردن به این عمل موجب رویش نفاق در قلب می‌گردد همان گونه که آب موجب رویش گیاه می‌شود. سوگند به آن ذاتی که جانم در دست اوست! برای هر فرد خردمند تنها راه نجات از این پیامد خطرناک (رویش نفاق در قلب) خود داری از حضور در چنین جلساتی است.

این روایت را ابن ابی الدنيا در «ذم الملاحی» (ق ۱/۶) از طریق ابوالفرج ابن جوزی در (ص ۲۵۰) آورده است. البته جمله: «موسیقی موجب رویش نفاق در قلب می‌گردد». به صورت موقوف از ابن مسعود صحیح است و به صورت مرفوع هم روایت شده، همان طور که در مقدمه اشاره کردیم تخریح این روایت را در فصل هشتم آورده‌ایم.

## پیوست:

<sup>۱</sup> این راوی را نمی‌شناسیم، احتمال می‌رود عمر بن عبدالله، مولی غفهدی مدنی باشد که کنیه‌اش ابوحفص است، اما جایی ندیدم که کسی او را به اموی نسبت دهد.

چه بسا که بگویند: از مجموع احادیث، بحث‌ها و سخنان علما فهمیدیم که بدون استثنا تمام آلات موسیقی بجز دف زدن در عروسی و عید حرام است، آیا مناسبت دیگری هم وجود دارد که دف زدن در آن جایز باشد؟ در پاسخ باید بگوییم: برخی از علما گفته‌اند در مناسبت‌های شادی اعم از ختنه و بازگشت عزیزی از سفر، دف زدن جایز است. البته بنده هیچ اثری حتی موقوف پیدا نکردم که بیانگر چنین جوازی باشد. ولی در کتاب «مسأله سماع» ابن قیم (ص ۱۳۳) روایتی دیدم که ابوشعیب حرانی با سند خود از عمر بن خطاب روایت کرده است که هرگاه عمر بن خطاب صدای دف زدن را می‌شنید علت را جویا می‌شد، اگر می‌گفتند عروسی یا ختنه است، سکوت می‌کرد. رجال این روایت ثقه، اما منقطع است و نسبت دادن به ابوشعیب حرانی مسئله را مشکل‌تر کرده است، چون اگر چه ابوشعیب ثقه است اما کتاب معروفی ندارد. با این حال کسانی که از ابوشعیب مشهورتر و میزان وثوق‌شان بیشتر و از منصفین هستند، روایت کرده‌اند. مانند: ابن ابی شیبہ (۴/۱۹۲) اما بجای سکوت در روایت ابن ابی شیبہ آمده: تایید می‌کرد و عبدالرزاق (۱۱/۵) و از او بیهقی (۷/۲۹۰) از دو طریق از ایوب از ابن سیرین آورده‌اند که به من خبر داده‌اند که (عمر...) این روایت آشکارا منقطع است، در روایت قبل از این نیز انقطاع وجود دارد، چون محمد بن سیرین دروان عمر را در نیافته بلکه تقریباً ده سال بعد از وفات عمر متولد شده است.

برخی در این باره حدیث عبدالله بن بریده را مورد استناد قرار داده‌اند که از پدرش روایت می‌کند: در حالی که رسول‌الله از یکی از جنگ‌ها برمی‌گشت کنیز سیاه پوستی به خدمت ایشان آمد و گفت: من نذر کرده بودم که اگر خداوند شما را به خوبی (در روایتی آمده سالم) برگرداند، جلوی شما دف بزنم [و آواز بخوانم؟] فرمود: اگر چنین کردی (در روایتی دیگر آمده اگر چنین نذری کردی) این کار را بکن و اگر نکردی نکن! آن کنیز دف زدن را شروع کرد. ابوبکر آمد و کسان دیگر آمدند باز هم دف می‌زد. سپس عمر وارد شد، راوی می‌گوید: کنیز دف را پشت سر خود پنهان کرد. (در روایتی دیگر آمده: دف را گذاشت و روی آن نشست) در حالی که چهره‌اش نقاب زده بود. پیامبر فرمود: ای عمر شیطان از تو فرار می‌کند (در روایت دیگر آمده: از تو می‌ترسد). من نشسته بودم دف می‌زد، اینان آمدند دف می‌زد، اما همین که تو وارد شدی این چنین کرد؟! (در روایتی آمده دف را انداخت). این روایت را احمد آورده است و اصل این متن از اوست و روایات دیگری با افزوده‌هایی در ترمذی وجود دارد که صحیح قرار داده است و ابن حبان و ابن قطن نیز این روایت را صحیح قرار داده‌اند. این روایت را در الصحیحه ش ۱۶۰۹ آورده‌ام. حافظ در الفتح (۵۸۸-۱۱/۵۸۷) آورده و سکوت کرده است.<sup>۱</sup>

۱. تذکر: این از روایاتی است که برادر عبدالله بن یوسف جدیع در کتاب ارزشمند خود «احادیث ذم الغناء» که در پاورقی صفحات گذشته به ارزش آن اشاره کردیم، نیاورده است. اما چون این روایت با شرط وی هماهنگ است باید می‌آورد. ابن قیم این روایت را به صورت مختصر در کتاب مسأله سماع ص ۲۹۹ آورده است. اما در متن آن دچار اشتباه شده و در آخر آن افزوده‌ی منکری با این عبارت آورده است: وقتی عمر آمد دستور داد سکوت کند (و پیامبر) فرموده این مرد باطل را دوست ندارد! در حالی که این مسئله و این سخن در ماجرای دیگری به روایت اسود بن سریع که حاکم، احمد و طبرانی از طریق عبدالرحمان بن ابوبکره درباره‌ی دعای پیامبر و ذکر خوبی‌های ستایش پروردگارش آورده است. ذهبی این روایت را ضعیف قرار داده است. این در حالی است که اصل ماجرای دعا و (انشاد) پیامبر بدون ذکر عمر صحیح است و بنده این موضوع را در «صحیح ش ۳۱۷۹» توضیح داده‌ام. در نتیجه این ماجرای که به عمر نسبت می‌دهند، ضعیف است. اما برادر بزرگوار سعد بن عبدالله آل حمید در تعلیق بر «مختصر استدرک حافظ ذهبی» (۲۳۳۲-۵/۲۳۳۲) با دو سند ضعیف آن را از عبدالرحمان بن ابوبکره حسن دانسته است، اما به منکر بودن و مخالفت این روایت با روایت صحیح که این قسمت ماجرا در آن نیست، توجه نکرده است. وانگهی این ماجرا، بر خلاف چیزی که ابن قیم آورده است، هیچ‌گونه ریشه‌ای در ماجرای کنیز سیاه پوست ندارد. اما افزوده‌ی دیگر در موارد الظمان ص/۴۹۴-۴۹۳ وجود دارد که از روایت قبلی میزان نکارت آن بیشتر است با این عبارت: «کنیز دف می‌زد و چنین می‌خواند: ماه شب چهارده از ثنیا و دواع بر ما طلوع کرد. تا دعا کننده دعا کند، شکر الهی بر ما واجب گردید.

بر همین حدیث بریده پدر بزرگ ابن تیمیه در «المنتقى من اخبار المصطفى» بابتی با این عنوان بسته است:

«باب ضرب النساء بالدف لقدم الغائب ومعناه»

مؤلف (آلبانی) گوید: در استدلال به این روایت با آنچه در عنوان ذکر شده است، از نظر من ایراد وجود دارد، چون این یک ماجرای مشخصی است که عمومیتی ندارد و قیاس آمدن عزیزی از سفر به پیامبر، هر کس که باشد، قیاس نادرستی است، به همین سبب در (الصحيحه ۴/۱۴۲) بعد از این حدیث گفته‌ام:

گاهی اوقات برای برخی افراد فهم این حدیث مشکل می‌شود، چون دف زدن در غیر عروسی و وعید گناه به شمار می‌رود و وفای به نذری که گناه باشد، جایز نیست؟!!

از نظر بنده از آن جایی که آن کنیز به خاطر خوشحالی از بازگشت به خوبی، سلامتی و پیروزمندانه‌ی رسول الله بوده است، سبب نذری که کرده بود در جهت اظهار خوشحالی تغییر کرده و این به رسول الله اختصاص دارد (چون هیچ کس دیگر نیست که به مقام ایشان برسد) لذا نمی‌توانیم از این روایت حکم جواز دف زدن در تمام انواع مراسم شادی را بگیریم و از طرفی هیچ کس نیست که به اندازه‌ی رسول الله شادی آور باشد و این عمل با عموم ادله‌ی تحریم آلات موسیقی اعم زدن دف و غیره بجز در موارد استثنایی که ذکر کردیم، مخالف است. و در جلد پنجم الصحيحه (۳۳۲ - ۳۳۳) به مانند همین مطالب نوشته‌ام و امام خطابی رحمه الله، در معالم السنن (۴/۳۸۲). انگیزه‌ای که ذکر کردم، شرح داده و می‌نویسد:

«دف زدن از عبادت‌ها نیست که به نذر ربطی داشته باشد لذا بهترین چیزی که می‌توانیم بگوییم این است که مباح است اما چون برای اظهار خوشحالی بخاطر بازگشت سالم پیامبر از جنگ بوده و موجب ناراحت کردن کفار و ذلت منافقان می‌گردد، لذا مانند نوعی عبادت نفلی می‌شود، به همین خاطر دف زدن مباح قرار داده شده است»

آلبانی می‌گوید: در این اشاره‌ی آشکار به این است که آن ماجرا به پیامبر اختصاص داشته است، به این ترتیب این یک ماجرای خاص است که عمومیتی ندارد همان‌طور که فقها در مثال‌ها می‌گویند. والله اعلم!

## ۷- فصل هفتم:

### سرود و آواز خواندن بدون آلات موسیقی

چه بسا که بگویند: تا این جا فهمیدیم که ترانه و آواز خواندن با آلات موسیقی حرام است. -البته بجز دف زدن در عروسی و مناسبت عید- اما سوال این است که آواز خواندن بدون آلات موسیقی چه حکمی دارد؟

---

این افزوده باطل است حتی در ماجرای آمدن پیامبر به مدینه هم ضعیف و إسناد آن معضل است (معضل حدیثی است که از وسط سلسله‌ی راویان دو نفر یا بیشتر بطور متوالی افتاده باشد. مترجم). به هر حال در ماجرای خواندن شعر فوق مشخص نیست که آیا این در هنگام بازگشت از تبوک خوانده شده است، آن طور که ابن قیم در مسألة السماع ص ۲۶۶-۲۶۵ آورده و در زادالمعاد ۳/۱۸ به آن استناد کرده است یا در هنگام هجرت از مکه خوانده شده آن‌طور که بیهقی در «دلایل النبوة» آورده و حافظ (۷/۲۱۶) از او پیروی کرده است. حال برابر است که در این زمان یا آن زمان گفته باشند، اصل ماجرا ضعیف است و هر چه بر مبنای ضعیف باشد آن هم ضعیف است. اما غزالی چیزی افزوده که از همه‌ی موارد قبلی نکارت بیشتری دارد که آورده: «با آهنگ دف» می‌خواندند؟! این متن نیز در این ماجرا هیچ اصلی ندارد. حافظ عراقی در تخریح احیاء ۲/۲۷۷ این موضوع را توضیح داده است و بنده در «الضعیفه» (۲/۶۳) و الصحيحه ۵/۳۳۱ این موضوع را توضیح داده‌ام. جای بسی شگفتی است که ابن جوزی این داستان را در «تلیس ابلیس» ص ۲۳۹ از مسلمات بر شمرده است و نیز ابن قیم در «المسألة السماع» و «الزاد» آورده و بدون تعلیق و تحقیق ذکر کرده است، نگاه چاپ المؤسسة (۳/۵۵). روش آن دو در بیشتر مباحث کتاب به همین صورت است.

در پاسخ باید بگوییم که: نمی‌توانیم بگوییم: مطلقاً حرام است همان‌طور که نمی‌توانیم -مانند برخی صوفی‌ها و دیگر هواپرستان قدیم و جدید- بگوییم: مطلقاً مباح است، چون به‌طور عادی شعرها را با آواز می‌خوانند و شعر نیز مطلقاً حرام نیست. چرا چنین نباشد در حالی که پیامبر می‌فرماید: (برخی از شعرها حکمت‌اند). بخاری، و در الصحیحة (ش ۲۸۵۱) تخریج کرده‌ام. و گاهی پیامبر از شعر به‌عنوان مثال استفاده می‌کرد، مانند: آن شعر عبدالله بن رواحه که می‌گوید: «و یأتیک بالأخبار من لم تزود»؛ (و اخبار را به تو کسی می‌آورد که زاد و توشه‌ای برای او تهیه ندیده‌ای). وقتی از پیامبر درباره‌ی شعر سوال کردند گفت: «هُوَ كَلَامٌ فَحَسَنُهُ حَسَنٌ وَقَبِيحُهُ قَبِيحٌ»؛ (سخنی است که خوب آن خوب و زشت آن زشت است). در الصحیحة (ش ۴۴۷) تخریج کرده‌ام.

و عایشه می‌گوید: «شعر خوب را بگیر و بد آن را رها کن» و خود عایشه برخی از اشعار کعب بن مالک را روایت کرده است. از جمله: قصیده‌ای است که چهل بیت دارد و دیگر اشعار وی». نگا: الصحیحة

از احادیث فراوانی ثابت است که پیامبر شعر گوش داده است -انشاء الله برخی را ذکر خواهیم نمود-

عایشه رضی الله عنها می‌گوید: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و سلم وارد مدینه منوره شد، ابوبکر و بلال رضی الله عنهما بیمار شدند. وقتی تب ابوبکر رضی الله عنه بالا می‌رفت، این شعر را می‌خواند:

كُلُّ امْرِئٍ مُصَبِّحٌ فِي أَهْلِهِ... وَالْمَوْتُ أَدْنَى مِنْ شِرَاكٍ نَعْلِهِ

(هر شخص، در میان خانواده‌اش صبح می‌کند، در حالی که مرگ به او نزدیک‌تر از بند کفش اوست).

و هر گاه، تب بلال کاهش می‌یافت، با آواز چنین می‌خواند:

أَلَا لَيْتَ شِعْرِي هَلْ أَبِيتَنَ لَيْلَةً... بِوَادٍ وَحَوْلِي إِذْخِرُ وَجَلِيلُ

وَهَلْ أُرِدُنَّ يَوْمًا مِيَاهَ مَجَنَّةٍ... وَهَلْ يَبْدُونُ لِي شَامَةً وَطَفِيلُ

(ای کاش، شبی را در وادی مکه می‌گذراندم در حالی که دور و بر من، گیاه‌ای زخرف و جلیل بود. ای کاش، روزی آب چشمه‌ی مجنه را می‌نوشیدم. ای کاش، شامه و طفیل [دو کوه مکه] را می‌دیدم).

و می‌گفت: پروردگارا! عتبه بن ربیع و امیه بن خلف را ذلیل کن که ما را از مکه بیرون کردند. أحمد (۸۲/۶-۸۳)

باسند صحیح، و در صحیحین و دیگر منابع حدیثی بدون: «یتغنی»: (با آواز می‌خواند) ثابت است و در الصحیحة (ش ۲۵۸۴) تخریج کرده‌ام.

از انس بن مالک روایت است که به‌خانه‌ی برادرش رفت و دید به‌پشت دراز کشیده است و یک‌پایش روی پای دیگر است و آواز می‌خواند. انس او را منع کرد. برادرش گفت: آیا می‌ترسی که در رخت‌خوابم بمیرم در حالی که به تنهایی صد نفر از کفار را کشته‌ام بجز کسانی که در کشتن‌شان دیگران با من مشارکت داشته‌اند؟

۱. سنن الدارقطنی (ش ۴۳۵۱ ج ۱۰ ص ۹۱)

حاکم (۲۹۱/۳)، و عبدالرزاق (۱۹۷۴۲/۶/۱۱) و از طریق او طبرانی در المعجم الکبیر (۱۱۷۸ / ۱۲ / ۲) و از او ابونعیم در الحلیة (۳۵۰/۱) حاکم و می گوید: مطابق شرط الشیخین صحیح است و ذهبی او را تایید کرده است. همانطور که می گویند صحیح است، البته سند حاکم با سند عبدالرزاق فرق دارد.

عبد الله بن حارث بن نوفل می گوید: دیدم اسامه بن زید در جلسه ای نشسته و یک پایش روی پای دیگر بود و با آواز بلند شعر می خواند! می گوید: به گمانم «نصب»<sup>۱</sup> می خواند.

عبدالرزاق (۱۹۷۳۹) و از طریق او بیهقی (۲۲۴ / ۱) و اسناد آن مطابق شرط شیخین صحیح است.

وهب بن کیسان می گوید: عبدالله بن زبیر در حالی که تکیه زده بود گفت: بلال آواز می خواند! مردی [با تعجب] پرسید: آواز می خواند؟! نشست و گفت: (کدام از مهاجرین هستند که نشنیده باشم سرود می خوانند؟).

عبدالرزاق (۱۹۷۴۱) به صورت مختصر، و بیهقی (۲۳۰/۱۰)، این متن بیهقی و اسناد آن مطابق شرط شیخین صحیح است.

سائب بن یزید می گوید: در راه حج با عبدالرحمان بن عوف بودیم که به رباع بن مغترف<sup>۲</sup> گفت: ابوحسان برای ما آواز بخوان! - او با صدای عالی سرود می خواند - گوید: در همین حال که داشت سرود می خواند عمر که زمان خلافتش بود به آن ها رسید و گفت این چه که می خوانید؟ عبدالرحمان گفت: ایرادی ندارد، برای سرگرمی و رفع خستگی است. آلبانی می گوید: از این احادیث و آثار جواز سرودن و آواز خواندن بدون آلات موسیقی در برخی مناسبت ها آشکارا ثابت می گردد مناسبت هایی مانند: یاد مرگ شوق خانواده و وطن یا تفریح روان و تحمل سختی ها و مشکلات سفر و مانند این ها... مشروط به این که به عنوان شغل در نیاید و از حد اعتدال خارج نشود و منجر به پریشانی، رقص و دست پا زدن و دیگر امور که به جوانمردی و شخصیت انسان خلل وارد کند، نگردد.

همان طوری که در روایت ام علقمه، کنیز آزاد شده ی عایشه آمده خواهرزاده های عایشه ضعیف و بیمار شدند به عایشه گفتند: ای ام المومنین کسی را نمی آوری که برای شان سرود بخواند و این ها را سرگرم کند؟ گفت: چرا. گوید: دنبال فلانی که آواز خوبی داشت و سرود می خواند فرستاد. آمد و برای شان سرود می خواند، عایشه رفت دید در حالی که سرود می خواند از خوشحالی سرش تکان می داد - آن مرد، سرود و شعر زیاد می خواند - عایشه گفت: «أف! شیطان، أخرجوه، أخرجوه»: (اوه! شیطان است، بیرونش کنید، بیرونش کنید!) لذا بیرونش کردند. بیهقی (۲۲۳-۲۲۴/۱۰) و بخاری در أدب المفرد (۱۲۴۷) به صورت مختصر با سند حسن یا با احتمال حسن بودن، و بنده این روایت را در صحیح أدب المفرد ش (۹۴۵) آوردم و حسن قرار دادم، و حافظ ابن رجب در نزهة الأسماع (ص ۵۵-طیبة). صحیح قرار داده است.

<sup>۱</sup>. النصب: آوازی نرم تر از حذاء است و حذاء را ساریانان برای راندن شتران می خوانند. فرهنگ ابجدی

<sup>۲</sup>. نگا: الإكمال ابن ماکولا (۷/۲۷۶)

بیهقی برای این احادیث و آثار بابی به این عنوان بسته است: (باب، فردی که خودش را خواننده نمی‌داند برای خوانندگی هم به جایی نمی‌رود، به این خاطر کسی هم به خاطر خوانندگی اش به او مراجعه نمی‌کند و فقط می‌شناسند که گاهی سرود می‌خواند)

ابوالفرج ابن جوزی در این باره بحث جالبی دارد که در کتابش «تلیس ابلیس» در بیش از یک فصل آورده است لذا برای استفاده‌ی بیشتر شایسته است خلاصه آن را برای مخاطبان این جا هم بیاورم در (ص ۲۳۷-۲۴۱) می‌گوید: علما درباره‌ی موسیقی بحث‌های مفصلی کرده‌اند برخی آن را حرام می‌دانند و برخی بدون هیچ گونه کراهیتی آن را مباح می‌دانند و برخی می‌گویند: با کراهیت مباح است.

حق این است که بگوییم: ابتدا باید حقیقت چیزی را مورد بررسی و تحقیق قرار دهیم، سپس حکم تحریم یا کراهیت یا چیزی دیگر صادر کنیم. در واقع آواز خواندن (موسیقی) به چیزهای مختلفی اطلاق می‌شود: از جمله: آوازی است که حاجیان در مسیر راه می‌خوانند. برخی از عجم‌ها در مسیر راهی که به حج می‌روند اشعاری در وصف کعبه، زمزم، مقام ابراهیم و... می‌خوانند. گوش دادن به چنین اشعاری ایرادی ندارد و این اشعاری سر مستی و بهم خوردن تعادل را در پی ندارد.

اشعاری که مجاهدین برای تشویق به جهاد می‌خوانند نیز ایرادی ندارد و اشعاری هم که قهرمانان در میدان جهاد و رویارویی با افتخار به هدف، می‌خوانند ایرادی ندارد. و اشعاری که ساربانان در مسیر مکه می‌خوانند همین حکم را دارد مانند شعر زیر:

بشَرِّها دَلِيلُها وَقَالا      غدا تَرَيْنَ الطَّلحَ وَالجَبالا

راهنمای آن به او بشارت داد و گفتند: فردا طلح (درختان بزرگ) و کوه‌ها را (که نزدیک منزل است) می‌بینید. این شعر موجب تحریک شتر و انسان می‌شود، البته باعث سرمستی که انسان را از حالت عادی خارج گرداند، نمی‌شود. رسول خدا ساربان آواز خوانی بنام انجشه داشت که با آوازش به حرکت شتران شتاب می‌داد. رسول خدا خطاب به او فرمود: «يَا اُنْجَشُ، رُوَيْدَكَ سَوَّكَ بِالْقَوَارِيرِ»<sup>۱</sup> (ای انجش! شیشه‌ها را آهسته تر بران). و در روایت سلمه بن اکوع آمده که:

شبانہ، همراه نبی اکرم صلی الله علیه وسلم به سوی خیبر، بیرون رفتیم. مردی از میان ما به عامر گفت: ای عامر! آیا چیزی برای ما نمی‌خوانی؟ -گفتمی است که عامر، مردی شاعر بود- با شنیدن این سخن، از مرکبش پایین آمد و برای آنها چنین سرود:

اللَّهُمَّ لَوْلَا أَنْتَ مَا اهْتَدَيْنَا ... وَلَا تَصَدَّقْنَا وَلَا صَلِّينَا

فَأَنْزَلَنْ سَكِينَةً عَلَيْنَا ... وَتَبَّتِ الْأَقْدَامُ إِنْ لَا قَيْنَا

خدایا! اگر تو نمی بودی ما هدایت نمی شدیم و صدقه نمی دادیم و نماز نمی خواندیم.

<sup>۱</sup>. در فرهنگ ابجدی عربی-فارسی می‌نویسد: طلح درخت بزرگی از گونه خارداران است که معمولاً خوراک شتران است، درخت موز، شکوفه خرما.

<sup>۲</sup>. این حدیث را شیخان و دیگر محدثین روایت کرده‌اند، صحیح بخاری (ش ۶۲۰۲) و در الضعیفه تحت حدیث ش ۶۰۵۹ تخریج شده است.

و بر ما آرامش، نازل فرما و اگر با دشمن، روبرو شدیم، ما را ثابت قدم نگهدار  
رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «مَنْ هَذَا السَّائِقُ؟» قَالُوا: عَامِرُ بْنُ الْأَكْوَعِ، قَالَ: «بِرَحْمَةِ اللَّهِ»<sup>۱</sup> (این سراینده که  
شتران را می راند، کیست؟ گفتند: عامر بن اکوع. فرمود: «خداوند او را مورد ترحم قرار دهد!)).

از شافعی روایت کردیم که گفته بود: (گوش دادن به حدی و سرودهای صحرا نشینان ایرادی ندارد).  
امام شاطبی در الاعتصام (۳۶۸/۱) با اشاره به حدیث انجشه در حالی که در صدد نقد برخی صوفی هاست می گوید:  
این نظریه امام شافعی درست است، چون صحرائشینان هیچ نوع از این آهنگ ها و ترانه هایی که هم اکنون بین مردم  
رواج دارد ندارند، بلکه آن ها فقط شعر و غزل عاری از آهنگ هایی که تازه پدید آمده، می خوانند. صحرائشینان با  
صدایی نازک و نرمی که مناسب حال صحرا نشینی آن هاست و از فنون موسیقی چیزی نمی دانند، سرمستی و تحریک  
غفلت آور در شعر خواندن آن ها وجود ندارد بلکه فقط نوعی نشاط دارد. همان طور که عبدالله بن رواحه در حضور  
رسول خدا می خواند و انصار در هنگام حفر خندق می سرودند و می گفتند:

نَحْنُ الَّذِينَ بَايَعُوا مُحَمَّدًا      عَلَى الْجِهَادِ مَا بَقِينَا أَبَدًا

(ما کسانی هستیم که برای همیشه و تا زنده هستیم، با محمد پیمان جهاد بسته ایم).

در پاسخ پیامبر می فرمود:

اللَّهُمَّ إِنَّ الْعَيْشَ عَيْشَ الْآخِرَةِ      فَاغْفِرِ الْأَنْصَارَ وَالْمُهَاجِرَةَ

(بارالها! خیر واقعی همان خیر آخرت است؛ پس مهاجران و انصار را ببامرز).

سپس ابن جوزی با روایت از خلال در کتاب الأمر بالمعروف (ص ۳۴) با سند خود از عائشه رضی الله عنها روایت  
می کند که دختری یتیم از انصار نزد ما بود که او را ازدواج مردی از انصار در آوردیم من در میان کسانی بودیم که او  
را حجله بردیم. رسول خدا به من گفت: ای عایشه انصار قومی هستند که سرود را دوست دارند، چه خواندید؟ عایشه  
گفت: دعای برکت کردیم. فرمود: مگر نگفتید:

أَتَيْنَاكُمْ أَتَيْنَاكُمْ فحیونا نحییکم      ولولا الذهب الأحمر ما حلت بوادیکم

ولولا الحبة السمراء لم تسمن عذاراکم.<sup>۲</sup>

ما آمدیم، ما نزد شما آمدیم، به ما خوشامد بگوئید، ما هم به شما خوشامد می گوئیم اگر طلای سرخ نمی بود به سرزمین  
شما نمی آمدیم، و اگر دانه های گندم نمی بود، دختران شما چاق نمی شدند.

و اشعاری نیز وجود دارد که پارسایان با آهنگ و لحنی حزین می خوانند که دل را به یاد آخرت تکان می دهد. به این  
اشعار «زهدیات» می گویند. مانند شعر زیر:

یا غادیا فی الغفلة ورائها      إلی متی تستحسن القبائح

<sup>۱</sup>. مسلم و دیگران روایت کرده اند و در صحیح ابوداود ش ۲۲۸۹ تخریج شده است و شاهدی به روایت ابن عمر دارد که پیامبر به این رواحه فرمود: فرود آهای و  
سواری ها را شتاب بده! و در الصحیحه ش ۳۲۸۰ تخریج شده است.

<sup>۲</sup>. این روایت حسن است. در الإرواء ش ۱۹۹۵ و آداب الزفاف ص ۱۸۱



و کم إلی کم لا تخاف موقفاً      يستنطق الله به الجوارح

یا عجباً منک و أنت مبصر      کیف تجنبت الطریق الواضحا

ای کسی که صبح و شام در غفلتی تا کی زشتی‌ها را زیبا می‌بینی؟! و تا کی و کی از آن توقف‌گاهی که تمام اعضای بدن به سخن در می‌آیند نمی‌ترسی؟! شگفتا! از تو در حالی که می‌بینی و آگاهی چطور از راه واضح دوری می‌کنی؟ این نوع شعرها نیز مباح است. و امام احمد با اشاره به امثال این شعرها می‌گوید: مباح است.

سپس ابن جوزی در (ص ۲۴۰) با سند خود از ابو حامد خُلُقانی روایت می‌کند که گفت: به احمد بن حنبل گفتم: ای ابو عبدالله این قصیده‌هایی که در مورد بهشت و دوزخ می‌خوانند چه حکمی دارد؟ گفت: مثل چی؟ گفتم: می‌گویند:

إذا ما قال لی ربی      أما استحییت تعصینی

وتخفی الذنب من خلقی      وبالعیان تأتینی؟!<sup>۱</sup>

آنگاه که پروردگارم به من بگوید: خجالت نکشیدی که مرا نافرمانی کردی؟ در حالی که گناهت را از بندگانم پنهان می‌کنی و در برابر من گناه می‌کنی؟!

گفت: تکرار کن! دوباره برایش خواندم. برخواست و وارد خانه‌اش شد و درب را بست. من صدای گریه‌اش را از داخل خانه می‌شنیدم که با گریه دو بیت شعر فوق را تکرار می‌کرد.

اشعاری که خوانندگان حرفه‌ای می‌خوانند و در آن زیبایی‌ای زنانه، شراب و... را توصیف می‌کنند که موجب تحریک روان و بیرون شدن از حالت عادی می‌گردد و شهوت و بیهوده‌گرایی را در دل تحریک می‌کند؛ موسیقی معروف زمان ماست. مانند شعر زیر:

آن طلایی رنگی که از گونه‌هایش آتش شعله می‌کشد. مرا از افتادن به دام شهوتش ترسانند ای کاش می‌شد به او دست می‌یافتم و رسوا می‌شدم!

آنان برای این گونه اشعار آهنگ‌های گوناگونی می‌سازند و اجرا می‌کنند که همه فرد را از حالت عادی خارج می‌کند، شهوت‌رانی و هوس بازی را تحریک می‌گرداند. این‌ها آهنگی دارند که به آن آهنگ ساده می‌گویند. که آرامش را از دل‌ها می‌گیرد و در پی آن ترانه‌هایی می‌خوانند که دل‌ها را پریشان می‌گرداند و فرد را از خود بی‌خود می‌نماید و اشعارشان را با آلات موسیقی مانند نی، دایره‌های پر صدا و ساز می‌خوانند. سپس ابن جوزی در (ص ۲۴۴) تحریم موسیقی را از مالک روایت می‌کند، که قبلاً ذکر کردیم و نیز تحریم موسیقی را از ابوحنیفه نقل می‌کند و در (ص ۲۴۵) می‌نویسد: «طبری می‌گوید: علمای شهرهای مختلف بر کراهیت موسیقی و نهی از آن اجماع کرده‌اند، فقط

۱. مؤلف گوید: امام شاطبی داستان دیگری را ذکر کرده است که در آن شعری از همین قبیل شعرهاست و سپس در ۱/۳۷۰ می‌گوید: «این و مانند این اعمال رفتار آنان بود که برای نشاط روحی خود، علاوه بر این به خواندن شعر و موعظه بسنده نمی‌کردند بلکه خود را با تمام راه‌های موعظه، پند می‌دادند. و آنان برای خواندن اشعار به جلسات نمی‌رفتند و از این موسیقی رایج در زمان ما بین‌شان خبری نبود. بلکه این‌ها پس از رفت و آمد عجم‌ها در ممالک عربی وارد اسلام شده است». امام شاطبی به تفاوت آواز خواندن فطری جایز با آواز خواندن فنی ناجایز اشاره می‌کند.

ابراهیم بن سعد و عبیدالله عنبری از جماعت جدا شدند و پیامبر صلی الله علیه وسلم: می فرماید: «من فارق الجماعة مات ميتة الجاهلية»؛ (هر کس از جماعت حق جدا شود و در همان حال بمیرد جاهل مرده است).<sup>۱</sup>

ابن جوزی می گوید: بزرگان مذهب شافعی موسیقی را ناپسند می دانند؛ در بین متقدمین شان اختلافی در این باره نیست و بزرگان متأخرین شان هم موسیقی را رد کرده اند که ابو طیب طبری از آنان است که در مذمت موسیقی کتاب نوشته است.<sup>۲</sup>

سپس ابن جوزی در ص ۲۴۵ می گوید: این نظریه ی علما و دین داران شافعی است. البته برخی از افراد کم علمی که مغلوب هوس هایشان شده اند موسیقی را جایز دانسته اند. و می گوید: فقهای حنبلی ما می گویند: گواهی خواننده و رقص پذیرفته نمی شود. توفیق از الله است!

## ۸- فصل هشتم:

### فلسفه ی تحریم آلات موسیقی

برادر مسلمان باید باور کنیم که در امر، نهی و امور مباحی که خداوند برای بندگانش در شریعت قرار داده است، حکمت های ارزشمندی وجود دارد که برخی آنها را می دانند و برخی از آنها بی خبرند و برای برخی آشکار می گردد و برای برخی دیگر پنهان می ماند؛ به همین سبب بر هر فرد مسلمان حقیقی واجب است که بی درنگ از خداوند متعال اطاعت کند و برای روشن شدن حکمت آن صبر نکند، چون این با ایمانی که باید تسلیم مطلق شارع حکیم باشیم، منافات دارد. خداوند متعال در این باره می فرماید: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»؛ (اما نه، به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود مگر زمانی که تو را در اختلافات خود داور قرار دهند، و سپس در دل خود از داوری تو احساس ناراحتی نداشته و کاملاً تسلیم باشند). «نساء/ ۶۵»

سلف صالح ما به همین روش زندگی کردند لذا خداوند به آنان عزت داد و شهرها و دلها را برای شان فتح کرد. در حقیقت آخر این امت اصلاح نخواهد شد مگر با همان روشی که در اول اصلاح شده اند. ابوبکر صدیق اولین برنده ی گوی سبقت این میدان بوده است لذا الگویی صالح برای همه است. و در این باره داستان جالبی در صلح حدیبیه اتفاق افتاده است. سَهْلُ بْنُ حَنْفِيٍّ می گوید: «أَيُّهَا النَّاسُ اتَّهَمُوا أَنْفُسَكُمْ لَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ الْحُدَيْبِيَّةِ وَلَوْ نَرَى قِتَالًا لَقَاتَلْنَا - وَذَلِكَ فِي الصُّلْحِ الَّذِي كَانَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَبَيْنَ الْمُشْرِكِينَ - فَجَاءَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَأَتَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَسْنَا عَلَى حَقٍّ وَهُمْ عَلَى بَاطِلٍ قَالَ بَلَى قَالَ

۱. این حدیث قسمتی از حدیثی است که ابن عباس با لفظ: «مَنْ رَأَى مِنْ أَمِيرِهِ شَيْئًا يَكْرَهُهُ فَلْيَصْبِرْ عَلَيْهِ فَإِنَّهُ مِنْ فَارِقِ الْجَمَاعَةِ شَيْئًا...»؛ (هر کس از امیر خود چیزی دید که ناپسند می دانست باید صبر کند، چرا که هر کس یک وجب از جماعت جدا شود...). متفق علیه و این حدیث را در الارواء ش ۲۴۵۳ تخریج کرده ام. روشن است که ذکر این حدیث در این جا چندان مناسبتی ندارد. و اما حدیث: (بر شما لازم است که از سواد اعظم [اکثریت افراد جامعه] پیروی کنید). ضعیف است. نگا:

ظلال الجنة ش ۸۰

۲. مؤلف می گوید: در کتاب «الرد علی من یحب السماع» چاپ شده است. و ابن جوزی این نظریه اش را از (ص ۳۱ و ۳۲) همین کتابش بطور خلاصه نقل کرده است.

أَلَيْسَ قَتَلْنَا فِي الْجَنَّةِ وَقَتَلَاهُمْ فِي النَّارِ قَالَ بَلَى قَالَ فَفِيمَ نُعْطَى الدِّيَّةَ فِي دِينِنَا وَتَرْجِعُ وَلَمَّا يَحْكُمِ اللَّهُ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ فَقَالَ يَا ابْنَ الْخَطَّابِ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ وَلَنْ يُضَيِّعَنِي اللَّهُ أَبَدًا قَالَ فَاَنْطَلِقْ عُمَرُ فَلَمْ يَصْبِرْ مُتَغَيِّظًا فَآتَى أَبَا بَكْرٍ فَقَالَ يَا أَبَا بَكْرٍ أَلَسْنَا عَلَى حَقٍّ وَهُمْ عَلَى باطلٍ قَالَ بَلَى قَالَ أَلَيْسَ قَتَلْنَا فِي الْجَنَّةِ وَقَتَلَاهُمْ فِي النَّارِ قَالَ بَلَى قَالَ فَعَلَامَ نُعْطَى الدِّيَّةَ فِي دِينِنَا وَتَرْجِعُ وَلَمَّا يَحْكُمِ اللَّهُ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ فَقَالَ يَا ابْنَ الْخَطَّابِ إِنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ وَلَنْ يُضَيِّعَهُ اللَّهُ أَبَدًا قَالَ فَنَزَلَ الْقُرْآنُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْفَتْحِ فَأَرْسَلَ إِلَى عُمَرَ فَأَقْرَأَهُ إِيَّاهُ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْ فَتَحَ هُوَ قَالَ نَعَمْ فَطَابَتْ نَفْسُهُ وَرَجَعَ<sup>۱</sup>» (ای مردم خوتان را متهم و قاصر بدانید! در روز حدییه ما با رسول خدا بودیم، اگر جنگی می‌دیدیم قطعاً می‌جنگیدیم و آن در صلحی بین پیامبر و مشرکین بود که عمر آمد و (از رسول خدا صلی الله علیه وسلم) پرسید: آیا ما بر حق نیستیم و آنان بر باطل نیستند؟ فرمود: چرا. گفت: مگر کُشتگان ما در بهشت و کُشتگان آنها در آتش نیستند؟ پیامبر پاسخ داد: چرا. عمر گفت: پس چرا ما در دین خود، خواری را بپذیریم و (به مدینه) بازگردیم با این که هنوز خداوند میان ما حکم نکرده است؟ پیامبر پاسخ داد: ای پسر خطّاب، من فرستاده خدا هستم و خدا هرگز مرا ضایع نخواهد کرد. عمر خشمگین بازگشت و شکیبایی نورزید و نزد ابوبکر رفت، و گفت: ای ابوبکر آیا مگر ما بر حق نیستیم و آنان بر باطل نیستند؟ گفت: چرا. گفت: مگر کُشتگان ما در بهشت و کُشتگان آنها در آتش نیستند؟ گفت: چرا. عمر گفت: پس چرا ما در دین خود، خواری را بپذیریم و (به مدینه) بازگردیم با این که هنوز خداوند میان ما حکم نکرده است؟! ابوبکر پاسخ داد: ای پسر خطّاب! او فرستاده خدا است و خدا هیچ‌گاه او را ضایع نخواهد کرد. می‌گوید: آیات قرآن بر رسول خدا نازل شد و خبر از فتح و پیروزی داد. پیامبر کسی را نزد عمر فرستاد که آیات را بر وی بخواند. عمر گفت: ای رسول خدا این پیروزی است؟ فرمود: آری. آن وقت بود که دل عمر آرام گرفت و بازگشت).

البخاری (۳۱۸۲-فتح) و مسلم (۱۷۵/۵-۱۷۶) این متن مسلم است، و أحمد (۴۸۶/۳)، و در روایتی در بخاری و مسلم آمده: «أَيُّهَا النَّاسُ اتَّهَمُوا رَأَيْكُمْ...»: (ای مردم، نظر خوتان را متهم بدانید...) سعید بن منصور (۳۷۴/۲/۳) و ابن ابی شیبہ (۲۹۹/۱۵).

حافظ ابن حجر در (۲۸۸/۱۳) می‌گوید: گویا می‌گوید: ای مردم هرگاه نظرتان با سنت و حدیث مخالف بود، نظریه خوتان را متهم به نادرستی بدانید همان طور که برای ما اتفاق افتاد. که رسول الله به ما دستور داد از احرام بیرون آییم، اما ما دوست داشتیم (و نظر ما این بود) که هنوز در احرام بمانیم و می‌خواستیم بجنگیم تا مناسک عمره را کاملاً انجام دهیم لیکن بر ما پوشیده بود و نمی‌دانستیم که پس از آن چه خواهد شد در حالی که برای پیامبر آشکار بود.

یکی دیگر از مثال‌های جالبی که در زندگی اصحاب اتفاق افتاده و بیانگر این است که اطاعت پیامبر را از تمام چیزهایی که دوست داشتند و تمام مصلحت‌های شخصی‌شان برتر می‌دانستند، سخن ظهیر بن رافع است که می‌گوید: «نَهَانَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ أَمْرٍ كَانَ لَنَا نَافِعًا وَطَوَاعِيَةُ اللَّهِ وَرَسُولِهِ أَنْفَعُ لَنَا نَهَانَا أَنْ نَحَاقِلَ بِالْأَرْضِ فَنُكْرِيهَا

۱. صحیح مسلم (ش ۳۳۲۸ ج ۹ ص ۲۵۹)

عَلَى الثُّلُثِ وَالرُّبْعِ وَالطَّعَامِ الْمُسَمَّى»<sup>۱</sup> (رسول خدا ما را از کاری که به نفع ما بود منع کرد - اما اطاعت از الله و پیامبر نفع بیشتری دارد - پیامبر ما را از این که زمین را در برابر یک سوم یا یک چهارم یا محصول مشخصی به اجاره بدهیم منع کرد). مسلم و... و در الإرواء (۲۹۹/۵) تخریج شده است.

این طاعت مرا بیاد اطاعت مطلق دیگری می‌اندازد که جن‌ها از آن شگفت زده شده بودند. آنان وقتی آمدند و شنیدند که پیامبر در نماز صبح دارد قرآن می‌خواند. - در اول سوره‌ی جن اشاره شده است - که خداوند متعال می‌فرماید: «قُلْ أَوْحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا، يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا»: (بگو: به من وحی شده است که گروهی از جن‌ها [به تلاوت قرآن من] گوش داده‌اند و [به قوم خود] گفتند: ما قرآن زیبا و شگفت‌انگیزی را شنیده‌ایم. همگان را به راه راست می‌برد، و ما به آن ایمان آورده‌ایم و کسی را شریک پروردگاران قرار نمی‌دهیم). ابن عباس می‌گوید: «لَمَّا رَأَوْهُ يُصَلِّي بِأَصْحَابِهِ وَيُصَلُّونَ بِصَلَاتِهِ وَيَرُكَعُونَ بِرُكُوعِهِ وَيَسْجُدُونَ بِسُجُودِهِ [قال ابن عباس رضي الله عنهما] تَعَجَّبُوا مِنْ طَوَاعِيَةِ أَصْحَابِهِ لَهُ»: (وقتی او را دیدند اصحاب پشت سر ایشان نماز می‌خواندند، چون به رکوع که می‌رود آنان هم رکوع می‌کنند و سجده که می‌کند آنان هم سجده می‌کنند). [ابن عباس می‌گوید:] (از این اطاعت [بی چون و چرای] اصحابش شگفت زده شدند).  
أحمد (۲۷۰/۱) و غیره با سند صحیح روایت کرده‌اند.

هدف این است که باید همه‌ی مسلمانان به همین صورت بدون چون و چرا در ظاهر و باطن از پیامبر اطاعت کنند، برابر است که فرمان ایشان با خواسته‌های‌شان سازگار یا مخالف باشد و از لازمه‌های این اطاعت است که برای دستوراتش مثال نزنند. به این ترتیب نباید آواز بلبل و دیگر پرندگان را که انسان به طور طبیعی می‌شنود به هر صدایی قیاس نکنند و نباید بگویند همان‌طور که شعر خواندن بدون آلت موسیقی جایز است با آلات موسیقی هم جایز است. و نگویند همان‌طور که چند چیز بصورت جدا گانه جایز است اگر با هم باشند باز هم جایز است. آن‌طور که غزالی طوسی - خدا از او در گذرد! - آهنگ‌های موسیقی یا حداقل<sup>۳</sup> برخی از آن‌ها را به آواز پرندگان قیاس می‌کند! این در حالی است که در اصول فقه کتاب نوشته است و در آن آمده با وجود نص قیاس جایز نیست. به همین سبب است که پیایی علمایی مانند: ابن جوزی، ابن تیمیه و ابن قیم جوزیه و... بر نقد او و دیگر صوفیان کتاب نوشته‌اند.

قیاس مذکور مرا به یاد قیاس احمقانه‌تر از آن می‌اندازد که برخی بوسیله‌ی آن نبیذ (شراب) نشئه آور بودن را مباح می‌دانند. ابن قیم این مسئله را در بحث نقد صوفیانی که موسیقی با آهنگ را با چنین قیاسی مباح می‌دانند، ذکر کرده است و در (مسألة السماع ص ۲۷۰-۲۷۱) می‌گوید: صورت دوم: اگر هر یک از شعر و آهنگ جدا گانه مباح باشد لازمه‌اش این نیست که با هم که باشند باز هم مباح باشند، چون ترکیب شدن خاصیتی دارد که با آن حکم تغییر

۱. صحیح مسلم ش ۲۸۸۵ (۸ / ۱۵۵)

۲. مسند احمد ش ۲۳۰۵ (۵ / ۳۲۷) و ترمذی ش ۳۲۴۶

۳. إحياء علوم الدين (۲/۲۳۷)

می‌کند. استدلال فوق به منزله‌ی استدلال کسی است که می‌گوید: وقتی خبر واحد به تنهایی یقینی نیست زمانی هم که با اخبار دیگران همراه باشد باز هم یقینی نیست.<sup>۱</sup>

شبهه این، ماجرای به این شرح است که مردی از ایاس بن معاویه پرسید: درباره‌ی آب چه می‌گویی؟ گفت: حلال است. گفت: خرما؟ گفت: حلال است. گفت: نبیذ(شرابی که) از آب و خرما درست می‌شود، چرا می‌گویی حرام است؟! ایاس گفت: به من بگو: اگر با مستی خاک تو را بزنم می‌میری؟ گفت: خیر. گفت: اگر با مستی کاه بزنم می‌میری؟ گفت: خیر. گفت: اگر با مستی آب بزنم می‌میری؟ گفت: خیر. گفت: اگر با آب، کاه و خاک گلی درست کنم و بگذارم خشک شود و با آن تو را بزنم امکان دارد بمیری؟ گفت: آری! گفت: نبیذ هم این گونه است.<sup>۲</sup> یعنی: نشئه آوری از ترکیب آب و خرما درست می‌شود. در واقع بحثی هم که اکنون ما داریم به همین صورت است که آنچه روان‌ها را از خود بیخود می‌کند و مانع یاد الله و نماز می‌گرداند، نیرویی است که از ترکیب صداها با آهنگ‌های آلات موسیقی، پدید می‌آید. و صداهاى مختلفی است که هماهنگ و باهم یک صدا می‌شوند و روان انسان را تکان می‌دهند بویژه آن آوازهایی که به شکلی خاص با آلات موسیقی همراه است. آیا این آهنگ و آوازه با تنها خواندن شعر یکی است؟! آیا چنین شبهه‌ای را جز فردی که از علم دین و شناختی اسلام بهره‌ی اندکی دارد یا محروم است، ترویج می‌دهد؟!

اگر بگویند: این که می‌گویی باید تسلیم احکام و دستورات شرعی باشیم چه حکمت آن‌ها را بدانیم یا ندانیم، آری! این بر هر فرد مسلمان واجب است که در این شکی نداشته باشد. هر چند -متأسفانه- برخی در عمل مخالفت می‌کنند. همان‌طور که در تحریم ربا و اموری مانند این، هیچ کس شک ندارد اما در عمل آن را حلال می‌دانند! بویژه در این زمان، حال با توجه به ادله‌ی روشن تحریم موسیقی واجب است که عملاً از آن متنفر باشیم و گوش نکنیم. اما سوالی که طبعاً مطرح می‌شود این است که آیا در شریعت چیزی که بیانگر حکمت تحریم موسیقی باشد وجود دارد؟ به توفیق خداوند می‌گوییم: آری، آثار و روایات‌های بسیاری از صحابه و سلف و... ثابت است که بیانگر حکمت تحریم موسیقی است.

حکمت تحریم موسیقی این است که انسان را از یاد و اطاعت خداوند و عمل به وظایف شرعی(عبادت‌ها) غافل می‌گرداند. این حکمت را از جمله‌ی: «لَهُوَ الْحَدِيثُ» گرفته‌اند که خداوند متعال بر این عمل گذاشته است آن جا که می‌فرماید: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ»: (بعضی از مردم سخنان باطل و بیهوده خریداری می‌کنند تا مردم را بی هیچ دانشی، گمراه سازند و آیات الهی را به استهزا و سخریه گیرند، برای آن‌ها عذاب خوار کننده است). «لقمان/۶»

آیه‌ی فوق در مورد موسیقی و مانند آن نازل شده لذا در این جا روایاتی که با سند از صحابه ثابت است ذکر می‌کنیم:

<sup>۱</sup>. آلبانی می‌گوید: سخن آن فردی که می‌گوید: وقتی حدیثی با اسناد ضعیف به تنهایی به درجه‌ی ثبوت نمی‌رسد و معتبر نیست، با مجموع طرق هم که تقویت گردد باز هم به درجه‌ی ثبوت و اعتبار نمی‌رسد. این سخن برخی تخریب‌کنندگان و جاهلان [عالم نما] است.

<sup>۲</sup>. ابن عساکر(۳۳۱-۳۳۰/۱) از طریق ابن ابی الدنیا

اول: مفسر قرآن، عبدالله بن عباس می گوید: این آیه در مورد موسیقی و مانند آن نازل شده است.<sup>۱</sup>  
 بخاری در أدب المفرد (۱۲۶۵)، ابن ابی شیبہ (۳۱۰/۶)، و ابن جریر در تفسیر (۴۰/۲۱) و ابن ابی الدنیا در ذم الملاحی و البیهقی در السنن (۲۲۱/۱۰ و ۲۲۳) از طرق مختلف از ابن عباس روایت کرده‌اند.  
 دوم: عبد الله بن مسعود است که وقتی از او درباره‌ی این آیه سوال کردند گفت: «سوگند به معبودی که معبود بر حقی جز او نیست! منظور موسیقی است. و این را سه بار تکرار کرد».  
 ابن ابی شیبہ، ابن جریر، ابن ابی الدنیا و حاکم (۴۱۱/۲) و از ابی بیهقی، و در شعب الإیمان (۵۰۹۶/۲۷۸/۴) و ابن جوزی در تلیس إبلیس (ص ۲۴۶)، و حاکم می گوید: صحیح الإسناد و ذہبی تأیید کرده است، و همان طور که گفته‌اند صحیح است و ابن قیم نیز این روایت را صحیح دانسته‌اند.  
 سوم: عکرمه است که شعیب بن یسار می گوید: از عکرمه پرسیدم «لہو الحدیث» چیست؟ گفت: «موسیقی».  
 بخاری در تاریخ (۲۱۷/۲/۲)، ابن جریر، ابن ابی شیبہ و ابن ابی الدنیا- متن از اوست- و از طریق ابی بیهقی و رجال آن بجز همین شعیب ثقه هستند که از او دو نفر ثقه روایت کرده‌اند، و ابن حبان (۳۵۵/۴) او را ثقه دانسته است، به این ترتیب إن شاء الله إسناد آن حسن است، بویژه که أسامه بن زید در ابن ابی شیبہ ش (۱۱۷۵) و ابن جریر (۴۱۴۰/۲۱). او را متابعت کرده است. منظور از أسامه بن زید در این جا همان لیثی و حسن الحدیث است لذا با این متابعت قوی این اثر بحمدالله صحیح می گردد.

چهارم: مجاهد است که همین طور می گوید: منظور موسیقی است.

ابن ابی شیبہ (ش ۱۱۶۷ و ۱۱۷۹)، ابن جریر و ابن ابی الدنیا (۱/۴ و ۲/۵) از چند طریق از او که بعضی‌ها صحیح هستند و أبو نعیم در الحلیہ (۲۸۶/۳). و در روایت ابن جریر از طریق ابن جریر آمده که از مجاهد شنیدم که می گوید: منظور از کلمه‌ی: «اللہو» در این جا طبل است. تمام رجال این روایت ثقه هستند، لذا روایت مانند صحیح است اگر ابن جریر از مجاهد شنیده باشد. در این باره از حسن بصری روایت است که گفت: آیه (ومن الناس..) در باره‌ی موسیقی و ساز

۱. آلبانی می گوید: فقط این روایت از ابن عباس صحیح است. ولی آنچه جویری از او روایت می کند که این آیه در مورد نضرب حارث نازل شده که کنیز خواننده‌ای را خرید و آورد و هر گاه می شنید کسی به اسلام گرایش پیدا کرده است او را به نزد آن می برد و می گفت: «به این فرد آب و غذا بده و برایش آواز بخوان سپس می گفت: این از آنچه محمد تو را به آن می خواند تا در دفاع از او بجنگی بهتر است».

آلبانی می گوید: این روایت ضعیف جدا است. در مورد جویری راوی این روایت دارقطنی و... می گویند: متروک است. شیبہ این را واحدی در اسباب نزول ص ۲۵۹ می نویسد: کلبی و مقاتل گفته‌اند: این آیه در مورد نضرب حارث نازل شده است، او مرد تاجری بود که به ایران سفر می کرد، در ضمن، داستان‌های ایرانیان را برای قریش بازگو می نمود، و می گفت: اگر محمد برای شما سرگذشت عاد و ثمود را نقل می کند، من داستان‌های رستم و اسفندیار، و اخبار کسری (سلاطین عجم) را می گویم! آنها حرف‌هایش را گوش می کردند و گوش دادن به آیات قرآن را ترک می گفتند.

آلبانی می گوید: کلبی و مقاتل که راویان این ماجرا هستند هر دو متروک و متهم به دروغ گویی‌اند. علاوه بر این روایت‌شان با روایت جویری متفاوت و مخالف است. سیوطی این روایت را به بیهقی از ابن عباس نسبت داده است. البته از ابن عباس روایتی به همین معنا در شعب الايمان نقل کرده است اما بنده نتوانستم آن را پیدا کنم تا سند آن را بررسی نمایم، فکر نمی کنم صحیح باشد. احتمال می رود که ابن جریری، ابن کثیر و دیگر حافظان حدیث و محققان به همین علت آن را ذکر نکرده‌اند. و قرطبی (۱۴/۵۲) با اشاره به ضعیف دانستن آن می گوید: «قیل» گفته شده: درباره‌ی نضرب حارث نازل شده است. و پیش از او زمخشری ۳/۲۱۰ همین را گفته است. حافظ ابن حجر آورده و اشاره‌ای به آن نکرده است و پیش از او زیلعی نیز در تخریج کشف همین کار را کرده است.

نازل شده است. سیوطی در درالمنثور (۱۵۹/۵) این روایت را به [ ابن ابی حاتم ] نسبت می‌دهد و مانند طبق عادت معمول سکوت می‌کند، بنده هم اسنادی برای آن پیدا نکردم تا بررسی کنم. لذا لواحدی در تفسیر وسیط (۴۴۱/۳) می‌گوید:

اکثر مفسرین بر این باورند که منظور از (لهو الحدیث) موسیقی است.

علمای علم معانی می‌گویند: تمام کسانی که امور بیهوده، موسیقی، ساز و آلات موسیقی را بر قرآن ترجیح دهند، را لهو الحدیث در بر می‌گیرد. چون با کلمه‌ی «الاشتری» آمده و به معنای زیاد عوض و اختیار کردن است.

و دیگر از آثار سلف که بیانگر حکمت تحریم موسیقی است عبارتند از:

اول: ابن مسعود می‌گوید: «موسیقی موجب رویش نفاق در قلب می‌گردد».

ابن ابی الدنیا در ذم الملامی (ق ۲/۴) و از طریق او بیهقی در سنن (۲۲۳/۱۰) و در شعب الایمان (۵۰۹۸/۴ و ۵۰۹۹) از طریق حماد از ابراهیم می‌گوید: عبدالله گفت: و روایت فوق را ذکر می‌کند.

آلبانی می‌گوید: اسناد این روایت صحیح و رجال آن ثقه هستند اما به ظاهر منقطع است، چون ابراهیم نخعی عبدالله بن مسعود را دریافته است لذا برخی از افراد معاصر<sup>۱</sup> که «أحادیث ذم الغناء» را تخرج کرده‌اند با همین علت روایت فوق را ضعیف دانسته‌اند. اما بی‌خبر از آن که به صحت از ابراهیم ثابت است که در پاسخ اعمش که به وی گفت: برایم از ابن مسعود با سند روایت بیاور گفت: هرگاه برای شما «عن رجل عن عبد الله» روایت نقل کردم که از یک فرد خاص شنیده‌ام اما هرگاه گفتم: «قال عبدالله»: (عبدالله گفت). بدانید که از افراد متعددی از عبدالله به من رسیده است.

آلبانی می‌گوید: معلوم است که ابراهیم نخعی، تابعی، ثقه‌ی بزرگوار است. لذا وقتی از اساتید متعددی حداقل مانند خودش از تابعین شنیده است اگر از خودش از نظر سنی بزرگ‌تر نباشند، لذا روایتش از آن‌ها در دل اعتماد و اطمینان پدید می‌آورد، چرا که آنان گروهی هستند که بسیار بعید به نظر می‌رسد که در روایت از ابن مسعود دچار توهم شده باشند چه رسد به این که بر دروغ توافق کرده باشند و به طور عام برای تابعین خود و به طور خاص آنان بر دورغی توافق نکرده‌اند که از اساتید ابراهیم نخعی هستند. بویژه که در زندگی‌نامه ابراهیم از قول اعمش نوشته‌اند وی در پذیرش حدیث بسیار دقت می‌کرده لذا به طور قطع معقول نیست که بدون آن که از صداقت و حفظ‌شان اطمینان داشته باشد از آنان روایت کند و جمعی که از آنان روایت کرده است برای ما گروهی هستند که جهالت یک‌دیگر را جبران می‌کنند. در صفحات گذشته سخن ابن تیمیه را در باره‌ی تقویت حدیث ضعیف و مرسل بوسیله یک‌دیگر را نقل کردیم.

به همین علت است که گروهی از ائمه روایات مرسل ابراهیم را صحیح می‌دانند و آن طور که در «مراسیل علائی»<sup>۱۶۸</sup> آمده بیهقی به طور خاص مرسل ابراهیم نخعی از ابن مسعود را صحیح می‌داند. حافظ در «التهدیب» او را تایید کرده است و از آن که اگر می‌گفت: «قال عبدالله» عام‌تر است، چون اگر می‌گفت: «عن عبدالله» را هم شامل

<sup>۱</sup> آلبانی می‌گوید: تضعیف کننده‌ی احادیث صحیح در خراب‌کاری جدید خود که بر إغاثة اللهفان ۱/۳۵۱ تعلیق نوشته است، از او تقلید کرده است.

می‌شد. و تفاوت آشکاری بین این دو عبارت وجود ندارد همین واقعیت را تایید می‌کند، چرا که در هیچ یک از دو عبارت نگفته است از «عن رجل» تا از خودش رفع مسؤلیت کند. پس هر دو عبارت یک حکم دارند. و حدیث دیگر نیز وجود دارد، البته مرفوع است که از گروهی از تابعین بدون آن که اسم‌شان را ذکر کنند روایت کرده‌اند با این حال بازهم برخی حافظان حدیث از متأخرین آن را قوی دانسته‌اند، چرا که جهالت آن‌ها به خاطر آن که جمعی هستند، بر طرف می‌گردد. در «غایة المرام ۴۷۱» تخریج کرده‌ام هر کس می‌خواهد باید به آن جا مراجعه کند. راوی از ابراهیم (حماد) ابن أبو سلیمان کوفی است، او همان‌طور که ذهبی در الکاشف می‌گوید: «ثقة إمام مجتهد، کریم جواد»: (ثقه، امام، مجتهد و مهربان و سخاوتمند بوده است). به همین خاطر در المیزان: می‌گوید: «تُكَلِّمُ فِيهِ لِلإِرجاء و لولا ذکر ابن عدی له فی کامله لما أوردته»: (درباره‌ی او گفته‌اند مرجئه است. اگر ابن عدی از او در الکامل حدیث نمی‌آورد من هم او در میان راویان ضعیف نمی‌آوردم). حافظ در «التقریب» می‌نویسد: «صدوق له أوهام»: (راستگویی‌اش مورد تایید است و مبتلا به توهمات در نقل روایت بوده است).

آلبانی می‌گوید: راویانی مثل این معتبر و حجت هستند، مگر زمانی که توهم‌اش با مخالفت با راویانی که از او میزان و ثوق بیشتر دارند یا مسایلی مانند این، مشخص گردد. که چنین چیزی در این روایت وجود ندارد، و برخی از شخصیت‌های معاصر بدون رعیت جانب انصاف او را مطلقاً ضعیف دانسته است.

این روایت سند دیگری دارد که سعید بن کعب مرادی از محمد بن عبدالرحمن بن یزید از ابن مسعود با متن کامل‌تری با این الفاظ روایت کرده است: «الغناء ينبت النفاق في القلب، كما ينبت الماء الزرع، والذكر ينبت الإيمان كما ينبت الماء البقل»: (موسیقی موجب رویش نفاق در قلب می‌گردد همان‌طور که آب موجب رویش گیاه می‌گردد و ذکر [الله] موجب رویش ایمان می‌گردد همان‌طور که آب موجب رویش سبزه می‌گردد).

ابن أبی‌الدنیا (ق ۲/۴)، و از طریق او بیهقی (۲۲۳/۱۰) و منقطع است؛ محمد بن عبدالرحمن بن یزید - نخعی و کوفی است - که ابن مسعود را دریافته است، اما ثقة است، بعید نمی‌دانم که از ابراهیم نخعی این روایت را شنیده باشد، چون از همین طبقه است و سعید بن کعب مرادی را غیر از ابن حبان (۲۶۲/۸) کسی توثیق نکرده است. و قسمت اول این روایت را از طریق شیخی از ابو وائل از ابن مسعود به صورت مرفوع روایت کرده‌اند. لیکن این شیخ مجهول است و نامش مشخص نیست. به همین دلیل این روایت را در الضعیفه (ش ۲۴۳۰) آورده‌ام، و ابن القیم در إغاثة اللهفان (۲۴۸/۱) با اشاره به همین می‌گوید: این روایت از ابن مسعود صحیح است اما حکم روایت مرفوع را دارد، چون همان‌طور که آلوسی در روح المعانی (۶۸/۱۱) می‌نویسد: چنین مسئله‌ای نمی‌تواند نظر شخصی باشد.

دوم: شعبی می‌گوید: «إن الغناء ينبت النفاق في القلب، كما ينبت الماء الزرع، وإن الذكر ينبت الإيمان في القلب كما ينبت الماء الزرع»: (موسیقی موجب رویش نفاق در قلب می‌گردد. همان‌طور که آب موجب رویش گیاه می‌گردد و ذکر [الله] موجب رویش ایمان می‌گردد همان‌طور که آب موجب رویش زراعت می‌گردد).



ابن نصر در قدر الصلاة (ص ۲/۱۵۱-۱/۱۵۲) از طریق عبدالله بن ذکین از فراس بن یحیی (در أصل: ابن عبد الله، است پس این اشتباه است) از شعبی ...

آلبانی می گوید: این اسناد حسن و رجال آن ثقه و رجال شیخین است، به جز عبدالله بن ذکین، که أبو عمر کوفی بغدادی است. در جرح و تعدیل آن اختلاف است، ذهبی در المغنی می گوید: معاصر شعبه است که گروهی او را توثیق و گروهی او را تضعیف کرده اند. حافظ در التقریب می گوید: «صدوق یخطئ»: (راست گویی اش مورد تأیید است اما در نقل روایت دوچار اشتباه می شده است).

این راوی گاهی روایتی به صورت مرفوع از پیامبر صلی الله علیه وسلم نقل می کند در حالی که در سند آن راوی کذاب وجود دارد، لذا بنده این روایت را در الضعیفه ش (۶۵۱۵) آورده ام

(فایده): ابن قیم رحمه الله پس از این اثر ابن مسعود (۲۴۸/۱) می نویسد: اگر به پرسند این چه توجیهی دارد که از بین گناهان موسیقی موجب رویش گناه می شود؟ در پاسخ می گوئیم: این از روشن ترین نشانه های شناخت صحابه از وضعیت قلب، عمل کرد، دارو و درمان قلب ها و بیانگر این است که آنان طیب دل ها بودند، بدون آن که از مسیرشان منحرف شوند، و کسانی بودند که بیماری های دل را با بزرگ ترین (و مؤثرترین) درمان ها بهبود می بخشیدند و همانند مداواگر بیماری با زهر کشنده نبودند. سوگند به خدا! (پزشک نماهای زمان ما) با بسیاری یا بیشتر داروهایی که ترکیب کرده اند، این گونه هستند. در نتیجه علی رغم طیبیان کم و بیماران زیادی که بیماری مزمن و طولانی داشته باشند بین سلف وجود نداشته است، چرا که آنان از داورهای سودمندی که شارع ترکیب کرده است، عدول نمی کردند و بیمار به دنبال چیزی نبود که اصل بیماری را تقویت کند. به این ترتیب مصیبت بیمار بدتر و وضعیت سخت تر گردید، در نتیجه خانه ها، راه ها و خیابان ها پر از بیمار گردیده است،<sup>۱</sup> چون هر فرد جاهل اقدام به درمان بیماران می کنند.

باید دانست، موسیقی خواصی دارد که برای در آوردن دل به رنگ نفاق مؤثر است و رویش نفاق در دل بوسیله ی موسیقی شبیه رویش زراعت بوسیله ی آب است. از دیگر خواص موسیقی غافل کردن دل است که نمی گذارد قرآن را به فهمد و در آن تدبر و به آن عمل کند؛ چرا که قرآن و موسیقی در یک دل جمع نمی شوند، چون این دو با هم متضاد هستند، قرآن از هواپرستی منع می کند، به پاک دامنی دستور می دهد، از ما مخاطبش می خواهد از شهوات های نفسانی و اسباب انحراف و طغیان دوری کند و از حرکت در پی شیطان باز می دارد. اما موسیقی بر خلاف قرآن به تمام این ها دستور می دهد و همه ی این ها را زیبا جلوه می دهد و دل را به شهوت رانی و انحراف تحریک می کند و از اساس هوس رانی را بر می انگیزد و آن را در دل می کارد و فرد را به هر کار زشت تحریک می کند و به سوی هر چیزی که هوس کند می راند. در واقع موسیقی و شراب هر دو از یک پستان تغذیه شده اند (هر دو در پدید آوردن فساد شبیه هم هستند) و در تحریک به انجام زشتی ها همانند دو اسب مسابقه می مانند؛ چرا که موسیقی همانند، هم شیر، جانشین،

۱. اما در این زمان که در هر سال هزاران دانشجو از دانشگاه های مختلف در رشته های مختلف پزشکی فارغ التحصیل می شوند در هر شهر و هر منطقه بیمارستان های مختلفی ساخته و فعال می شود، باز هم مشکل بیماران حل نشده که هیچ بلکه بیشتر از گذشته بیماران از دردها رنج می برند و برای درمان از این شهر به آن شهر و از این کشور به آن کشور سرگردان هستند و پول های هنگفتی به جیب صاحبان مدرک و پارتی می رود تا در قیامت جواب بدهند. مترجم

هم پیمان، دوست و رفیق شراب است، شیطان بین این دو پیمان برادری دیرینه بسته که هرگز گسیخته نخواهد شد و بین شان پیمان برادری ابدی مقرر کرده است.

آری، موسیقی جاسوس دل، دزد جوانمردی و منحرف کننده‌ی عقل است که در عمق دل می‌جوشد و بر رازهای پوشیده‌ی آن مسلط می‌گردد و به کانون خیال پردازی افراد راه می‌یابد. هوسرانی، شهوت‌پرستی، حماقت، بی‌حیایی، بی‌شرمی و کودنی را در فرد رشد می‌دهد تا جایی که در فردی نشانه‌های وقار، خردمندی، ایمان، شخصیت اسلامی، لذت تلاوت قرآن به چشم می‌خورد اما پس از آن که به شنیدن موسیقی روی می‌آورد عقلش ناقص و حیایش کم می‌شود و جوانمردی‌اش از بین می‌رود، هیبت و وقاری برایش نمی‌ماند، شیطان از کارهایش خوشحال می‌گردد و ایمانش از او شکایت می‌کند و دیگر قرآن برایش گران و سنگین می‌شود و می‌گوید: پروردگارا! مرا با آواز دشمنت در یک دل قرار مده لذا آنچه قبل از روی آوردن به موسیقی زشت تصور می‌کرد، پسندیده تصور می‌کند و دیگر رازهایی را که پنهان می‌کرد، آشکار می‌نماید و از وقار و آرامش به پرگویی روی می‌آورد، تعادلش بهم می‌خورد انگشتانش را درهم فرو می‌برد، سر و شانه‌هایش را تکان می‌دهد و پاهایش را به زمین می‌کوبد و به سرش می‌زند و هم‌چون حیوانات می‌پرد و همان‌طور که خر به دور دولا ب می‌چرخد، به دور خود می‌چرخد و همانند: زنان کف می‌زند و به وجد می‌آید و همچون گاو نر داد می‌زند! گاهی از اندوه گریه می‌کند و گاهی مثل دیوانه‌ها سر و صدا می‌کند! یکی از آگاهان به موسیقی - زبان شعر - چه راست می‌گوید:

موسیقی جمع بود و تا صبح بیدار بودیم؟

یاد ته! آن شبی که جمع ما به دور

و همه نشئه و بی‌قرار بودیم!؟

و جام [شراب و] موسیقی بین ما می‌چرخید

از شادمانی، اما شادمانی در آن جا مستی بود.

جز مستی بین آن جمع دیده نمی‌شد

موسیقی پاسخ داد برای جوانمردی بیا!

و آنگاه که شراب در آن جلسه فریاد بر آورد

که برای بیدار نگه داشتن چشمان به کار گرفتیم!

ما جز احساسات و هیجانات روحی چیزی نداشتیم

یکی از عارفان می‌گوید: گوش دادن به موسیقی برای عده‌ای نفاق، برای عده‌ای عناد، برای عده‌ای دورغجویی، برای عده‌ای فسق (گناه) و برای عده‌ای حماقت به بار می‌آورد. تا آن جا که می‌گوید: موسیقی قلب را فاسد و خراب می‌کند و زمانی که قلب خراب شود، در نفاق واقع می‌شود.

خلاصه‌ی سخن: وقتی فرد آگاه وضعیت کسانی را که موسیقی گوش می‌کنند با کسانی که مشغول ذکر و تلاوت قرآن هستند، مورد بررسی قرار دهد، برایش این حقیقت روشن می‌گردد که صحابه چقدر در شناخت بیماری‌ها و درمان‌های دل مهارت داشته‌اند. توفیق از جانب الله است!

آلبانی می‌گوید: پس از آن که حکمت تحریم موسیقی را در آثار فوق بیان کردیم به این نتیجه می‌رسیم که موسیقی فرد را از عبادت و ذکر الله غافل می‌گرداند. این واقعیت را همگان شاهد هستند. اما غافلانی که سرگرم شنیدن . پخش موسیقی هستند هر یک به میزان توجه و اهمیتی که به موسیقی می‌دهند بهره‌ی خود را از آیه‌ی زیر دارند: «وَمِنَ النَّاسِ

مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ: (بعضی از مردم سخنان باطل و بیهوده خریداری می کنند تا مردم را از راه الله، گمراه سازند). «لقمان/۶»

در حقیقت این به کم و زیادی غفلت‌شان بستگی دارد. پیش‌تر فهمیدیم که «الإشتراء» به معنای عوض کردن و انتخاب است با توجه به اهمیت آن، چون آن طور که در «تفسیر الواحدی» گفته است. لام در آیه «لیضل» برای عاقبت است تا فرجام آن به گمراهی بکشد. ابن جوزی در الزاد (۳۱۷/۶) می گوید: این لام برای بیان علت نیست آن طور که برخی می گویند.

روی سخن در این آیه متوجه کفاری است که آیات الهی را به باد استهزاء می گیرند به همین علت است که ابن قیم در (۲۴۰/۱) می گوید: با روشن شدن این واقعیت بدیهی است که اهالی موسیقی و طرف‌داران‌شان هر یک بهره‌ای از این مذمت الهی را دارند. البته به میزان توجه و اهمیتی که به موسیقی، به جای قرآن می دهند، بستگی دارد. هر چند کاملاً فرد را در بر نمی گیرد، چون پیام مذمت بار آیات الهی کسی را شامل می شود که به جای قرآن به «لهو الحدیث»: (چیزهای بیهوده مثل موسیقی) روی می آورد تا از راه الله بدون هیچ دانشی منحرف گردد و آیات الهی را به باد استهزا می گیرد و زمانی که قرآن برایش خوانده شود با تکبر روی بر می گرداند که گویی نشنیده یا گوش‌هایش کر است و قرآن برایش سخت و سنگین است و هر گاه چیزی از قرآن بشنود به باد استهزا می گیرد! تمام موارد فوق از کسی سر می زند که کفرش از همه‌ی مردم بزرگ‌تر باشد. اگر برخی از این‌ها در اهالی موسیقی و طرف‌داران‌شان باشد برای هر کدام بهره و سهمی از مذمت است.

این واقعیت زمانی بیشتر روشن می گردد که همه می داند هر کس به موسیقی و آلات موسیقی عادت دارد، در باورها و عمل از مسیر هدایت منحرف است و به جای گوش دادن به قرآن موسیقی گوش می کند تا جایی که اگر شرایط گوش دادن به قرآن و موسیقی با هم فراهم گردد موسیقی را ترجیح می دهد و گوش دادن به قرآن برایش سخت است تا جایی که بسی اوقات مانع تلاوت قرآن می شود و آن را طولانی می‌پندارد لذا هر چه به موسیقی گوش کند باز هم علاقه دارد و کم می‌پندارد! کم‌ترین چیزی که درباره‌ی چنین فردی می توانیم بگوییم این است که بخشی از این مذمت الهی او را فرا می‌گیرد، اگر تماشش را فراموش نکند.

سخن درباره‌ی موسیقی در فردی تأثیر دارد که اندک حیاتی در دلش باشد تا درک کند، اما کسی که دلش مرده و مصیبت انحرافش بزرگ باشد، قطعاً راه نصیحت و خیر خواهی را بر خود بسته است. خداوند متعال می فرماید: «وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ»: (و الله برای هر کس [بر اثر گناهان پی در پی] بلا و مصیبتی بخواهد تو اصلاً نمی توانی برای او کاری بکنی، آنها کسانی هستند که الله نخواسته دل‌هایشان را پاک کند، برای‌شان در دنیا رسوایی و در آخرت عذاب بزرگی است). «مائده ۴۱»

آلبانی می‌گوید: یکی دیگر از بحث‌های علمای سلف نقد ابن قیم بر ابن حزم است که با نثری بسیار زیبا و مفید آشکارا اشتباه ابن حزم را - پس از آن که اکثر سخن وی را نقل کرده است - شرح می‌دهد ابن حزم می‌گوید: در این روایات دلیل قابل استنادی نیست، به چند دلیل:

اول: قول هیچ کس جز الله و پیامبر اعتبار ندارد.

دوم: کسانی از صحابه و تابعین با این‌ها مخالفت کرده‌اند.

سوم: نص آیه استنادشان را باطل می‌گرداند، چرا که در آن آمده: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ» (بعضی از مردم سخنان باطل و بیهوده خریداری می‌کنند تا مردم را بی هیچ دانشی، گمراه سازند و آیات الهی را به استهزا و سخریه گیرند، برای آن‌ها عذاب خوار کننده است). «لَقمان/۶» این صفتی است که هر کس داشته باشد به اتفاق کافر است، چون در آن صورت دین خدا را به استهزاء می‌گیرند.

در پاسخ باید بگویم که:

آنچه به عنوان (اول) گفته است، سخن حقی است که در این جا به هدف باطل گفته شده است، چون این توهم را پدید می‌آورد که آثار و روایاتی که از صحابه و تابعین برای منع از موسیقی در تفسیر آیه‌ی فوق آمده مخالف پیامبر است. در حالی که قطعاً چنین نیست بلکه آن روایات با تفسیر خشک خود ابن حزم مخالف است. لذا برای هر مخاطب هوشیار همین دلیل بس که اشتباه ابن حزم را بفهمد که می‌بیند روایات از سلف بیانگر چیزی هستند و ابن حزم چیزی دیگر می‌گوید!

در پاسخ مسئله‌ی دوم ابن حزم باید بگویم که سر و صدای بی‌فایده است، چون کسی از صحابه و تابعین با کسانی که از موسیقی منع کردند، مخالفت نکرده است اگر کسی می‌بود - همان طور که عادت ابن حزم را آگاهان در روش نقد مخالفان می‌دانند - قطعاً شتابزده ذکر می‌کرد.

در پاسخ به مسئله‌ی سوم ابن حزم باید بگویم که بحث ابن قیم را که اندکی پیش ذکر کردیم، گویی نقدی بسیار قوی و واضح بر ابن حزم است. مگر امروزه برخی از مسلمانان در مجالس و محافل، خود را با حرف‌های دنیوی، کشیدن سیگار، شطرنج بازی و حتی با قمار در قهوه‌خانه‌ها و کافی‌شاپ‌ها سرگرم نمی‌کنند و در همین حال آیه‌ی: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (ای کسانی که ایمان آورده‌اید شراب و قمار و بتها و ازلام (که یک نوع بخت‌آزمایی بوده) پلیدند و از عمل شیطانند از آنها دوری کنید تا رستگار شوید). (مائده/۹۰).

این آیه و امثال این از رادیو پخش می‌شود اما آنان بدون توجه به این آیه و دیگر آیات الهی به حرف‌ها و سرگرمی‌های خود ادامه می‌دهند، چنان که گویی کر هستند! حال با این وضعیت آقای ابن حزم مگر کافرند؟! و حتی وضعیت این‌ها و... مرا به یاد سخن ابن عباس و کسان دیگر از سلف می‌اندازد که می‌گویند: «کفر دون کفر»<sup>۱</sup> (چنین اعمالی کفر

<sup>۱</sup>. در الصحیحۃ ج ۶ ش ۲۵۵۲ تخریج کرده‌ام.

[اصغر] کم‌تر از کفر اکبر است). چون هر کفری موجب خروج فرد از دین نمی‌گردد. به همین سبب است که بر اینان و امثال‌شان، هر کدام بهره‌ای از مذمت فوق در آیه است. هر یک به اندازه‌ای که شایسته‌ی آن هستند. علامه مفسر مشهور، ابن عطیه أندلسی در تفسیر المحرر الوجیز (۱۹/۱۳) که گویی ابن حزم را نقد می‌کند، با اشاره به این واقعیت می‌گوید: در واقع معنای این آیه در امت باقی است، البته با این تفاوت که با این کفر کلا از راه خدا (دین خدا) منحرف نمی‌شوند و آیات الهی را به باد استهزاء نمی‌گیرند لذا این وعید شامل حال‌شان نمی‌شود، بلکه وعید از آن جهت شامل حال‌شان می‌شود که دست از عبادت می‌کشند و بخشی از وقت و عمرشان را صرف امور ناپسند می‌کنند در نتیجه از گروه نافرمان و کسانی که ضعف روانی دارند به شمار می‌روند.

در این جا می‌خواهم تناقض گویی ابن حزم را تذکر دهم چون در سخنش که می‌گوید: قول هیچ کس جز رسول خدا حجت نیست. لازمه‌ی این حرف این است که تفسیر آیه‌ی فوق به آلات موسیقی بوسیله‌ی ابن عباس و ابن مسعود، مسلماً ثابت است، اگر چنین نبود ابن حزم برای تضعیف این روایات مبادرت می‌ورزید به همین دلیل است که در رساله‌اش که در مورد موسیقی نوشته کلا با این روایات از صحابه مخالفت کرده است. چون اولاً اقوال‌شان را نیاورد. و ثانیاً: به صراحت قول تک تک آنها را تضعیف نکرده است بلکه در (ص ۹۷) می‌گوید: این تفسیر از کسی از صحابه ثابت نشده است بلکه فقط قول برخی از مفسرانی است که نظریه‌شان اعتبار ندارد. در واقع این حرف‌اش با آن سخنی که می‌گوید: فقط سخن رسول الله حجت است، تناقض دارد. این حقیقتی است که هیچ تردیدی در آن نیست، چرا چنین نباشد در حالی که اقوال سلف را - که ذکر کردیم - با اقوال خلف موافق هستند. بویژه که سخنان سلف در این باره زیاد و سخنان خلف کم هستند و اکثر مفسران موافق دیدگاه سلف هستند. همان‌طور که چند صفحه قبل از تفسیر واحدی نقل کردیم و قرطبی (۵۲/۱۴) نیز همین را می‌گوید.

بهترین چیزی که در تفسیر این آیه گفته‌اند این است که ابن مسعود تا سه بار سوگند می‌خورد: «به خداوندی که معبود برحق جز او نیست، که منظور از لهوالحدیث در آیه موسیقی است!» قبلاً از آلوسی نقل کردیم که این روایت حکم حدیث مرفوع را دارد.

این حقیقتی است که در آن هیچ گونه پوشیدگی نیست بگذار تا حقایق را آشکارا بگویم.

برادر مسلمان، باید دانست که یکی دیگر از حکمت‌های که حداقل بیانگر تحریم موسیقی است، قاعده‌ی سد ذرائع است که در مقدمه در بحث نقد محمد أبوزهره و دو شاگردش محمد غزالی و یوسف قرضاوی توضیح دادم. لذا مطالعه‌ی این بحث از مقدمه کتاب کفایت می‌کند تا بدانیم که معتاد شدن به موسیقی چه مفساد و مخالفت‌هایی در پی دارد. سپس دیدم ابن قیم در کتابش «مساله سماع» بحث جالب و متینی در تطبیق این قاعده بر مسئله موسیقی دارد لذا ناگزیر علاقه‌مند شدم که مخاطب را با نقل آن نفع برسانم، چون در آن بیان، حجت و فایده است. ابن قیم در (ص ۱۶۷-۱۶۸) می‌گوید: عارف و آگاه کسی است که اسباب، اهداف و پیامدها را مورد بررسی قرار دهد و در آن چه اهداف منجر به آن می‌شود تامل کند، لذا هر کس اهداف شریعت را در سد ذریعه‌ی که منجر به حرام می‌شود، بررسی کند به

این نتیجه می‌رسد که موسیقی قطعاً حرام است، چون نگاه به نامحرم و شنیدن صدایش بدون نیاز به خاطر پیش‌گیری (سد ذریعه) از حرام است و نیز خلوت با نامحرم به همین خاطر حرام است.

حرام‌های شریعت بر دو قسم است:

۱- به خاطر آن که در آن شئی فساد وجود دارد، حرام است.

۲- به خاطر آن که وسیله‌ی افتادن به دام مفسده و حرام است.

به این ترتیب هر کس به ظاهر یک حرام نگاه کند به وسیله‌ای که منجر به آن می‌شود نگاه نکند، حرام بودن آن چیز برایش مشکل می‌نماید. در ادامه می‌گویید: چه ایرادی (مفسده‌ای) در نگاه بصورت‌های زیبایی که خداوند آفریده و نشانه‌ی شناخت خود قرار داده است، وجود دارد؟ و چه مفسده‌ای در صدای زیبایی وجود دارد که با آلات موسیقی نواخته می‌شود و یا گوش دادن به شعرهای زیبایی که با صدای زیبا خوانده می‌شود؟ و آیا این چیزی جز همانند: آواز پرندگان خوش صدا است و دیدن گل‌ها و منظره‌های زیبا و ساختمان شگفت‌انگیز، درختان، نهرها و... است؟

در پاسخ چنین فردی می‌گوییم: تحریم نگاه به نامحرم و تحریم آلات موسیقی از نشانه‌های کامل بودن حکمت شارع، کمال شریعت و خیر خواهی برای امت است؛ چون چیزی را حرام کرده است که یا خود آن فاسد است یا وسیله‌ای است که منجر به فساد می‌گردد. اگر وسیله مباح باشد اما خود آن چیز فاسد و حرام، تناقضی پدید می‌آید که خداوند از آن پاک و منزّه است و اگر فرد عاقلی مفسده‌ای را حرام بداند اما وسیله‌ای را که منجر به آن مفسده می‌گردد مباح بداند، قطعاً مردم او را احمق و ناهم فهم می‌دانند و می‌گویند: حرف‌هایش ضد و نقیض است! آیا برای کسی که بویی از شریعت و فقه اسلامی برده باشد، امکان دارد این سخن را رد کند؟ آیا این جز بمنزله‌ی آن فردی است که بگوید: مگر نماز مستحبی خواندن پس از نماز فرض صبح و عصر چه مفسده‌ای دارد که از آن منع کند؟ و چه مفسده‌ای در نماز خواندن به سوی قبر وجود دارد، که از آن منع کرده است و چه مفسده‌ای در این وجود دارد که یک یا دو روز قبل از شروع ماه مبارک رمضان، روزه بگیریم؟ و چه مفسده‌ای وجود دارد که معبودان مشرکان را در حضورشان دشنام دهیم؟ تا ده‌ها و صدها مسئله‌ی دیگری که خداوند از آن‌ها به هدف پیشگیری از فساد (سد ذریعه) منع کرده است تا در دام فساد ناپسند می‌داند و از آن متنفر است، گرفتار نشود. آیا مگر این‌ها چیزی جز حکمت و رحمت ناب الهی حفاظت و صیانت بندگانش از مفاسد، اسباب و وسایل آن‌هاست؟

فرد عاقل و آگاه از واقعیت‌ها به خوبی می‌داند که موسیقی منجر به آن چیزی می‌گردد که خدا و پیامبر حرام کرده‌اند، حتی اگر از نگاه به نامحرم وسیله‌ای مؤثرتر نباشد کم‌تر از آن هم نیست و حتی بسیاری اوقات موسیقی از شراب تاثیر بیشتری در افتادن به دام حرام دارد، چون مست شراب زود به هوش می‌آید اما سر مست در موسیقی زمانی به هوش می‌آید که خود را در میان هلاک شدگان می‌یابد.

آلبانی می‌گوید: ابن قیم راست می‌گوید، چون تأثیر موسیقی در افراد مبتلا به آن-همان طوری که قبلاً هم اشاره کردیم- آشکارا دیده می‌شود. لذا کافی است در این جا مثالی ذکر کنم که خودم شاهد آن بودم-هدف این است که معنای لهو الحدیث بهتر روشن گردد- یک بار روز جمعه در مسجد داشتم سخنرانی گوش می‌کردم که جوانی تقریباً

سی ساله کنارم چارزانو نشسته بود و با انگشتانش به زمین می زد (و در عالم خودش بود) درست مثل وقتی که دارد موسیقی گوش می کند که با انگشتان دست اش حرکات رقص را انجام می دهد! با اشاره به او فهماندم که این کار را نکند، به سخنرانی گوش دهد. این یکی از حوادث بی شماری است که قاطعانه بیانگر این است که موسیقی مانع ذکر خداوند متعال و گوش دادن به کلام الهی می گردد. خداوند متعال می فرماید: «وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (هنگامی که قرآن تلاوت می شود، با توجه، به آن گوش دهید و ساکت باشید، تا مشمول رحمت الهی گردید). «اعراف ۲۰۴».

بدیهی است که منظور از این آیه روز جمعه (و گوش دادن به کلام الهی در خطبه‌ی جمعه است). این نظریه را ابن کثیر با توجه به برخی روایات بیانگر این مسئله، ترجیح داده است. آری، لهو جلوی ذکر خدا و گوش دادن به آیات الهی را می گیرد. والله المستعان!

### غزل خوانی صوفی‌ها و سرودهای اسلامی

پس از آن که هر دو نوع موسیقی حرام چه با آلات موسیقی یا بدون آلات موسیقی را با ادله‌ی قرآن، سنت و آثار و اقوال سلف توضیح دادیم زمان آن رسیده که موسیقی و آواز خوانی‌های صوفیان و دیگر آوازه‌هایی که به نام سرودهای دینی و اسلامی معروف هستند، مورد بحث قرار دهیم. به یاری خداوند می گویم: تردیدی نیست همان طور که عبادت کسی جز الله جایز نیست تا معنای گواهی دادن به لاله الاالله محقق گردد به همین صورت جایز نیست که بدون آنچه پیامبر دستور داده و آورده است خداوند را عبادت کنیم و به او تعالی تقرب جویم تا معنای گواهی دادن به محمد رسول الله محقق گردد. هر کس الله را دوست بدارد (که نشانه‌ی آن پیروی از پیامبر است) خداوند با اوست و او یاری می کند! قبلاً در مقدمه‌ی تعلیق‌ام بر رساله‌ی عز بن عبدالسلام رحمه الله «بداية السؤل فی تفضیل الرسول» پس از ذکر دو حدیث معروف در فضیلت محبت الله و پیامبر یاد آور شدم که هر کس الله و پیامبر را دوست داشته باشد قطعاً لذت ایمان را حس می کند که متن آن به این شرح است:

برادر مسلمان! باید دانست که برای هیچ کس ممکن نیست به این درجه از محبت نسبت به خدا و پیامبر یرتقی یابد مگر با توحید عبادت برای الله نه کسی دیگر و با پیروی از پیامبر نه کسی دیگر از بندگان، خداوند متعال می فرماید: «مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» (هر که از پیغمبر اطاعت کند، در حقیقت از الله اطاعت کرده است).

و می فرماید: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» (بگو: اگر واقعاً الله را دوست دارید، از من پیروی کنید تا الله شما را دوست بدارد).

و پیامبر می فرماید: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَوْ أَنَّ مُوسَى كَانَتْ حَيًّا مَا وَسِعَهُ إِلَّا اتِّبَاعِي» (سوگند به آن ذاتی که جانم در دست اوست! اگر موسی نیز زنده بود راهی جز پیروی از من نداشت).

۱. حسن است: آلبانی این روایت را در الارواء ش ۱۵۸۹ و الصحیحة ش ۳۲۰۷ تخریج کرده است.

وقتی پیامبری مانند موسی کلیم الله علیه السلام در صورت زنده بودن در زمان رسول خدا راهی جز پیروی از این پیامبر را ندارد، آیا برای کسی دیگر چنین چیزی جایز است؟! این از ادله قاطع و جوب پیروی فقط از پیامبر است که از لازمه‌ی گواهی دادن به محمد رسول الله است. به همین دلیل خداوند متعال در آیه‌ی فوق پیروی از پیامبر - نه کسی دیگر - را نشانه‌ی محبت خودش قرار داده است. تردیدی نیست که هر کس را الله دوست بدارد در همه چیز با اوست، همان‌طور که در حدیث صحیح قدسی می‌فرماید: «وَمَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَمَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتَهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا وَرِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا وَإِنْ سَأَلَنِي لِأَعْطِيَنَّهُ وَلَئِنِ اسْتَعَاذَنِي لِأُعِيذَنَّهُ...» (بنده‌ام با هیچ چیز محبوبی برایم به اندازه‌ی انجام آنچه بر او فرض قرار داده‌ام، به من نزدیک نمی‌شود. و هم‌چنان با انجام نوافل به من نزدیک می‌شود تا این که دوستش می‌دارم؛ پس آنگاه که دوستش بدارم، من گوش، چشم، دست و پایش می‌گردم که بوسیله‌ی آن‌ها می‌شنود و می‌بیند و می‌گیرد و راه می‌رود. اگر از من [چیزی] بخواهد، به او می‌دهم و اگر از من پناه بجوید، او را پناه می‌دهم...). بخاری ش ۶۵۰۲ و الصحيحه (۱۶۴۰).

وقتی خداوند متعال چنین عنایتی نسبت به بنده‌ی محبوب خود دارد، پس بر هر فرد مسلمان واجب است که با وسیله‌ای که می‌تواند خود را نزد الله محبوب گرداند، آن وسیله پیروی از پیامبر است نه کسی دیگر، چون تنها از این راه است که بنده می‌تواند عنایت ویژه‌ای از مولایش را بدست آورد. مگر نه این است که راه شناخت فرایض و تشخیص آن‌ها از نوافل جز با پیروی از پیامبر امکان ندارد؟ با روشن شدن این واقعیت بر خود لازم می‌دانم که به مصداق حدیث «الدِّينُ النَّصِيحَةُ»<sup>۱</sup> (دین همه‌اش نصیحت است). آن دسته از برادران مسلمان را - هر جا و هر کس که هستند - که به شنیدن غزل خوانی‌های صوفیان یا سرودهایی که دینی و اسلامی می‌نامند، مبتلا هستند، برابر است که خواننده یا شنونده‌اند با مطالب زیر نصیحت کنم:

اول: هیچ کس از علمای مسلمان که حقیقتاً قرآن و سنت را مطابق روش و فهم سلف صالح می‌فهمند - و به ما دستور داده شده از آنان پیروی کنیم و با آنان مخالفت نکنیم. - به عنوان مثال خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا»: (کسی که با پیغمبر دشمنی کند، بعد از آن که [راه] هدایت برایش روشن شده است، و جز راه مؤمنان در پیش گیرد، او را به همان جهتی که دوست داشته است، رهنمود و به دوزخش داخل می‌گردانیم و دوزخ چه بد جایگاهی است!). «نساء ۱۱۵»

بر کسی از این علما پوشیده نیست که موسیقی مذکور را در قرن‌های (اول، دوم و سوم) ارزشمند و پر خیر نمی‌شناختند. دوم: بدیهی است که عبادت خداوند متعال - همان‌طور که پیش‌تر توضیح دادیم - جز به همان روشی که رسول الله (در قرآن و سنت) آورده است جایز نیست. شیخ الاسلام ابن تیمیه مثال‌هایی زده که برای هر فرد عالم و منصفی یقینی بودن آنچه ذکر کردیم را ثابت می‌کند. ابن تیمیه می‌گوید: بدیهی است که دین دو اصل دارد؛ بنابراین جز آنچه الله در

۱. مسلم از تمیم داری روایت کرده است و در الإرواء ش ۲۶ و غایة المرام ش ۳۲۲ تخریج شده است.



شریعت قرار داده دینی نیست و هیچ چیز جز آنچه خداوند حرام قرار داده، حرام نیست و خداوند متعال مشرکان را مورد انتقاد قرار می‌دهد که آنچه خداوند حرام نکرده حرام می‌کنند و امور شرعی و عبادی از خودشان می‌سازند که خداوند به آن دستور نداده است. اگر از عالمی<sup>۱</sup> سوال کنند که آیا دیدن بین دو کوه جایز است. طبعاً می‌گوید: آری. اما وقتی بگویند: اگر به قصد عبادت همانند: سعی بین صفا و مروه باشد، چه حکمی دارد؟ می‌گوید: اگر به این هدف باشد حرام و منکر است لذا باید از هر کسی که چنین کند باید بخواهند که توبه کند، اگر توبه کرد که خوب، در این صورت باید [به جرم ارتداد] کشته شود.<sup>۲</sup> اگر به پرسند که برای مرد لخت کردن سر و پوشیدن لباس مانند لباس احرام چه حکمی دارد می‌گوید: جایز است. اما وقتی بگویند: این کار را مانند: حاجیان در غیر حج و عمره به نیت احرام انجام می‌دهد؟ می‌گوید: این حرام و منکر است! اگر به پرسند: ایستادن در آفتاب چه حکمی دارد؟ می‌گوید: جایز است. اما وقتی بگویند: اگر به نیت عبادت انجام دهد؟ می‌گوید: منکر و ناجایز است. همان‌طور که در صحیح بخاری آمده: عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ أَنْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَأَى رَجُلًا قَائِمًا فِي الشَّمْسِ فَقَالَ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالُوا: أَبُو إِسْرَائِيلَ نَذَرَ أَنْ يَقُومَ وَلَا يَفْعُدَ، وَلَا يَسْتَنْظِلَ، وَلَا يَتَكَلَّمَ، وَيَصُومَ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مُرُهُ فَلْيَتَكَلَّمْ، وَلْيَسْتَنْظِلْ، وَلْيَفْعُدْ، وَلْيَتِمَّ صَوْمَهُ».<sup>۳</sup> (ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: روزی پیامبر صلی الله علیه وسلم مردی را دید که در افتاب ایستاده است. گفت: این کیست؟ گفتند: او ابواسرائیل است، نذر کرده است که بایستد و ننشیند، زیر سایه نرود، حرف نزند و روزه بگیرد. نبی اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «به او بگویند تا حرف نزند، زیر سایه برود و بنشیند. ولی روزه اش را کامل کند).

اگر آن مرد به نیت استراحت یا هر هدف مباح دیگر آن کار را انجام می‌داد، پیامبر او را منع نمی‌کرد. و نیز اگر فردی به جای درب از پشت وارد خانه اش شود، مرتکب عمل حرامی نشده است. اما اگر این کار را همانند: دوران جاهلیت به قصد عبادت انجام دهد؛ گناه کار، نکوهیده و بدعتی به شمار می‌رود. و بدعت برای شیطان از گناهان محبوب‌تر است.<sup>۴</sup> چون آن کسی که مرتکب گناه می‌شود، قبول دارد که کارش گناه است لذا ممکن است که توبه کند اما مبتدع کارش را عبادت می‌داند، به همین دلیل توبه نمی‌کند. به همین سبب است که فردی که موسیقی برای سرگرمی گوش می‌کند، آن را عمل صالح نمی‌داند و از کارش امید ثواب هم ندارد. اما کسی که این کار را راه رسیدن به خداوند می‌داند، این کار از دین می‌داند و اگر او را از این کار منع کنند چنان است که گویی از دین اش منع شده است! و تصور می‌کند که از خداوند بریده است و در صورت ترک این کار خود را از پاداشش از جانب الله محروم می‌داند. به اتفاق علما این گونه افراد گمراه‌اند و کسی از پیشوایان مسلمان نگفته که این غزل خوانی‌ها راه رسیدن به خدا و مباح است، بلکه هر کس این عمل را راه رسیدن به خداوند بداند گمراه و گمراه کننده و مخالف با اجماع مسلمانان است.

<sup>۱</sup>. به شرطی که سلفی باشد نه خلفی مانند غزالی

<sup>۲</sup>. البته باید توجه داشته باشیم فقط حاکمی که حدود الهی را اجرا می‌کند می‌تواند بکشد. که در این زمان همانند: پرنده‌ی عنقاء نایاب است.

<sup>۳</sup>. (بخاری ش ۶۷۰۴) در الإرواء (۲۵۹۱/۲۱۸/۸) و در آن جا توضیح دادیم که در بخاری بدون لفظ «فی الشمس» است و صحیح روایت بخاری است.

<sup>۴</sup>. این قول سفیان ثوری است. و این جعد از او در مسند خود (۱۸۸۵/۷۴۸/۲) روایت کرده است.

به این ترتیب هر کس بدون توجه به حقیقت عمل و نیت فرد به ظاهر عملی نگاه کند و درباره‌ی آن حرف بزند، نادانی است که بدون علم در دین حرف می‌زند. مجموع الفتاوی (۶۳۱/۱۱-۶۳۳)

سوم: این اصل در نزد علما ثابت است که عبادت خداوند متعال جز با آنچه مشروع قرار داده است، جایز نیست. حتی اگر اصل آن عبادت هم مشروع باشد فقط به همان صورتی که در شریعت آمده جایز است و بس. به عنوان مثال اذان برای نمازهای پنج‌گانه مشروع است اما برای نماز عید جایز نیست و مانند: نماز رغائب و درود فرستادن به پیامبر در هنگام عطسه زدن و... امثال این‌ها که بسیار زیاد هم هستند که همه از امور نوپیدایی هستند، امام شاطبی این‌ها را «بدعت اضافی» نامیده است و در کتاب بسیار مهم خود الاعتصام این بدعت‌ها را تحت حدیث: «و كُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ وَّ كُلُّ ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ»<sup>۱</sup> (تمام بدعت‌ها گمراهی‌اند و فرجام تمام گمراهی‌ها آتش است). داخل دانسته است.

به این ترتیب روشن می‌شود که عبادت خداوند با چیزی که حرام قرار داده به طریق اولی حرام و بلکه به شدت حرام است؛ چرا که مخالفت و دشمنی با شریعت به شمار می‌رود که خداوند از این عمل با تهدید منع کرده است و می‌فرماید: «مَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» (هر کس با الله و پیامبرش مخالفت و دشمنی کند [کیفر شدیدی می‌بیند] چرا که خداوند شدید العقاب است). «آل عمران/ ۱۳»

علاوه بر این در این عمل‌شان با کفار اعم از نصارا و... مشابه هستند که خداوند درباره‌ی آن‌ها می‌فرماید: «الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَ غَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا» (همان‌ها که دین و آئین خود را سرگرمی و بازیچه گرفتند و زندگی دنیا آن‌ها را مغرور ساخت). با آن مشرکانی مشابهت دارند که درباره‌ی‌شان می‌فرماید: «وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَ تَصَدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ» (و نماز [و دعا و عبادت] این‌ها در کنار مسجدالحرام جز سوت کشیدن و کف زدن نیست).

علما می‌گویند: «مُكَاءٌ» یعنی: سوت کشیدن و «تَصَدِيَةً» یعنی: کف زدن.<sup>۲</sup>

به همین دلیل است که علما در گذشته و حال به شدت از موسیقی منع کرده‌اند. امام شافعی می‌گوید: در عراق چیزی به نام تغبیر دیدم که زندیقان از خود ساخته بودند تا نگذارند مردم قرآن تلاوت و گوش کنند.<sup>۳</sup>

از امام احمد در مورد تغبیر سوال کردند. گفت: بدعت است و در روایتی دیگر آمده که آن را مکروه دانست و از شنیدن آن منع کرد [و می‌گوید: هر گاه کسی از این‌ها را دیدید از راهی می‌آید شما مسیر خود را تغییر دهید].<sup>۴</sup>

۱. نسائی و ابن خزیمه در صحیح خود، با اسناد صحیح روایت کرده‌اند و ابن تیمیه این حدیث را در جاهای مختلف صحیح دانسته است. نگا: رساله‌ی خطبه‌ی الحاجة ص ۳۷ آلبانی.

۲. نگا: ابن کثیر ۳/۳۰۶ و اغاثة اللهفان ۲۴۵-۲۴۴/۱

۳. خلال در الامر بالمعروف ص ۳۶ و ابونعیم در الحلیه ۹/۱۴۶ و از او این جوزی در ۲۴۹-۲۴۴ و اسناد آن صحیح است. ابن قیم در الاغاثة ۱/۲۲۹ می‌گوید: این روایت به صورت متواتر از امام شافعی ثابت است.

۴. خلال از چند طریق از امام احمد نقل کرده و افزوده‌ی بین گروهی را از مسأله‌ی سماع ص ۱۲۴ نقل کردم.

ابن قیم و دیگران می‌گویند: «التَّغْيِيرُ» به شعرهایی گفته می‌شود که در مورد زهد و پارسایی و دوری از دنیا می‌خوانند و یکی با چوبی به پوست یا بالشتی با آهنگ آواز خواننده می‌زند.<sup>۱</sup>

شیخ الإسلام ابن تیمیة رحمه الله در مجموع الفتاوا (۵۷۰/۱۱) می‌گوید:

این که امام شافعی گفته است: آن را زندیقان از خودشان ساخته‌اند، سخن امامی آگاه به اصول اسلام است، چرا که هیچ کس این آواز خواندن را تایید نکرده است و به آن دعوت نداده است بجز کسانی مانند: ابن راوندی، فارابی، ابن سینا و امثال این‌ها که متهم به زندیقی و بی‌دینی بوده‌اند که عبدالرحمان سلمی در «مسأله‌ی سماع» از ابن راوندی<sup>۲</sup> نقل کرده که گفته است: «فقهاء در «مسأله‌ی سماع» اختلاف دارند، برخی آن را مباح می‌دانند و برخی آن را ناپسند می‌دانند اما از نظر بنده واجب است یا من به شنیدن آن دستور می‌دهم».

آری، ابن راوندی با این حرف‌هایش با (با نصوصی که ذکر کردیم و) اجماع علماء در این مسئله مخالفت ورزیده است.

فارابی<sup>۳</sup> در موسیقی مهارت و روش خاص و معروفی داشته است که اهالی موسیقی می‌دانند. ماجرایش با ابن حمدان مشهور است که در جلسه‌ای آمد و موسیقی نواخت که همه گریستند سپس نواخت همه خندیدند و باز با آهنگی دیگر نواخت که همه را خواب برد و سپس رفت!

سپس در (ص ۵۶۵) می‌گوید: «در اسلام بدهی است که پیامبر به نیکوکاران و عابدان امت‌اش مشروع قرار نداده است که برای شنیدن غزل‌های دل‌انگیزی که با کف زدن، طبل و دف زدن می‌خوانند، جمع شوند. همان طور که برای هیچ کس اعم از عوام یا خواص جایز نیست که از آنچه در قرآن سنت آمده، در باطن و ظاهر خارج شوند».

سپس شیخ در ص (۵۷۳-۵۷۶) می‌گوید: هر کس از حقیقت دین و احوال، شناخت‌ها، صلیقه‌ها و ارزش‌های قلب‌ها آگاهی دارد به خوبی می‌داند که غزل خواندن و صوت و کف زدن هیچ‌گونه منفعت و خوبی ندارد علاوه بر این که ضررها و مفسد بزرگی ببار می‌آورد برای روح و روان هم چون شراب برای بدن است و تأثیر آن مانند: جام‌های شراب است. به همین سبب آن کسانی که موسیقی گوش می‌کنند مستی‌شان بیشتر از مستان شراب است آنان بدون تشخیص احساس لذت می‌کنند! و حتی لذت آنان از شراب‌خواران بیشتر و بزرگ‌تر است که آنان را از یاد خدا و نماز باز می‌دارد و بین‌شان بیشتر از شراب دشمنی و کینه‌ای پدید می‌آورد! تا جایی که برخی هم‌دیگر را بدون درگیری ظاهر بلکه با کلک‌های شیطانی می‌کشند. چون کلک‌های شیطانی در آنان پدید می‌آید که گویی خود شیطان با زبان آنان حرف می‌زند همان‌طور که جن بر زبان فرد جن زده حرف می‌زند! و مشاهده می‌شود که به زبان‌های غیر عربی مانند:

<sup>۱</sup>. البته این در قدیم بوده که ابزار موسیقی مثل زمان ما متنوع و فراوان نبوده است.

<sup>۲</sup>. احمد بن یحیی بن اسحاق راوندی زندیق مشهوری است. حافظ در لسان‌المیزان می‌گوید: ابتدا از متکلمان معتزله بود سپس زندیق شد و به الحاد مشهور گردید و کتاب‌های زیادی نوشته است که در آنها به اسلام ایرادهای زیادی گرفته است شیخ بسیار کار خوبی کرده که زندگی‌نامه‌اش را از المیزان حذف کرده است. و بنده او را در این جا معرفی کردم تا لعنتش کنم در سال ۲۶۸ به لعنت خدا وفات کرد.

<sup>۳</sup>. محمد بن محمد بن طرخان ترکی فارابی زندگی‌نامه‌اش را در شذرات الذهب ۳۵۴-۲/۳۵۰ آورده است ماجرای که شیخ به آن اشاره کرده در آن آورده است وی همچون اسطوره‌ای است. غزالی او را تکفیر کرده است. در سال ۳۳۹ مرده است.

ترکی، فارسی و... حرف می‌زند، در حالی که فرد بیمار اصلاً با آن زبان آشنا نیست، در واقع انسانی که شیطان بر او مسلط می‌شود به آدم عجیبی تبدیل می‌گردد که به خوبی نمی‌تواند حرف بزند و حرف‌هایش مانند: حرف‌های برادران شیاطینی اوست و یا گنگ و نامفهوم است که فقط اهل مکاشفه‌ی شهودی و عینی آن‌ها را می‌فهمند.<sup>۱</sup>

و آنان کسانی هستند که با خروج از شریعت وارد آتش شدند، چون شیطان طور بر آنان مسلط می‌شود که در بدن‌شان هیچ حسی نمی‌ماند تا جایی که فرد جن زده را به شدت می‌زنند و نمی‌کند حتی روی پوست‌اش اثری به جای نمی‌ماند! به همین صورت کسانی که شیطان بر آنان مسلط می‌شود با آنان وارد آتش می‌گردد و بسی اوقات با آنان به آسمان پرواز می‌کند! زمانی شیطان بر آنان مسلط می‌شود مانند: فرد جن زده، عقل‌شان از کار می‌افتد در و در هند و مغرب گروهی بنام «الزُّط» (که از کلمه‌ی جَتّ به عربی تبدیل شده است) هستند که به آنان «المصلی» داخل شونده می‌گویند، چون انسان را داخل آتش می‌کنند، و فرد را می‌پوشانند و وارد آتش می‌کنند و با او پرواز می‌کنند و بر نوک سرنیزه می‌ایستند، و کارهای شگفت‌انگیزتر از آنان انجام می‌دهند. در واقع این کسانی که در جامعه به نام جنی هستند از همان گروه جَتّ هستند که هیچ بهره‌ای از ایمان ندارند، بسیاری اوقات جن‌ها انسان‌ها را می‌ربایند که انسان آن‌ها را نمی‌بینند و با آن‌ها به فضاء پرواز می‌کنند! ما از این دسته چیزهایی دیده‌ایم که ذکر آن‌ها موجب طولانی شدن بحث می‌گردد. و نیز برخی از این «ولی» نماها و منتسبان به برخی از مرشدان پس از شنیدن شعرها و رقص صوفیان به وجد می‌آیند و با دست زدن و صوت کشیدن کارهای عجیب و غریبی می‌کنند؛ برخی به هوا می‌پرند یا بر نوک سرنیزه می‌ایستند، داخل آتش می‌شوند، آهن گداخته را بر می‌دارند روی بدن خود می‌گذارند و کارهایی این گونه‌ای می‌کنند که هرگز با نماز، ذکر و تلاوت قرآن برای انسان پدید نمی‌آید. (چرا؟) چون این‌ها عبادت‌های شرعی، ایمانی، اسلامی، نبوی و محمدی هستند که شیطان را دور می‌گرداند. و اموری مانند: سماع، وجد، رقص و... اعمالی نوپیدا (بدعی)، شرکی، شیطانی و فلسفی هستند که شیطان‌ها را جلب می‌کند. رسول خدا در حدیثی صحیح می‌فرماید: «وَمَا اجْتَمَعَ قَوْمٌ فِي بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ اللَّهِ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ، وَيَتَدَارِسُونَهُ بَيْنَهُمْ، إِلَّا نَزَلَتْ عَلَيْهِمُ السَّكِينَةُ، وَغَشِيَتْهُمْ الرَّحْمَةُ، وَحَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ، وَذَكَرَهُمُ اللَّهُ فِيمَنْ عِنْدَهُ»<sup>۲</sup> (هیچ گروهی نیست که در یکی از خانه‌های خدا (مساجد) جمع شوند که کتاب خدا را

۱. تذکر: برخی از نویسندگان معاصر عقیده‌ی جن‌زدگی را به عنوان یک حقیقتی که انسان گرفتار آن شود، انکار کرده‌اند و قبول ندارند که شیطان بتواند در بدن انسان داخل شود و فرد را از حالت عادی خارج گرداند! حتی برخی در این باره کتاب نوشته‌اند و حقایق را بر مردم وارونه جلوه داده‌اند و مسؤلیت بیشتر این قضیه را تضعیف کننده‌ی احادیث صحیح در کتابی تحت عنوان الأسطوره به عهده گرفته است. و طبق عادت احادیث صحیح در این باره را تضعیف کرده است. به این ترتیب او امثال او به تأویلات معتزله روی آورده‌اند. و از طرفی گروه دیگر یک قدم از این‌ها جلوتر گذاشته‌اند و بکلی عقیده‌ی صحیح -در این مسئله- را انکار کرده‌اند و چیزهایی بر این مسئله از خود افزوده‌اند و حقیقت را تغییر دادند. این گونه منکران را یاری دادند و این موضوع را وسیله‌ی برای این قرار داده‌اند که مردم را به دور خود جمع کنند تا جن‌ها را به گمان خود از بدن مردم بیرون کنند و این کار را حرفه‌ای برای خود قرار دادند تا مال مردم را به باطل بخورند تا جایی که برخی از این‌ها ثروتمندان بزرگی شده‌اند و حقیقت بین این دو گروه باطل‌گرا و منکر از بین رفته است. و بنده ردی بر همه این‌ها در ج ۶ ش ۲۹۱۸ نوشته‌ام و برخی احادیث صحیح در این مورد را که حقیقت جن‌زدگی را تایید می‌کند، تخریب کرده‌ام.

۲. صحیح مسلم، این حدیث را در «نقد نصوص حدیثیه» ص ۳۶ تخریب کرده‌ام.

تلاوت کنند و به هم‌دیگر آن را تعلیم دهند، مگر این که آرامش بر آن‌ها فرود می‌آید و رحمت خدا آن‌ها را فرا می‌گیرد و ملائکه آنان را فرو می‌پوشانند و خداوند آنان را نزد کسانی که همواره در حضور اویند، یاد می‌کند).  
و در روایت صحیح آمده که: «أَنَّ أُسَيْدَ بْنَ حَظِيْرٍ لَمَّا قَرَأَ سُورَةَ الْكَهْفِ تَنَزَّلَتْ الْمَلَائِكَةُ لِسَمَاعِهَا كَالظَّلَّةِ فِيهَا السُّرُجُ»<sup>۱</sup> (وقتی اسید بن حضیر سوره‌ی کهف را تلاوت کرد فرشتگان برای شنیدن آن همانند ابری که در آن چراغ‌ها روشن است، فرود آمدند).

به این ترتیب سوت زدن و کف زدن به گناه و ظلم می‌کشاند و انسان را از یاد خدا و نماز همانند: شراب باز می‌دارد و سلف ما این را «التغییر» می‌نامیدند، زیرا در «التغییر» انسان با چوبی به پوست می‌کوبد که آن را دایره یا دهل می‌نامند و به آهنگ آن آواز می‌خوانند. و با کف زدن یا زدن با دست یا چوب به دف و طبل زدن یا مانند: ناقوس نصاری یا بوق یهودیان ساز زدن و امثال این کارها را هر کس انجام دهد و دین‌داری و تقرب به خدا بداند در گمراهی و نادانی‌اش شکی نیست.

یکی از دانشمندانی که به شدت آواز خوانی‌های صوفیان را رد کرده است، قاضی ابو طیب طبری<sup>۲</sup> است. که می‌گوید: «این گروه (صوفی) مخالف با جماعت مسلمانان هستند، چرا که آنان موسیقی را از دین و عبادت می‌دانند و بر این باورند که در مساجد عمومی، مساجد جامع و دیگر اماکن متبرکه و ارزشمند زیارتی آشکارا آواز بخوانند و موسیقی بنوازند»<sup>۳</sup>.

یکی دیگر از این دانشمندان امام طرطوشی<sup>۴</sup> است که از او درباره‌ی گروهی سوال کردند که مقداری قرآن تلاوت می‌کنند و سپس یکی برای‌شان شعرهایی با آواز می‌خواند و هم‌زمان می‌رقصند، بر آلات موسیقی می‌نوازند، دایره و نی می‌زنند، آیا شرکت در جلسات این‌ها جایز است؟

در پاسخ می‌گوید: این عقیده و مذهب باطل و گمراه‌کننده‌ی تصوف است، و اسلام چیزی جز قرآن و سنت رسول الله نیست، و درباره‌ی رقص، وجد و... باید بگوییم: اولین کسی که آن را بوجود آورد یاران سامری بودند. آنان پس از این که مجسمه‌ی گوساله‌شکلی ساختند که از آن آوازی همانند: آواز گاو نر بیرون می‌شد، در پی آن به دورش جمع شدند و رقصیدند تا بوجد آمدند. در حقیقت رقص از دین کفار و گوساله پرستان است. اما بر مجلس پیامبر و اصحابش چنان وقاری حاکم بود که گویی پرنده بر سرشان نشسته است.

---

۱. اصل این روایت را امام بخاری در صحیح خود ش ۵۰۱۱ و مسلم در صحیح‌اش ۷۹۵ در الفتح ۹/۵۷ می‌گوید: گفته‌اند: آن فرد اسید بن حضیر بوده است. و این کثیر در تفسیر ۳/۱۱۵ با تاکید همین را ترجیح می‌دهد. احتمال می‌رود در این مورد از خطیب در «الاسماء المبهمة ص ۴» پیروی کرده باشد. اما همه‌ی این‌ها براساس احتمال است لذا نصی قطعی وجود ندارد تا با اطلاع از آن به توانیم مشخصا بگوییم که این فرد فلانی است.

۲. این شخصیت از بزرگان فقه‌های شافعی است که امام ذهبی او را در السیر ۱۷/۶۶۸ به امام، علامه و شیخ الاسلام توصیف کرده است. وی در سال ۴۵۰ هجری با صد و دو سال عمر که از نظر عقل و فهم صحیح و سالم بود دار فانی را وداع گفت.

۳. نگا: مسأله سماع این قیم ص ۲۶۲ به صورت خلاصه و کامل آن در رساله طبری ص ۳۲

۴. شیخ مالکی‌ها در قرطبه بوده است امام ذهبی در السیر ۱۹/۴۹۰ در باره‌ی او می‌نویسد: امام، علامه، پیشوا و زاهد... بوده است که در سال ۵۲۰ وفات کرده است.

آری، این چیزها شایسته‌ی جلسات شاهان و اطرافیان‌شان است که آنان را از حضور در مساجد و دیگر اماکن عبادی منع می‌کند اما برای کسی که به الله و روز قیامت ایمان دارد جایز نیست که در جلسات شرکت کنند و نباید آنان را در امور باطل‌شان یاری دهند. و می‌گوید: آنچه گفتم مذهب مالک، شافعی، ابوحنیفه، احمد و دیگر ائمه است.<sup>۱</sup>

یکی دیگر از این دانشمندان امام قرطبی<sup>۲</sup> است که پس از ذکر موسیقی که فرد آرام را تحریک می‌کند، آسوده خاطر را متزلزل می‌گرداند و در آن توصیف زنان، شراب و دیگر امور حرام است لذا در تحریم آن اختلافی نیست. و می‌گوید: اما آن بدعتی که صوفیان در این باره بوجود آورده‌اند از اموری است که در حرمت آن اختلافی نیست، لیکن روحیه‌ی شهوت‌رانی بر بسیاری از منتسبان به خیر غلبه کرده است تا جایی که از آنان رفتار دیوانه‌ها و بچه‌گانه به چشم می‌خورد و با آهنگ شعرهایی که خوانده می‌شود می‌رقصند! و بی‌شرمی برخی از این‌ها تا جایی رسیده که این کارهای‌شان را عبادت و عمل صالح می‌دانند! و این اعمال‌شان افسردگی در پی دارد. و قطعاً این‌ها از تاثیرات بی‌دینان و خرافه پرستان است.<sup>۳</sup> والله تعالی المستعان!

اما حافظ ابن صلاح<sup>۴</sup> در فتوایی مفصلاً در این موضوع بحث کرده است. وی در پاسخ به عده‌ای که موسیقی با دف و نی همراه با رقص و کف زدن را حلال می‌دانستند و بر این باور بودند که این اعمال مشروع، عبادت و حتی از برترین عبادت‌هاست! مطالبی به همین مفهوم گفته است. وقتی از ایشان می‌پرسند: حکم این اعمال از نظر شرعی چیست؟ خداوند او را رحمت کند! پاسخی شایسته‌ی این بحث می‌دهد و می‌گوید: «اینان به خدا دروغ گفته‌اند، با این کارشان عقیده‌ی باطنی‌های ملحد را رواج می‌دهند و با اجماع مسلمانان مخالفت ورزیده‌اند، هر کس با اجماع اهل ایمان مخالفت کند، آن آیه‌ای که خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا»: (کسی که با پیغمبر دشمنی کند، بعد از آن که [راه] هدایت برایش روشن شده است، و جز راه مؤمنان در پیش گیرد، او را به همان جهتی که دوست داشته است، رهنمود و به دوزخش داخل می‌گردانیم و دوزخ چه بد جایگاهی است!). «نساء ۱۱۵» شامل حال اش می‌شود.<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup>. «كف الرعاع عن استماع آلات السماع» تأليف فقيه هبتمى ص ۵۰ پاورقی الزواجر و تفسير قرطبي ۲۳۸-۱۱/۲۳۷

<sup>۲</sup>. محمد بن احمد انصاری قرطبی همان امام مشهور و مؤلف الجامع لأحكام القرآن است که در سال ۶۷۱ وفات کرده است. در الجامع ۱۴/۵۴ مطلبی به همین مفهوم در سطر اول هست.

<sup>۳</sup>. روح المعانی علامه آلوسی ۱۱/۷۰

<sup>۴</sup>. امام، علامه، شیخ الاسلام، حافظ بن صلاح مؤلف «مقدمه‌ی علوم الحدیث» و مشهور است. امام ذهبی در «السیر» درباره‌ی او می‌گوید: او یکی از بزرگان زمان خود در تفسیر، حدیث، فقه و... بود و در سال ۶۴۳ وفات کرده است.

<sup>۵</sup>. نگا: فتاوی این صلاح ۳۰۰-۳۰۱ با تحقیق دکتر قلجی و این قیم در الاغاثة للبهان ۱/۲۲۸ مطالب بیشتری از این‌ها نقل کرده است که در این جا فقط بخشی از آن‌ها را آورده‌ایم

یکی دیگر از این‌ها امام شاطبی<sup>۱</sup> است، در پاسخ به سوالی که از ایشان گروهی از افراد منتسب به تصوف پرسیدند: «گروهی جمع می‌شوند با صدای بلند و هماهنگ ذکر می‌کنند، سپس آواز می‌خوانند و می‌رقص‌اند، (این کارهای‌شان از نظر شرعی چطور است؟)»

می‌گوید: «همه‌ی این‌ها از بدعت‌هایی هستند که با روش پیامبر، اصحاب، تابعین و کسانی که به نحو احسن از آنان پیروی کرده‌اند - و خدا به هر کس بخواهد از روش آنان نفع می‌رساند - مخالف است.»

می‌نویسد: وقتی این پاسخ به برخی از شهرها رسید و پخش شد، بر سر کسانی که به این بدعت‌ها عمل می‌کردند، قیامتی برپا شد و ترسیدند مسلک‌شان از بین برود و درآمدشان قطع گردد، لذا به فتوای برخی از شیوخ وقت روی آوردند تا از فتوای آنان برای بدعت‌شان تاییدیه بگیرند. ولی امام شاطبی پاسخ آن‌ها را داد و حجت را بر همه‌ی آن‌ها تمام نمود و در بحثی طولانی که حدود ۳۰ صفحه (از ۳۵۸ تا ۳۸۸) است به شبهات آن‌ها جواب داد. هر کس می‌خواهد این بحث را به صورت کامل آن‌جا مطالعه کند.

ابتدا اصول و منابعی ذکر کرده است که مبتدعان و هواپرستان به آن‌ها استناد می‌کنند سپس باطل و مخالف بودن این منابع با شریعت را به صورت کامل شرح داده است لذا به دلیل اهمیت آن مناسب دیدم خلاصه‌ی آن را در این جا [در پاورقی<sup>۲</sup> بیاورم، چون همان‌طور که امام شاطبی می‌گوید، علمای اصول در این باره به صورت تفصیلی بحث نکرده‌اند.

۱. علامه‌ی محقق، ابراهیم بن موسی لخمی، ابواسحاق غرناطی، شاطبی دانشمندی است که تألیفات بسیار ارزشمندی دارد، در سال ۷۹۰ وفات کرده است.

۲. بحث امام شاطبی به این شرح است:

۱- صوفیان در این باره به روایات ضعیف و دورغینی که به نام رسول الله بسته‌اند، استناد می‌کنند. در واقع گمان می‌رود که غالباً روایات ضعیف را پیامبر نگفته است. لذا نمی‌توانیم حکمی را با استناد به آن‌ها ثابت بدانیم، وقتی روایات ضعیف این‌گونه هستند درباره‌ی روایات دورغ و ساختگی چه می‌توان گفت؟ ص ۲۹۹ تا ۳۰۰

۲- احادیث صحیحی را که با اهداف آنان سازگاری ندارد، به بهانه‌ی این که این‌ها با عقل مخالف هستند؛ رد می‌کنند. همانند: منکران عذاب قبر، صراط، میزان، دیدن خداوند متعال در قیامت و... ص ۳۰۶

۳- نسبت به قرآن و سنت که دو منبع عربی هستند جسارت می‌کنند! در حالی که آن‌ها از علم زبان عربی که کلام خدا و پیامبر از آن فهمیده می‌شود، بی‌خبرند، به این ترتیب فتوای دروغین به نام شریعت می‌دهند و با راسخان در علم مخالفت می‌کنند.

۴- در ص ۳۲۰ می‌گوید: از اصول واضح منحرف می‌شوند و از متشابهاتی که عقل‌ها را در آن‌ها موضع گیری‌های مختلف و متفاوتی است، پیروی می‌کنند!؟

۵- در (ص ۳۲۹) آن‌ها ادله‌ی مطلق را بدون توجه به مقیدها و ادله‌ی عام را بدون توجه به این که آیا خاص کننده‌ای دارد یا خیر؟ و بر عکس استناد می‌کنند. آنان نص مقید را مطلق و خاص را با رای خوشان عام می‌گیرند... (آلبانی می‌گوید: سپس امام شاطبی مثال‌های علمی بسیار مفید ذکر کرده است و این قیامت بر عکس کردن را اصل غلطی می‌داند که صوفیان بوسیله‌ی آن موسیقی را مباح می‌دانند. نگا: ص ۳۶۰ و همانند همین غلط موجب شده که غزالی معاصر موسیقی را مباح بداند ص ۷۰ السنة النبویة)

۶- در (ص ۳۳۴) مفاهیم ادله را تحریف می‌کنند، به این صورت که دلیلی به هدف و معنایی آمده آنان معنا را دگرگون جلوه می‌دهند، چنان که گویی هر دو یکی هستند. این از روش‌های نامشخص تحریف مفاهیم کلمات است. پناه بر خدا! به گمان غالب هر کس به اسلام ایمان داشته باشد و تحرف را رد کند، آشکارا نباید این کار را بکند، بجز این که به اشتباه یا از روی نادانی که مانع فهمیدن حق می‌شود یا هواپرستی که فرد را از عمل به دلیل کور کرده باشد و در نتیجه مبتدع گردد.

۷- (ص ۳۴۸) غرق شدن در تعظیم و بزرگ‌داشت مرشدان و اساتید تا جایی که برای آنان مقام و جایگاهی قایل می‌شوند که مستحق آن نیستند. این به حدی رسیده که افراد میانه روی‌شان گمانی کنند که هرگز خداوند از فلانی ولی بزرگ‌تر ندارد و چه بسا که دروازه‌ی ولایت [دوستی الله با بندگان] را بر دیگر افراد امت ببندند و می‌گویند: فقط فلانی ولی خداست!! و این باطل محض است. ص ۳۴۹ و گروه میانه‌پیشان بر این باورند که مرشدشان با پیامبر برابر است با این تفاوت که به او وحی نازل نمی‌شود!

یکی دیگر از این دانشمندان علامه‌ی محقق، ادیب و خردمند ابن قیم جوزی<sup>۱</sup> است. ایشان در بیان ادله‌ی تحریم موسیقی، آلات سرگرمی و غزل خوانی‌های صوفیان در کتاب ارزشمند «الکلام فی مسألة السماع» با ادله‌ی قرآن، سنت، آثار سلف و مذاهب علما و ترجیح ادله و نقد کسانی که حرام‌های الهی را حلال می‌گردانند مفصلاً بحث کرده است و ابتکاری هم که کرده جلسه‌ی مناظره‌ای (صوری) بین مدافع موسیقی و مدافع قرآن با مطالب بسیار جذاب و مفید برگزار کرده است که ادله را در آن برای حلال کنندگان موسیقی و مبتدعان خیلی روشن بیان کرده است، خداوند او را جزای خیر دهد!

در نقد کلی موسیقی صوفی‌ها (ص ۱۰۶-۱۰۸) مطالبی دارد که خلاصه‌اش به این شرح است:

به همین صورت قطعاً سماع صوفیان حرام است و هیچ کس از مسلمانان آن را مباح نمی‌داند و از نظر هیچ کس جز فردی که لباس شرم و دین را از تن‌اش در آورد، پسندیده نیست. کسی که آشکارا خدا، پیامبر، دین و عبادت او تعالی را ناپسند می‌داند. سماعی که چنین اموری دربر دارد، زشتی آن در سرشت مردم نهفته است تا جایی که به خاطر این عمل کفار مسلمانان و دین‌شان را مورد انتقاد قرار می‌دهند.

آری، مسلمانان واقعی و دین اسلام از این موسیقی که بسیاری از فسادها را در عقل، دین، حریم افراد و فرزندان‌شان بار آورده است، بیزارند. و چه بسیار فسادها در دین پدید آورده و سنت‌ها از بین رفته و بدعت‌ها و گناهان رواج یافته است...!

اگر در این عمل صوفیان هیچ انحرافی جز سنگینی شنیدن قرآن - بر دل کسانی که به شنیدن غزل‌های صوفیان عادت دارند- (پدید نمی‌آمد همین برای رد و تحریم آن کافی بود) و طولانی پنداشتن قرآن و کر و کور بدون هیچ گونه احساس لذت و حلاوتی از آیات آن می‌گذرند و حتی بیشترشان گوش نمی‌کنند و به معانی آن هیچ توجهی ندارند و هنگامی که قرآن تلاوت شود، گوش نمی‌کنند... و به زبان شعر حال‌شان چنین است:

وقتی قرآن تلاوت می‌شود سر به زیر می‌اندازند نه از ترس خدا بلکه سر به زیر انداختن غفلت و بی توجهی!

و در توجه به موسیقی هم چون مگس به رقص می‌آیند سوگند به خدا! به خاطر خدا نمی‌رقصند!

دایره و ساز و ترانه‌ها شادی از کی دیدی که با آلات موسیقی عبادت کنند؟!!

قرآن خواندن برای‌شان سنگین بود که در آن قیدها و امرها و نهی‌ها می‌دیدند!

با آهنگ موسیقی رقصیدن برای‌شان سبک و آسان است ای وای! چه باطلی که با شبیه خود هماهنگ شده است.

ای امت اسلام! بر دین محمد خیانت و جنایت نکردند و ایراد پدید نیاوردند مگر این گونه!

خلاصه سخن این که: مفاصد موسیقی صوفیان بر دل، روان و باورها دینی بیشتر از آن است که به شمار آید.

یکی دیگر از این‌ها علامه سید محمود آلوسی مفتی وقت بغداد است وی پس از آن که درباره‌ی نفس و روان در تفسیر «للهو الحدیث» بحثی طولانی کرده است روایات و اقوال مفسران را که بیانگر تحریم موسیقی است و آراء علما را نیز در این باره (ص ۷۳-۱۱/۷۲) ذکر کرده است، می‌گوید: به نظر بنده در این زمان گوش دادن به موسیقی و سماع صوفیان

<sup>۱</sup> مشهورتر از آن است که او را نشانند. در سال ۷۵۱ وفات کرده است.



تمام شهرها و اماکن را فرا گرفته است تا جایی که مساجد و دیگر اماکن مذهبی نیز از این‌ها سالم نمانده‌اند. حتی خوانندگان تعیین کرده‌اند که از مناره‌ها در اوقات مخصوص و ارزشمند، با اشعاری که در آن‌ها شراب، می و دیگر حرام‌ها را وصف می‌کنند، می‌خوانند! علاوه بر این برای این افراد از اموال وقفی حقوقی تعیین می‌کنند و آن‌ها را تمجید کنندگان می‌نامند! و خالی بودن مسجدی را از این‌ها بی توجهی به دین می‌دانند! زشت‌تر از این کارهایی است که شیطان‌ها و سرکشان صوفی انجام می‌دهند! خداوند روی‌شان را زشت گرداند! اگر بر آنان اعتراض شود و بگویند در شعرهای شما باطل وجود دارد؟! می‌گویند: منظور از شراب محبت اله است! و از مستی غلبه بر محبت و منظور از «میة»، «لیلی» و «سعدی» [نام معشوقه‌هایشان] به عنوان مثال می‌گویند: محبوب بزرگ، الله است؟! تردیدی نیست که این بی ادبی نسبت به خداوند متعال است که می‌فرماید: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ» (و برای الله نام‌های نیکی است او را با آن‌ها بخوانید، و آن‌هایی را که در اسماء الهی راه الحاد و بی دینی در پیش گرفته‌اند، رها سازید). «اعراف ۱۸۰»

سپس از یکی از بزرگان (در ص ۷۵) نقل کرده که می‌گوید: «یکی از انواع سماع (آواز خواندنی) که حرام است، همین غزل خوانی‌های صوفیان زمان ماست، حتی اگر بدون رقص هم باشد؛ زیرا مفسد آن بیشتر از آن است که به شمار آید. و بسیاری از سرودهایی که می‌خوانند از زشت‌ترین و شنیع‌ترین شعرهایی است که می‌خوانند. با این حال معتقدند که کارشان عبادت است و تصور می‌کنند که هر کس به این‌ها بیشتر شوق داشته باشد، رغبت و بیم او از خدا بیشتر و شدیدتر است!!؟ خداوند آن‌ها را بکشد، چگونه دروغ می‌گویند!؟»

پیش از این در ص ۷۳ از عز بن عبدالسلام نقل کرده است که سماع، رقص و کف زدن‌شان را به شدت رد کرده بود. پس از آن از وجد آنان و دیدگاه علما در این باره بحث کرده است که آیا به خاطر این کارشان مجازات می‌شوند؟ او این کارشان را ناپسند دانسته، چرا که در زمان پیامبر نبوده است. سپس مسئله‌ی دیگری را که به آن نعت خواندن (التمجید) می‌گویند، مورد بحث قرار می‌دهد که از مناره‌ها می‌خوانند و این کار را ناپسند دانسته است.

سپس احادیثی از جمله حدیث بخاری را در تحریم آلات موسیقی ذکر کرده است و حکم شرکت در جلساتی که این نوع شعرها خوانده می‌شود را یاد آور می‌شود و دیدگاه علما را در این باره می‌آورد و در ص ۷۹ می‌نویسد: وانگهی اگر به این چیزها مبتلا هستی به تو هشدار می‌دهم که از آن دست بکشی و بر این عقیده نباشی که گمان می‌کنند انجام این اعمال یا گوش دادن به آن‌ها ثواب دارد، آن طور که برخی از صوفیانی که هیچ بهره‌ای از دین ندارند معتقدند! اگر حقیقت آن طور که گمان کردند می‌بود قطعاً پیامبران در عمل و دستور به آن برای پیروان‌شان کوتاهی نمی‌کردند. این در حالی است که چنین چیزی از هیچ یک از پیامبران نقل و در هیچ یک از کتاب‌های آسمانی به آن اشاره نشده است.

خداوند متعال می‌فرماید: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ»: (امروز دینم را برای تان کامل گردانیدم). «مائده: ۳»

اگر استفاده‌ی از آلات موسیقی و گوش دادن به آن‌ها از دین می‌بود و موجب نزدیک شدن به پروردگار می‌شد، قطعاً به طور کامل آن را برای امت‌اش شرح می‌داد. این در حالی است که پیامبر می‌فرماید: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا تَرَكْتُ شَيْئًا يَفْرَبُّكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ، وَيُبَاعِدُكُمْ مِنَ النَّارِ إِلَّا قَدْ أَمَرْتُكُمْ بِهِ، وَمَا تَرَكْتُ مِنْ شَيْءٍ يَفْرَبُّكُمْ مِنَ النَّارِ، وَيُبَاعِدُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ»

إِلَّا نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ»<sup>۱</sup> (سوگند به آن ذاتی که جانم در دست اوست! هیچ چیز نگذاشتم که شما را به بهشت نزدیک و از دوزخ دور گرداند مگر این که دستور دادم آن را انجام دهید و هیچ چیز نگذاشتم که شما را به دوزخ نزدیک و از بهشت دور گرداند مگر این که شما را از آن منع کردم).

این ها اقوال و دیدگاه علما و دانشمندان مشهوری بود که موسیقی و غزل خوانی صوفیان را رد کرده و توضیح داده‌اند که بدعت و گمراهی هستند که ذکر آن‌ها برایم فراهم گردید. آن هم پس از آن که تحریم موسیقی را از قرآن و سنت ثابت کردیم و در فصل‌های قبل دیدگاه برخی از دیگر علما مانند: ابن تیمیه را نقل کردم.

در این جا مناسب می‌دانم که ماجرای جر و بحثی را که با یکی از طلبه‌های مقلد درباره‌ی موسیقی لعنتی حدود نیم قرن پیش در مغازه‌ی ساعت سازی‌ام در دمشق داشتم، باز گو کنم؛ روزی یکی از طلبه‌های مشتری در حالی که عبا و عمامه معروف در سوریه را به تن داشت به مغازه‌ام آمد، دیدم جعبه‌ی بزرگی زیر بغل اوست فکر کردم جعبه‌ی صوتی که به آن گرامافون (نوعی پخش صدا) می‌گویند، باشد. وقتی پرسیدم چیست؟ پاسخ همان بود که گمان کرده بودم! با ناراحتی از او پرسیدم مگر خواننده‌ای [یا موسیقی دانی؟] گفت: خیر. ولی موسیقی گوش می‌کنم. گفتم: مگر نمی‌دانی که به اتفاق ائمه‌ی اربعه حرام است؟! گفت: اما با نیت خیر و پاک گوش می‌کنم. گفتم: چه طوری؟ گفت: می‌نشینم در حالی که تسبیح به دستم است، تسبیح و ذکر می‌گویم، موسیقی ام کلثوم را نیز گوش می‌کنم و با آواز زیبای او به یاد آواز حوریان در بهشت می‌افتم! من این کارش را به شدت رد کردم و ناپسند دانستم و الآن یاد نمی‌یاد که به او چه گفتم اما وقتی پس از یک هفته برای گرفتن ساعتش آمد، طلبه‌ی معروف دیگری از «جمعیة رابطة العلماء» آورد و در این موضوع با بنده حرف زد و دوست‌اش را به خاطر حسن نیت‌اش تایید می‌کرد. در پاسخ توضیح دادم که حسن نیت حرامی را حلال نمی‌گرداند، چه رسد به این که به عبادت هم تبدیل گردد، و گفتم: اگر مسلمانی با این ادعا که شراب مرا به یاد شراب‌های بهشت می‌اندازد، خوردن شراب برایش حلال می‌گردد؟ و درباره زنا نیز همین طور! از خدا به ترس! و دروازه‌ی حلال کردن حرام‌های خدا را بر مردم باز مکن! و حتی با اندک حیل‌های حرام‌ها را عبادت و تقرب به خدا قرار مده! آن طلبه سکوت کرد. این یک نمونه از تأثیر موسیقی صوفیان است!

چرا مخاطب را از مطلب دور کنم، همین آقای غزالی که به عنوان دعوتگر مسلمان مشهور شده است و تحت همین اسم، جایزه‌ی اسلامی بزرگ جهانی را دریافت می‌کند. موسیقی مذکور را مباح می‌داند حتی اگر از ام کلثوم و فیروز باشد؟! و زمانی که یکی از دانشجویان بر او ایراد می‌گیرد که او به گمانم داشته آن ترانه‌ی ام کلثوم را گوش می‌کرده است که می‌گوید:

آن چیزی که به آن تاریکی می‌گویند، کجاست؟ ای دوست شب کجاست؟

غزالی در پاسخ می‌گوید: «من به نیتی دیگر گوش می‌کنم!؟» (ص ۷۵ السنه النبویه) یعنی: به نیت خیر گوش می‌کنم! و پیش از این در ص ۷۰ حدیث «انما الاعمال بالنیات» را تحریف کرده است، این یکی از ادله‌ی بسیار زیاد بیانگر نادانی غزالی از فهم سنت است، چون معنای حدیث این است که (اعمال صالح با نیت‌های صالح بستگی دارد)<sup>۲</sup> همان طور که

<sup>۱</sup>. در الصحیحة ش ۱۸۰۳ تخریج شده است.

<sup>۲</sup>. نگا: جامع العلوم و الحكم ص ۵ حافظ ابن رجب و فتح الباری ۱/۱۳

تمام حدیث بیانگر این مفهوم است. این واقعیت با اندک تأملی واضح است اما همان طور که خداوند متعال می‌فرماید:

«وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ»: (و کسی که الله نوری برای او قرار نداده، نوری برای او نیست!).

در پایان باید بگویم که اگر برای منکر بودن و آواز خواندن صوفیان چیزی جز همین نباشد که یکی از آن‌ها می‌گوید:

گوش دادن به موسیقی از گوش دادن به قرآن برای مرید از شش یا هفت جهت مفیدتر است؟!

وقتی این را در «مسأله السماع» ابن قیم (۱/۱۶۱) خواندم باور نمی‌کردم که مسلمانی چنین حرفی زده باشد تا آن که خودم آن را در سخنان غزالی در (الاحیاء ۲/۲۹۸) با عبارت مطلق بدون قید دیدم برای مرید، متأسفانه با چشمانم دیدم! و این را با طرح سوال یا اعتراضی برای خودش مطرح می‌کند که خلاصه‌اش به این شرح است:

وقتی کلام خدا از موسیقی برتر است پس چرا برای گوش دادن به تلاوت قرآن جمع نمی‌شوند: این گونه پاسخ می‌دهد: «پس بدان که موسیقی از هفت جهت بیشتر از قرآن فرد را تحریک می‌کند و به وجد می‌آورد...»!

سپس بیش از دو صفحه‌ی بزرگ در همین باره شرح می‌دهد. فرد محقق شگفت زده می‌شود که چگونه یکی از فقهای بزرگ شافعی که چنان او را بزرگ می‌دانند که لقب «حجه الاسلام» را به او داده‌اند!!!؟ با این حال بحث‌اش بسیار ناتوان و بدون علم و فقه است که این واقعیت از آن جای حرف‌هایش مشخص می‌گردد که می‌گوید:

صورت ششم: چه بسا که خواننده موسیقی شعری را می‌خواند که با صلیقه‌ی شنونده جور در نمی‌آید و آن را ناپسند می‌داند، لذا نمی‌گذارد بخواند و از او می‌خواهد که نخواند و می‌گوید: چیز دیگری بخواند که با طبع او سازگار باشد و خوشش بیاید، چرا که هر سخنی با هر حال سازگار نیست. اما چه بسا که در جلسات برای شنیدن تلاوت یک قاری جمع می‌شوند که قاری آیه‌ای می‌خواند که با حال مخاطب سازگار نیست، -با آن که قرآن در هر حال شفای دل‌های همه‌ی مردم است...- در چنین صورتی فرد در امان نیست با حالتی که قاری دارد موافق نباشد و در دل ناپسند بداند و در معرض خطر ناپسند دانستن کلام خدا قرار گیرد که راهی برای دفع آن نداشته باشد... اما جایز است که سخن خواننده شعر را قطع کنند... با این ترتیب احترام کلام خداوند و حفاظت آن از این امور واجب است. و این از علت‌هایی است که مرشدان (صوفی) شنیدن موسیقی را بر قرآن ترجیح می‌دهند!؟»

الله اکبر! وضعیت با این توجیه بدتر شد! مصیبت بزرگ‌تر گردید. ابن قیم این امر را در مریدان محصور می‌دانست اما می‌بینیم که غزالی با صراحت می‌گوید: در مرشدان هم وضعیت به همین صورت است. با این دلیل بی‌ارزشی که مطرح کرده است، نیاز به پاسخ ندارد. والله المستعان!

با آن که خود غزالی تصریح می‌کند که قرآن در هر حال شفای دل‌های همه‌ی مردم است... لذا ما به وجدی که به خاطر آن صوفیان از شنیدن قرآن اعراض می‌کنند، نیازی نداریم. به وجد آمدنی که بهترین وضعیت آن به این صورت است که بر هر کس غلبه کند همانند: حالت عطسه زدن است و حالت بد آن هم با ریاء و نفاق است، آنان در برابر آیه‌ی زیر چیست؟ که خداوند متعال می‌فرماید: «أَلَمْ هُوَ الَّذِي آمَنُوا هُدًى وَ شِفَاءً وَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقُرْ وَ هُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى»: (بگو: این برای کسانی که ایمان آورده‌اند هدایت و درمان است، ولی کسانی که ایمان نمی‌آورند گوش‌هایشان سنگین است، گویی نابینا هستند). «آل عمران ۴۴»

خدا ابن قیم را رحمت کند و جزای خیر دهد! که ضررهای این سماع (آواز خوانی) شیطانی را به خوبی شناخته و مخالفت آن را با سماع (شنیدن) قرآن از جهات بسیاری در بخش‌های علمی متعدد و طی مباحث فقهی مفیدی گمراهی آنان را که بسیار از حق دورند، در «مسأله السماع» و به مانند آن در «إغاثة اللهفان» بیان کرده است و آنان را در قصیده‌های شعری صادقانه و دقیق معرفی کرده است، یکی از این‌ها قصیده‌ی شعری در صد و سی بیت در «إغاثة اللهفان» ۱/۲۳۲ است که در آن می‌گوید:

حقایق و شریعت را رها کردند و به ظاهر نادانان و گمراهان اقتدا نمودند!  
جر و بحث و الفاظ خنیاگری و شطوحیات را دروازه‌ای قرار دادند و با زیاد روی تمام [به هر طرفی که خواستند] جولان زدند.

کتاب خدا را پشت سر انداختند همان‌طور که مسافری باقی مانده‌ی غذایش را بیرون می‌ریزد!  
و سماع را مرکب هوس‌رانی خویش قرار دادند و در آن غلو کردند و هر خیال بافی محالی را گفتند!  
[می‌گویند:] گوش دادن به غزل خوانی‌شان اطاعت، عبادت و راه نزدیک شدن به خدا و سنت است و در این باره شیخ گمراهی را تصدیق کردند!

شیخ کهنه کاری که آنان را با حیل‌هایش شکار کرد تا جایی که دعوت آن حیل‌گر را اجابت کردند!  
وقتی با گمراهی‌ها برای‌شان گواهی داد، [پذیرفتند و] قرآن، احادیث و آثار را ترک کردند؟!  
شایسته پنداشتند که از هفت جهت گوش دادن به آواز شعر برای خدمت کاران‌شان مفیدتر است!  
سوگند به خدا دشمن همانند آن‌ها برای نابودی دین بر ما غلبه نکرده‌اند و به آرزوهای‌شان نرسیده‌اند!

### سخنی درباره‌ی سرودهای اسلامی

علاوه بر آنچه مورد بحث قرار گرفت یک سخن دیگر باقی مانده که می‌خواهم با آن این رساله‌ی إن شاء الله سودمند را تمام می‌کنم و آن در مورد سرودهای اسلامی یا دینی است.

در فصل هفتم خواندن شعرهایی که جایز و شعرهایی که نا جایز است را شرح دادیم و پیش از آن توضیح دادیم که تمام آلات موسیقی بجز دف (دایره) در عیدها و عروسی‌ها برای زنان حرام است. در این بخش آخر توضیح دادیم که عبادت خدا به جز با آنچه در شریعت آمده جایز نیست، پس چگونه عبادت با چیزی که خداوند حرام کرده می‌تواند جایز باشد؟ به همین سبب است که علما می‌گویند: موسیقی‌های صوفیان حرام است و هر کس آن را حلال دانسته به شدت رد کرده‌اند. به ترتیب وقتی مخاطب این قواعد و اصول قوی را به ذهن بیاورد کاملاً برایش آشکار می‌گردد که موسیقی‌های صوفیان و سرودهایی که دینی می‌نامند با هم هیچ فرقی ندارند. بلکه بسی اوقات در این سرودها انحرافی دیگر وجود دارد، چرا که برخی این سرودها را آهنگ‌ها مبتدل به تقلید از آهنگ‌های موسیقی شرقی و غربی می‌خوانند که شنوندگان را به رقص در می‌آورند و از حالت عادی خارج می‌گردانند لذا هدف آهنگ و شادمانی است نه خود سرودها، در نتیجه این مخالفت جدیدی با دین، تشبیه به کفار و افراد بی‌حیا است. لذا اینان در عموم شکایت

پیامبر از آن‌ها در پیشگاه خداوند متعال، داخل هستند که می‌فرماید: «وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا» (و پیغمبر می‌گوید: پروردگارا! قوم من این قرآن را رها و از آن دوری کرده‌اند). «فرقان ۳۰»

خوب به یاد هست که دو سال پیش از این که به عمان هجرت کنم در دمشق عده‌ای از جوانان مسلمان خواندن سرودهای اسلامی که مفاهیم صحیحی داشتند شروع کردند به این هدف که با قصیدها و غزل‌هایی که صوفیان می‌خواندند. مانند: قصیده‌ی بوسیری و... مقابله کنند، آن سرودها را ضبط کردند و طولی نکشید که دف زدن هم به سرود خواندن اضافه شد، سپس این کار را در جلسه‌های عروسی با استدلال به این که جایز است اجرا کردند، پس از آن نوارهای آنان پخش شد تا جایی که در بسیاری از خانه شب و روز، با مناسبت و بدون مناسبت به آن‌ها گوش می‌دادند! این گونه گوش دادن به این سرودها برای‌شان سرگرمی و عاملی برای ترک قرآن گردید و این چیزی جز غلبه‌ی هواها و نادانی با حیل‌های شیطان نبود که آنان را از توجه و گوش دادن به قرآن دور گردانید و قرآن همان‌طور که در آیه آمده در میان‌شان متروک ماند. ابن کثیر در تفسیر خود (۳۱۷/۳) می‌نویسد:

خداوند متعال از زبان رسول و نبی خود محمد خبر می‌دهد که می‌گوید: «يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا» (پروردگارا! قوم من این قرآن را رها و از آن دوری کردند). «فرقان ۳۰»

این بدان سبب بود که مشرکان به قرآن گوش نمی‌دادند و اجازه هم نمی‌دادند که کسی به آن گوش کند. خداوند متعال در این باره می‌فرماید: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَأَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ» (کافران می‌گویند: به این قرآن گوش ندهید، و در (هنگام تلاوت) آن یاوه سرائی و جار و جنجال کنید). «فصلت ۲۶»

وقتی قرآن بر کفار تلاوت می‌شد یاوه سرائی و جار و جنجال می‌کردند تا آن را نشنوند! هجران آن‌ها، ترک ایمان و عدم تصدیق آن بود. و عدم تدبر و فهم آن، ترک عمل به آن و آنچه دستور داده و دوری از آنچه منع کرده هجران آن است. و به همین صورت روی گردانی از آن به چیزهای دیگر اعم از شعری یا قولی یا موسیقی‌ای یا سرگرمی و سخنی یا روشی که از چیزی دیگر گرفته شده است، هجران آن به شمار می‌رود. از خداوند مهربان منت گذار توانای بر هر چه بخواهد، می‌خواهیم که ما را از آنچه موجب خشم او می‌گردد نجات دهد و ما را به انجام کارهایی که می‌پسندد اعم از حفظ، فهم و عمل به کتاب خود در طول شب و روز به همان صورتی که دوست می‌دارد و خشنود می‌شود، توفیق دهد که او مهربان و بخشنده است.

این پایان بحثی است که خداوند متعال توفیق نوشتن آن را برایم فراهم نمود. امید که خداوند با آن به بندگانش نفع برساند. پایان شام‌گاه روز جمعه بیست و هشت جمادی آخر سال (۱۴۱۵ هـ). و سبحانک اللهم وبحمدک، أشهد أن لا إله إلا أنت، أستغفرک وأتوب إليك.

عمان ۱۴۱۵/۶/۲۸ هـ محمد ناصر الدین الألبانی

پایان ترجمه ۱۳۸۰/۱/۲۰ برابر با ۱۴۲۲/۱/۱۴ دار السنه چابهار

پایان تایپ و بازخوانی ۷۹/۷/۲۱ تربت جام

حامد فیروزی